ردپایی که می‌ماند

داستان‌های تسهیلگری

دولت ژاپن

طرح حفاظت از تالابهای ایران
"حفظ تالابها، برای مردم، برای طبیعت"

سازمان حفاظت محیط زیست

وزارت جهاد و کشاورزی

UNDP

اندیشهٔ
انسان‌شهر

نام کتاب: **ردپایی که می‌ماند (داستان‌های تسهیلگری)**
نویسندگان: **سحر اکبرزاده، چیکو امینی، سونیا پیران، فرشاد جودیان، لطیف حقی، سونیا روشن‌رو، نوروز شهامت‌آذر، هاله طارم، شیرین عبدالهی، لیلا وجدان قره‌باغ**
موضوع: **دفتر طرح حفاظت از تالاب‌های ایران**
موضوع: **تسهیل‌گری فرایندهای مشارکتی توسعه**
موضوع: **کشاورزی پایدار**
موضوع: **مشارکت جامعه محلی در احیای دریاچه ارومیه**
طراحی گرافیک: **امیرمهدی مصلحی**
ویراستار فنی: **گلاره مرادی**
تسهیل‌گران فرایند تولید کتاب:
سیما ببرگیر، شقایق بهرامی، سید بابک موسوی‌نژاد

با تشکر از:
کشاورزان همراه و همدلی که تجارب خود را به ما هدیه دادند
تا رسم امانت‌داری را به جا آورده باشیم
دفتر طرح حفاظت از تالاب‌های ایران
سازمان جهاد کشاورزی استان‌های آذربایجان غربی و شرقی
ادارات جهاد کشاورزی شهرستان‌های آذربایجان غربی و شرقی
و کلیه کارشناسان بخش‌ها در آذربایجان غربی و شرقی
که فرصت یادگیری کار مشارکتی را به ما دادند.
به یاد آقا سعید و آقا سلطانعلی، کشاورزانی که ردپای‌شان
در این کتاب ماندگار شد اما خودشان دیگر در بین ما نیستند.

تقدیم به:
خانواده‌های‌مان که صبورانه
در مسیر کار همراهی‌مان کردند.

پیش‌گفتار

از منظر توسعه، برنامهٔ اصلیِ کشاورزی در مناطق گرم‌سیر، نیمه‌خشک، نیمه‌مرطوب و مرطوب در آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین (نیم‌کرهٔ جوبی)، تغییر کشاورزی نوع سوم[1] به نظام‌هایی پایدارتر و مولدتر است که در آن معاش پایدار برای جمعیت‌های به‌مراتب بیشترِ آینده نیز ایجاد شود، به این دلیل که معمولاً جمعیتِ درحال رشد دارند و محیط‌زیست‌شان هم شکننده است؛ اما تحقیق و ترویج متداول، با این شکل از کشاورزی سازگار نیست.

در تحقیق و ترویج کشاورزی، پارادایم متداول میان حرفه‌ای‌های این حوزه «انتقال فن‌آوری» است. در این پارادایم، اولویت‌های پژوهشی به‌دست دانشمندان و سازمان‌های تأمین‌مالی تعیین می‌شود و سپس کارشناسان و محققان در آزمایشگاه و ایستگاه‌های تحقیقاتی این اولویت‌ها را آزمایش می‌کنند تا فن‌آوری جدید را تولید کنند. در نهایت این فن‌آوری‌ها به مروجان سپرده می‌شود تا به کشاورزان انتقال یابد. خاستگاه این الگو از تحقیق و ترویج، «انقلاب سبزِ» کشاورزی در دشت‌های حاصل‌خیز و پرآب برخی مناطق کشورهای آسیایی، آفریقایی و آمریکای لاتین بوده است؛ مناطقی که شرایط‌شان را می‌توان با شرایط ایستگاه‌های تحقیقاتی تطبیق داد. هم‌چنین این مناطق ساختارِ ساده‌تری به خود می‌گیرند، کنترل و پیش‌بینی می‌شوند و درنهایت نتایجِ تعمیم‌پذیری هم دارند.

پارادایم انتقال فن‌آوری عمیقاً در تفکر حرفه‌گرایی متعارف و تجویزهای آن ریشه دوانده است؛ در آموزش، در رفتار افراد در سطح میدانی و در بحث‌های توسعه. اما این پارادایم برای کشاورزی نوع سوم، عملکرد خوبی نداشته است. اولین دلیلِ این ناکامی، تفاوتی است که میان شرایط طبیعی و اقتصادی ایستگاه‌های تحقیقاتی و مزارع و خانواده‌های کشاورز وجود دارد؛ کشاورزانی که عمدتاً خرده‌پا و کم‌منبع هستند. دلیل دیگر هم می‌تواند سنخیت‌نداشتنِ ماهیت کشاورزی

نوع سوم با ماهیت حرفه‌گرایی متعارف باشد.

در طول تاریخچهٔ توسعه کشاورزی، هر جا که کشاورزان توصیه‌های ترویجی را در کارهای‌شان به کار نگرفته‌اند، آن را در وهلهٔ اول به آگاه‌نبودنِ کشاورزان و در وهلهٔ دوم به محدودیت‌های سطح مزرعه نسبت داده‌اند. تصور این بوده که با ترویج بیشتر و بهتر می‌توان کشاورزان را آگاه کرد و با کاهش محدودیت‌ها شرایطِ مزرعه را شبیه به شرایط ایستگاه‌های تحقیقاتی کرد؛ اما برای کشاورزی نوع سوم، معلوم شده است که این تبیین‌ها ناقص هستند. کشاورزان به‌مراتب بیش از آنچه حرفه‌ای‌های کشاورزی فرض می‌کنند، دانا و مطلع هستند. از سوی دیگر، شرایط کشاورزی نوع سوم با شرایط ایستگاه‌های تحقیقاتی متفاوت است و متفاوت خواهد ماند و این را نمی‌توان به مثابهٔ ایراد تلقی کرد. ناسازگاری حرفه‌گرایی متعارف با درهم‌تنیدگی، تنوع و مخاطره‌آمیزیِ کشاورزی نوع سوم، باعث می‌شود ظرفیت بالقوهٔ این نوع کشاورزی پنهان بماند. در واقع هنگامی که کشاورزان بسته‌های ساده و ازپیش‌تعیین‌شدهٔ «انتقال فن‌آوری» را به کار نمی‌گیرند، متخصصان به این نتیجه می‌رسند که نواحی کشاورزی نوع سوم پتانسیل ندارند.

در دو دههٔ اخیر، نوآوران علوم کشاورزی و اجتماعی، به‌طور فزاینده‌ای با کشاورزانِ نظام‌های درهم‌تنیده، متنوع و مخاطره‌آمیز همکاری کرده‌اند تا راه‌حل‌هایی برای این ناسازگاری بیابند. حاصل این تلاش‌ها، پدیدآمدن پارادایمی جدید برای پژوهش و ترویج کشاورزی بوده است. نام‌های گوناگونی به رهیافت‌های این پارادایم اطلاق شده است اما وجه اشتراک این رهیافت‌ها این است که جایگاه اولویت و مشارکت کشاورزان در همهٔ آن‌ها کلیدی است. این رهیافت‌ها را می‌توان عضوی از خانوادهٔ پارادایم «کشاورز - نخست»[۲] دید.

کتابِ دردست را می‌توان از جهتی عرصهٔ تبلور عملیِ پارادایم کشاورز - نخست قلمداد کرد و انتظار داشت که هرکدام از روایت‌ها جنبه‌ای از ویژگی‌های این پارادایم را آشکار سازد. نگارندگان این کتاب، افرادی هستند که در طول پنج سال فعالیت در قالب شرکت‌های مجریِ پروژهٔ «همکاری در احیای دریاچه ارومیه با مشارکت جوامع محلی در استقرار کشاورزی پایدار و حفاظت از تنوع زیستی»، به‌طور مکرر و نظام‌مند آموزش دیده‌اند که چطور رویکرد و روش‌های مشارکتی را در کار با جوامع کشاورز به کار بگیرند. چه بسا ارزش اصلی این کتاب در این است که به آنچه درباره‌اش می‌خوانیم و در محافل و کارگاه‌ها صحبتش را می‌کنیم، جامهٔ عمل پوشانده است. بدین ترتیب، این امید نیز وجود دارد که روایت‌های این کتاب بتوانند بستری فراهم کنند که وقایع و تجارب محلی به جریانات مشابه جهانی وصل شوند و محک بخورند.

از زحمات مجموعه اندیشه انسانشهر که تسهیلگری فرایند تهیه کتاب را به عهده داشتند، کمال تشکر و قدردانی را ابراز می‌کنیم. نکتهٔ آخر این‌که برای تدوین این کتاب، سراغ شرکت‌ها رفتیم و ده نفر تا انتهای فرایند تدوین کتاب همراه ماندند. همین‌جا می‌خواهیم از فرشاد جودیان، نوروز شهامت‌آذر، لطیف حقی، چیکو امینی، هاله طارم، سحر اکبرزاده، شیرین عبدالهی، لیلا وجدان، سونیا پیران و سونیا روشن‌رو به خاطر انرژی و وقتی که از منابع شخصی خودشان صرف فرایند تولید این مجموعه کردند قدردانی کنیم. این بدین معنا نیست که کارکنان جهاد کشاورزی در نقش‌ها و سطوح مختلف، سایر اعضای شرکت‌ها و یا سایر بازیگران دارای تجربه‌های ناب مشارکتی نیستند. هر فردی، در هر کسوتی ممکن است به نوعی تغییر در نگرش و شیوه‌ی خود، و حرکت از صرفِ ترویج به کمی تسهیل‌گری را درک و تجربه کرده باشد، و در آن صورت گفتنی‌های زیادی مرتبط با نیت این کتاب خواهد داشت (حتی برای افرادی که نوشته‌های‌شان در این کتاب آمده، این ادعا وجود ندارد که تمام تجارب‌شان ثبت و نگارش شده است). تدوین این کتاب را با جمعی ادامه دادیم که مجالش را داشته و ارتباط ما با آن‌ها سهل‌تر بوده است؛ برای اینکه بتوانیم دامنهٔ کار را مدیریت کنیم و در زمانی نسبتاً کوتاه‌تر به محصول نهایی برسیم. به این امید که اتفاقات خوب میدانی را سریع‌تر انعکاس دهیم و یادگیری‌هایی دربارهٔ چگونگی تدوین تجارب کسب کرده باشیم.

رسول جلیلی
رئیس سازمان جهاد کشاورزی
استان آذربایجان غربی

علی ارواحی
مدیر طرح حفاظت از
تالاب‌های ایران

اکبر فتحی
رئیس سازمان جهاد کشاورزی
استان آذربایجان شرقی

---

۱. کشاورز نوع سوم، عبارتی است که رابرت چمبرز در مقابلِ کشاورزی صنعتی (نوع اول) و کشاورزی انقلاب سبز (نوع دوم) به آن نوع از کشاورزی اطلاق کرده است که عمدتاً به‌صورت دیم و روی زمین‌های ناهموار یا در زمین‌های حاشیه‌ای و خُرد، کوه‌ها، تپه‌ها، زمین‌های باتلاقی و مناطق گرم‌سیر، نیمه‌خشک، نیمه‌مرطوب و مرطوب یافت می‌شود. چمبرز، این نوع از کشاورزی را کوچک نمی‌شمرد بلکه اذعان می‌کند که کشاورزی نوع سوم، صاحبِ غنا و اصالت است و باید در محوریت کشاورزی این مناطق قرار بگیرد.

۲. کشاورزنخست، ترجمهٔ تحت‌اللفظی عبارت farmer-first است که چمبرز به‌عنوان چترِ رهیافت‌های مشارکتی در حوزهٔ کشاورزی ابداع کرد.

فهرست

تفاوت‌های پارادایمی

شراکت علم و تجربه

۱۸ از این زمین نمی‌شود گندم برداشت کرد

۲۲ حق با حاج نادر بود

۲۴ کاربلدهای محلی

۲۶ هنوز بست‌ها نرسیده‌اند

نگاه همه جانبه به مسایل/همه جانبه دیدن

۳۰ سرنخ‌ها را دریابیم

۳۳ تکلیف موجودات صحرایی چه می‌شود؟

۳۶ مثل یک سوزن‌بان

رفتار و نگرش

شنونده بودن

۴۰ آدوی قویدون رشید بیرین دئدون بیرنده اشید

۴۲ گوشی برای شنیدن

دیدن کشاورز نامریی

۴۶ وقتی حریم‌شان را شناختم

۴۸ چشم‌بندی از دستان‌مان

تعاملی صمیمی و هم‌سطح

۵۲ اینجا شاگردمعلمی نداریم

۵۳ هر کاری از دستم بربیاید

۵۴ شنیدن بدون دیدن کمکی نمی‌کند

۵۶ همت اهالی، متعالی

۵۸ باد خزانه‌ام را برد، اراده‌ام را نه

۶۲ شیوه‌ی متفاوت تعامل

آن‌ها می‌دانند، ما نمی‌دانیم

۶۶ ساده اما واقعی

۶۸ جوانه می‌زند ولی محصول؟ محصول هم داد

۷۰ گمان تا حقیقت

گستره مشارکت

۷۴ این تابلو جایش اینجا نیست

۷۶ نمی‌توانید؛ در این روستا امکان ندارد

۸۲ آب در کوزه و ...

۸۵ همراهی داوطلبانه

نگرشی نو به پیرامون‌مان

۹۰ لایروبی لازم بود

۹۲ از رقابت تا رفاقت

مشارکت پایدار، پایداری مشارکت

من و کشاورز، قبل و بعد مشارکت

۹۸ خود شما بگویید برای چه می‌آیید

۱۰۰ خوب شد رسم کردیم

۱۰۲ از پیشرو بودن تا پیشرو بودن

کشاورز در مقام آزمایش‌گر

۱۰۶ لوبیای بخشایشی

۱۰۹ نقشهٔ راه یادگیری

۱۱۲ تو هر چه بکاری آخرش علف هرز برداشت می‌کنی

۱۱۵ املت مشارکتی

پایداری اثر مشارکت

۱۲۰ آیا شما این را می‌دانستید؟

۱۲۳ اندکی صبور باشیم

۱۲۶ از ماجرای نخود تا گندم تیپی

۱۲۹ همراه شدیم و با هم آموختیم

ضمیمه

۱۳۶ تعریف و اهداف پروژهٔ حفاظت از تالاب‌های ایران

۱۳۸ شناسنامهٔ نویسندگان

۱۴۳ نقشهٔ روستاهای محل تجارب

۱۴۴ فرآیند تولید کتاب تجارب

مقدمه

ضرورت تسهیلگریِ پارادایمی جدید

حدود شش سال است که شرکت‌های خدمات کشاورزی در استان‌های آذربایجان غربی و شرقی در حال اجرای پروژهٔ «استقرار کشاورزی پایدار» هستند. این پروژه که نامِ کاملش «همکاری در احیای دریاچه ارومیه با مشارکت جوامع محلی در استقرار کشاورزی پایدار و حفاظت از تنوع زیستی» است، یکی از فعالیت‌های کاری طرح حفاظت از تالاب‌های ایران است؛ طرحی که از سال ۲۰۰۵ با حمایت برنامهٔ عمران ملل متحد، تسهیلات محیط‌زیست جهانی و سازمان حفاظت محیط‌زیست آغاز شده است و نمونه‌ای است از تلاش برای ارتقای مدیریت تالاب‌ها و کاهش فشار فعالیت‌های انسانی بر منابع تالابی کشور؛ از جمله دریاچهٔ ارومیه.

نقشی که شرکت‌ها به‌عنوان مجریان پروژهٔ کشاورزی پایدار ایفا می‌کنند، متفاوت است با نوع کاری که کارشناسان و مروجان کشاورزی به‌صورت متداول انجام داده‌اند. دلیلِ این تفاوت، از اختلافِ رویکرد تسهیل‌گری با رویکرد ترویجی نشأت می‌گیرد. تفاوتی که ابعاد مختلفی را هم تحت‌تأثیر قرار می‌دهد: تعامل با کشاورز، گروه هدف، انتظارات متقابل میان کشاورز و بیرونی‌ها. برای درک بهترِ این تفاوت، لازم است کمی برگردیم به اینکه ترویج سنتی، در مرحلهٔ انطباق با شرایط کشاورزی در اغلب نواحی نیم‌کرهٔ جنوبی ناتوان بوده است.

در پژوهش‌های پیشینِ نظام‌های کشاورزی، حرفه‌ای‌های بیرونی اطلاعات را از کشاورزان می‌گرفتند و با خود می‌بردند. اطلاعات را تحلیل می‌کردند و دربارهٔ اینکه چه چیزی برای کشاورزان خوب است و چه نوع آزمایشی باید طراحی و اجرا شود، تصمیم می‌گرفتند. در پارادایم

کشاورزنخست[1]، تحلیل، انتخاب و آزمایش را خودِ کشاورزان انجام می‌دهند و در این میان، حرفه‌ای‌های بیرونی در نقشِ تسهیل‌گر و حامی قرار می‌گیرند. به همین دلیل است که در رهیافت‌های مشارکتی، به موازاتِ رفتار و نگرش بیرونی‌ها، تعامل میان روستاییان و حرفه‌ای‌های بیرونی نیز در کانون توجه قرار گرفته است.

جوهرهٔ پارادایم کشاورزنخست، معکوس‌سازی بخش‌هایی از پارادایم انتقال فن‌آوری است؛ بخش‌هایی که معمولاً بی‌چون و چرا بدیهی فرض می‌شوند. برای مثال، معکوس‌سازی در تبیین مسئله، به این معناست که ببینیم چرا کشاورز فن‌آوری را به‌کار نمی‌گیرد و ریشهٔ آن را نه در جهل کشاورز، بلکه در کمبودهای فن‌آوری و فرایندِ تولید آن بدانیم. معکوس‌سازی در یادگیری به‌معنای یادگرفتن محققان و مروجان از کشاورزان است. موقعیت‌ها و نقش‌ها نیز معکوس می‌شوند؛ یعنی کشاورزان محور نوآوری هستند و مزرعه‌ها را به بسترِ تولید فن‌آوری تبدیل می‌کنند نه ایستگاه‌های تحقیقاتی و آزمایشگاه‌ها و متخصصان.

نقش شرکت‌های مجری پروژهٔ استقرار کشاورزی پایدار را هم در این بستر باید نگریست. آن‌ها می‌توانند به کشاورزان کمک کنند تا ابتدا وضعیت و منابع موجودشان را تحلیل کنند، سپس روش‌های جدیدی را برنامه‌ریزی کنند و آن‌ها را اجرا، پایش و ارزشیابی کنند. همچنین شرکت‌های مجری می‌توانند کمک کنند تا کشاورزان جمع خودشان را مدیریت و سازماندهی کنند. تا به امروز شاهد اتفاقات درخورملاحظه‌ای در فرایند کار شرکت‌ها با کشاورزان و خانواده‌هایشان بوده‌ایم: برای مثال، کشاورزان توانستند وضعیتِ موجودِ کشاورزی را تحلیل کنند و به‌دنبالِ فرصت‌ها، مشکلات و نقاطِ تغییرپذیر کارشان باشند، توانستند راهکارهای جدیدی را برای بهبود وضعیت کشاورزی جست‌وجو کنند و به‌دنبالِ پایداری آن‌ها باشند، همچنین توانستند سنت‌های یادگیری افقی را به جریان بیندازند. علاوه‌بر این‌ها، این فرایند باعث شد که کشاورزان و خانواده‌های ضعیف‌تر هم در فرایند تغییر و تحولات کشاورزی و معیشتی درگیر شوند.

مجموعهٔ دردست، قصد دارد تجربه‌های شخصی اعضای شرکت‌های مجری را به زبان خودشان روایت کند و توجه خواننده را به جنبه‌هایی از تسهیل‌گری فرایندهای مشارکتی با جوامع کشاورز جلب کند. جنبه‌هایی که برای خود افراد حاضر در میدان هم اهمیت یافته و به‌تدریج به شیوهٔ عمل‌شان تبدیل شده است. درنهایت تجربهٔ میدانی ده نفر در این کتاب منعکس شده است اما شاید مطالب آن، برای خیلی از افراد دیگر هم آشنا باشد؛ به‌خصوص افرادی که در کف میدان، فرایندهای اجتماعی را تسهیل‌گری می‌کنند. بنابراین، خواننده می‌تواند قضاوت کند که آیا طبق گفتهٔ یکی از نگارندگان این کتاب، تجارب روایت‌شده «بوی خاک می‌دهد» یا خیر.

این کتاب چه هست و چه نیست؟

آنچه در این کتاب آمده، تجربه‌های شخصی افراد از به‌کارگیری رویکرد و روش مشارکتی در میدان است که تعدادی از کارشناسان و تسهیل‌گران شرکت‌های مجری پروژهٔ استقرار کشاورزی پایدار برای تولید آن داوطلب شده‌اند. از این‌رو، روایت‌ها و دریافت‌هایی که در اینجا منعکس شده، از منویات درونی اشخاص نمایندگی می‌کند نه لزوماً از تجارب سازمانی شرکت‌های‌شان. برای همین ممکن است سایر اعضای شرکت روایت‌های خودشان از به‌کارگیری این روش را داشته باشند. به همین دلیل است که مطالب ذکرشده در این کتاب را نمی‌توان به‌معنای ارزیابی عملکرد شرکت‌های مجری تلقی کرد. در واقع تجارب افراد تنها شاهد مثال‌هایی برای جنبه‌های مختلف به‌کارگیری رویکرد مشارکتی است.

این کتاب نمی‌خواهد ادعا کند که از تحقیقی میدانی برخاسته است. این کتاب مجموعه‌ای از دریافت‌های شخصی است که به شیوه‌ای مشارکتی تدوین شده است. نوشته‌ها روند تغییر نگرش و شیوهٔ عمل نویسنده‌ها را منعکس می‌کنند (به‌دور از این ادعا از جانبِ کسی که به «انتهای طیف مشارکت» رسیده‌است.) ممکن است برای کسی این تغییر در انعطاف‌پذیرشدنِ ماجرا معنا پیدا کرده باشد و برای کسی در تعامل صمیمی با کشاورزان. از طرف دیگر این کتاب بر پایهٔ تجربیات

نوشته‌های کتاب از جنس‌های متفاوتی هستند. بعضی مطالب کمی مفصل‌ترند و با خواندن آن شاید برای خواننده فهم‌هایی، یا به‌عبارتی «آهان، آهان»هایی، دربارهٔ رویکرد مشارکتی اتفاق بیفتد؛ یعنی آنچه در میدان برای نویسنده اتفاق افتاد، بستری بود که درکی از این رویکرد پیدا کند و آموخته‌هایی کسب کند.

بعضی دیگر از مطالب هم بیشتر شبیه روایت‌هایی از اتفاقات جالب و شاید غیرمنتظره‌ای هستند که می‌توانند دربارهٔ شیوهٔ کار مشارکتی و اثرات آن برای خواننده «شگفتا»یی ایجاد کنند و درجا یا بعداً به‌عنوان شاهد مثالی برای جنبه‌هایی از رویکرد مشارکتی معنا پیدا کنند.

نویسندگان در زمینهٔ کشاورزی شکل گرفته است اما توضیح گام‌به‌گامِ به‌کارگیری فن‌آوری‌های کشاورزی در آن نیامده است. تکنیک‌های کشاورزی، بستر و بهانه‌ای برای صحبت‌کردن از تجربهٔ تسهیل‌گری شده است.

این کتاب، خودآموز یا کتابِ تئوریِ کار مشارکتی هم نیست. موضوعاتی که در این کتاب آمده، جامع نیست و بنا نیست که جامع هم تلقی شود. این مجموعه از کنار هم قراردادن تعدادی از روایت‌ها و داستان‌هایی است که در این پروژه تجربه شده‌اند.

نوشته‌های کتاب در سه بخش کلی دسته‌بندی شده‌اند: بخش اول کتاب، شامل دو فصل و هفت مطلب است و تجاربی را منعکس می‌کند که بیان‌گر «تفاوت‌های پارادایمی» رویکرد مشارکتی با شیوه‌های مرسوم و متداول ترویجی است. بخش دوم، شامل شش فصل و بیست‌ویک مطلب است که شامل اتفاقاتی در زندگی روزمرهٔ تسهیل‌گران با کشاورزان است که منشأ تغییری در «رفتار یا نگرش‌شان» شده است. بخش سوم و پایانی کتاب هم شامل سه فصل و نُه مطلب است و داستان‌هایی را روایت می‌کند که نشانه‌هایی دارند از نهادینه و پایدارشدن شیوه‌های مشارکتی در فعالیت‌های آن‌ها.

این کتاب به درد چه کسانی می‌خورد؟

مخاطبان این کتاب می‌تواند طیف وسیعی را در بر بگیرد، از جمله:

- کارکنان بخش کشاورزی، تا در مقام پشتیبان شرکت‌ها در جریان ظرافت‌های کار تسهیل‌گری قرار بگیرند؛
- مسئولان و سیاست‌گذارانِ حوزهٔ فعالیت‌های اجتماعی، تا به ظرفیت‌ها و توانایی‌های جوانان بومی در اجرای فعالیت‌ها با رویکرد مشارکتی بیشتر اعتماد کنند؛
- فعالان حوزهٔ کشاورزی و محیط‌زیست، جهت آشنایی با تجربیات کار مشارکتی با جوامع محلی؛
- دانشجویان و دانش‌آموزان رشتهٔ کشاورزی و کسانی که می‌خواهند دربارهٔ تفاوت کار مشارکتی و ترویجی بیشتر بدانند، تا با جلوه‌هایی از کار عملی با مفاهیم و روش‌های مشارکتی آشنا شوند؛
- و آموزش‌گران، مروجان و تسهیل‌گرانی که قرار است تلاش‌های‌شان به بهبود کیفیت زندگی جامعهٔ محلی کمک کند.

این کتاب را با چه نگاهی بخوانیم؟

شاید بتوان گفت که محتوای این کتاب را می‌توان از دو منظر یا با دو جور عینک خواند:

یک ـــــ کتاب را سلسله‌وار از ابتدا تا انتها دنبال کنیم. با فرض اینکه چرخه‌ای از کار مشارکتی را می‌خوانیم. اگر این‌گونه به کتاب نگاه کنیم، حتی می‌توان از هر جای آن، کتاب را باز کرد، خواند و ادامه داد تا دوباره به نقطهٔ شروع رسید.

دو ـــــ هر روایت را به چشم روایتی خواندنی و به‌طور مستقل خواند و از آن الهام گرفت؛ از این نظر که منعکس‌کنندهٔ حال‌وهوای یک شخص است. شاید با خواندن تکه‌تکهٔ داستان‌ها، بتوان پازلی را از بخش‌های کار مشارکتی متصور شد.

---

۱. در پیش‌گفتار همین کتاب، برای توضیح دو پارادایم انتقال فن‌آوری و کشاورزنخست از نگاه نقادانهٔ رابرت چمبرز به «ترویج» استفاده شده است.

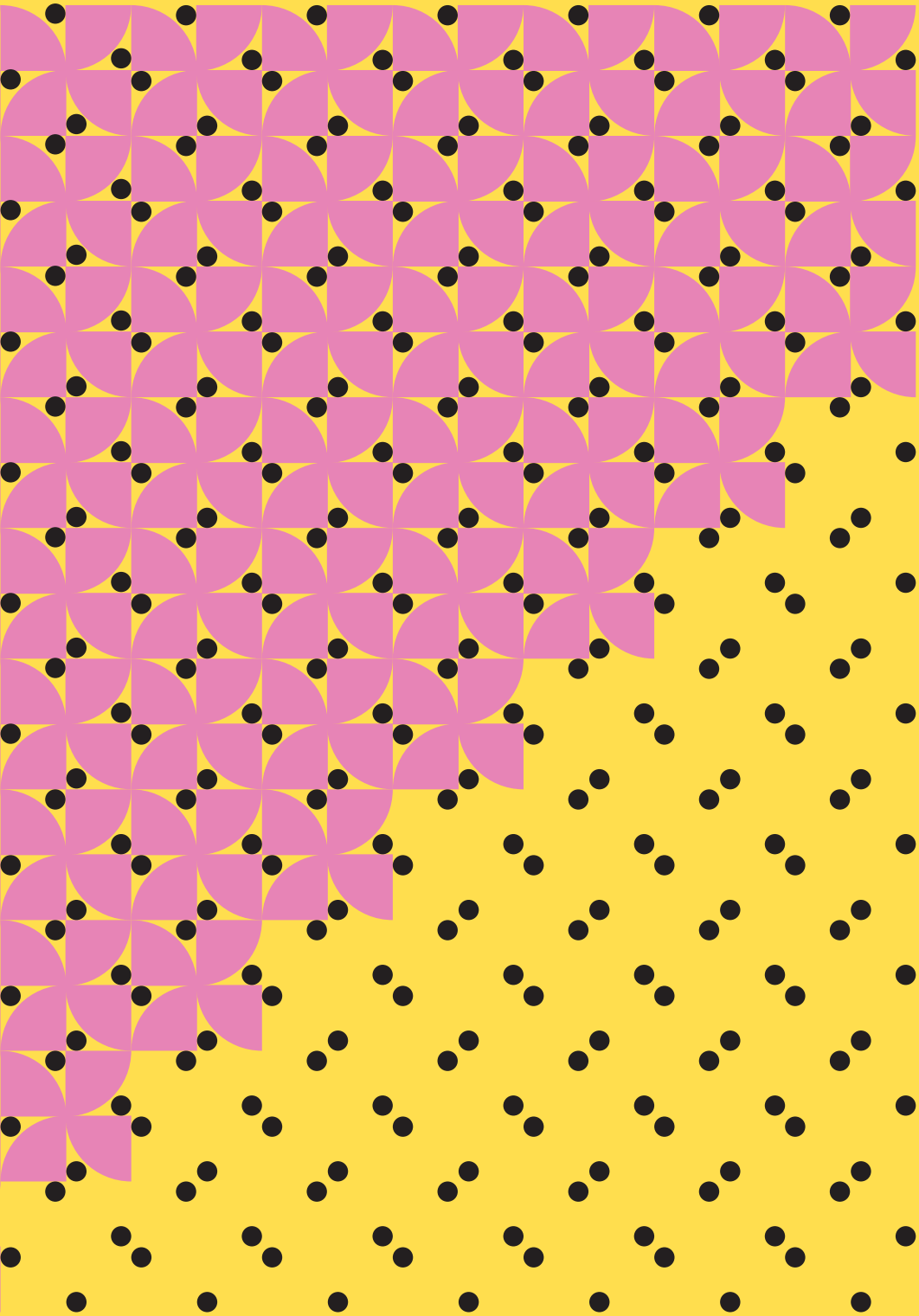

شراکت علم و تجربه

ما با اتکا به دانسته‌های علمی، وارد جامعهٔ محلی شدیم و به‌دنبال پیاده‌کردن تکنولوژی‌های به‌روز در روستا بودیم. در این مسیر با مشکلات و ناکامی‌هایی روبه‌رو شدیم. بیشتر اوقات این ناکامی‌ها به‌دلیل سازگارنبودن راه‌حل‌های علمی با شرایط واقعی کشاورزی در منطقه بودند. شرایطی که کشاورز بیش از همه به آن واقف بود اما نقش او کمتر در نظر گرفته می‌شود. تلاش کردیم در فرایند تغییر، سهم درخور توجهی برای تجارب جامعهٔ محلی در نظر بگیریم تا راه‌حل‌های اجرایی (تکنولوژی‌ها) با شرایط آن‌ها متناسب‌تر شوند.

از این زمین نمی‌شود گندم برداشت کرد!

روستای داش‌تپه

فرشاد جودیان

«از این زمین نمی‌شود محصول گندم برداشت کرد و اگر هم بشود، صرفهٔ اقتصادی نخواهد داشت.» این جملهٔ یکی از متخصصان رشتهٔ کشاورزی دربارهٔ یکی از زمین‌های روستای داش‌تپه بود.

روستای داش‌تپه یکی از روستاهای قدیمی شهرستان میاندوآب است. این روستا در شمال شهرستان میاندوآب و در فاصلهٔ ۲۵کیلومتری جنوب دریاچهٔ ارومیه قرار دارد. دارای ۳۹۰ هکتار زمین زراعی است و شغل اصلی اهالی روستا هم کشاورزی است.

اواسط تابستان بود. با هدف آشنایی اجمالی با روستا، چندین بار به آن سفر کردیم. در روستا چندین‌بار هم به بهانه‌های متعدد وارد مغازهٔ آقابهلول شدیم. این مغازه در مرکز روستا قرار داشت و غالباً اهالی جلوی آن تجمع می‌کردند. در این مغازه مدتی می‌نشستیم و مغازه‌دار ما را به چای مهمان می‌کرد. اهالی روستا هم با یکدیگر و با ما دربارهٔ بسیاری از مسائل روز حرف می‌زدند. به قول خودشان ما خوب گوش می‌کردیم.

در این رفت‌وآمدها یکی از کشاورزان که زمینی در کنار جاده داشت، نظر ما را به خود جلب کرد. او مشغول برداشت محصول پیاز بود ولی از ظاهر مزرعه معلوم بود که محصول خوبی برداشت نمی‌کند. در یکی از سفرهایی که به روستا داشتیم، این کشاورز را جلوی مغازه دیدیم. به او نزدیک شدیم و او نیز با خوش‌رویی با ما احوال‌پرسی گرمی کرد. اسمش آقاسعید بود. او دو هکتار زمین زراعی داشت و این زمین‌ها منبعی برای امرار معاش خانوادهٔ هشت نفره‌اش بودند. با هم در حال گفت‌وگو بودیم که دیگر حاضران نیز به ما ملحق شدند و شروع به صحبت دربارهٔ مشکلات کشاورزی روستا کردند؛ کاهش سطح آب‌های زیرزمینی،

مشورت سعیدبا کشاورزی کاربلد
در مورد کشت فارویی

عکاس: جودیان

ازبین‌رفتن برخی از اراضی کشاورزی بر اثر شورشدن آب چاه‌ها، تولید کم محصولات‌شان، دریافت‌نکردن به‌موقعِ پول فروش محصولات و چندین و چند مشکل دیگر.

اغلب مشکلات کشاورزان مربوط به وضعیت کشاورزی روستا بود. ما نیز برای جلب مشارکت و آشنایی بیشتر با روستا و اراضی آن، داخل مغازه با مشارکت افراد حاضر نقشهٔ منابع را تهیه کردیم. بعد از آن نیز همراه با خود کشاورزان مشکلات کشاورزی را براساس «اهمیت» رتبه‌بندی کردیم. روش‌هایی که برای انجام این کارها استفاده می‌کردیم، برای حاضران نیز بسیار جالب بود؛ چراکه در این نشست‌ها طوری نبود که یک نفر حرف بزند و بقیه گوش بدهند. همهٔ کار با مشارکت خود کشاورزان انجام می‌شد؛ از تهیهٔ نقشه گرفته تا مشخص‌کردن هزینه‌های تولید انواع محصولات و اولویت‌بندی مشکلات کشاورزی روستا و... . مشکلات اصلی که درنتیجهٔ نشست‌های مشارکتی ما با کشاورزان مشخص شد، به ترتیب شامل کم‌آبی و تولید کم محصول بود.

در یکی از سفرهای‌مان به روستا آقاسعید پیش ما آمد و خواست سر مزرعه‌اش برویم. با هم به آنجا رفتیم و او دربارهٔ مشکلات مزرعه‌اش این‌طور گفت: «وقتی که زمانِ کمی تا برداشت محصولِ کاشته‌شده‌ام مانده، آب چاه به اندازه‌ای کم می‌شود که برای آبیاری یک هکتار زمین مجبور می‌شوم شش تا هفت روز زمین را آبیاری کنم. این باعث ازبین‌رفتن محصولاتم می‌شود و در انتها می‌بینم که

به واسطهٔ نقشهٔ منابع، مردم محلی تمام منابع طبیعی درون و اطراف محیط زندگی‌شان شامل جنگل، کوه، رودخانه، دشت، چاه آب و ... را ترسیم و نوع استفاده‌ای که از آن می‌کنند را مشخص می‌کنند. مسایلی مانند میزان و چگونگی دسترسی به منابع، نحوهٔ مدیریت شدن منابع محدود و مشترک، و ارتباط میان منابع و معیشت مردم را می‌توان از طریق این ابزار تحلیل کرد.

حتی هزینه‌های کاشت و داشت محصول نیز درنیامده است.» او گفت که می‌خواهد بعد از برداشت کامل پیاز گندم بکارد ولی همین مشکل بی‌آبی باعث کاهش ۴۰ تا ۵۰ درصدی محصول گندم خواهد شد.

برای بررسی این موضوع اعضای تیم از یکی از متخصصان کشاورزی درخواست کردند از این مزرعه بازدید کند. او که مزرعه را دید، اولین و آخرین جمله‌ای که به ما و آقاسعید گفت این بود که: «بعد از پیاز، کشت گندم صرفهٔ اقتصادی ندارد.» ما خود نیز مطالبی در انواع مقالات علمی دربارهٔ این موضوع خوانده بودیم و با محقق هم‌نظر بودیم ولی چیزی نگفتیم؛ زیرا تجربهٔ سالهای قبل به ما آموخته بود که روستاییان، شرایط اراضی خود را بهتر از هرکس دیگری می‌دانند. منتظر عکس‌العمل آقاسعید بودیم. آقاسعید در جواب گفت: «در روستای ما بعد از محصول پیاز، گندم تناژ خوبی می‌دهد.» این جملهٔ آقا سعید برای ما ناآشنا نبود. در رفت‌وآمدها و گفت‌وگوهایی که با روستاییان داشتیم، اغلب این جمله را دربارهٔ روستا شنیده بودیم. محقق با استناد به مقالات علمی روی نظر خودش مُصر بود. ما نیز فقط نظاره‌گر بودیم. آیا با استناد به مقالات علمی و نظریهٔ کارشناسی محقق، نباید اجازهٔ کاشت محصول در این زمین را به او می‌دادیم؟ یا باید با اعتماد به کشاورزان آن روستا با کشت محصول در این زمین موافقت می کردیم؟

بعد از بدرقه‌کردن محقق، با آقاسعید دربارهٔ نحوهٔ کاشت گفت‌وگوی کوتاهی کردیم. قرار بر این شد که در سال زراعی جدید در زمین مدنظرش گندم کشت کنیم؛ ولی برای آنکه محصول بهتری تولید شود، کود را براساسِ نتایج آزمونِ خاک به زمین اضافه کنیم. همچنین برای کاهش تأثیر کم‌آبی در فصل گرما بذر را روی پشته کشت کنیم تا هدایت آب در زمین از طریق جویچه‌ها انجام شود و رطوبت به‌صورت نشتی به محل استقرار بذرها نفوذ کند و حالت غرقابی ایجاد نشود. آقاسعید نیز قبول کرد و قرار شد با اعتماد به تجربهٔ او و کشاورزان روستا مزرعه را به کشت گندم اختصاص دهیم و نکاتِ علمی را در کاشت لحاظ کنیم. به همین صورت در حضور بعضی از کشاورزان روستا کشت گندم را انجام دادیم.

رشد محصول در مزرعه خیلی خوب بود. زمان آخرین آبیاری محصول گندم که رسید، طبق انتظار، میزان آب خروجی از چاه تا حد زیادی کاهش پیدا کرده بود؛ ولی نوع کشت ما به صورتی بود که با این آبِ کم نیز می‌شد زمین را آبیاری کرد. آخرین آبیاری مهم‌ترین آبیاری محصول گندم به‌حساب می‌آید. نبود آب در این مرحله، باعث افت ۳۰ تا ۵۰درصدی

محصول نهایی

عکاس: حاتم فیضی

عملکرد محصول می‌شود. آقاسعید در دوونیم روز موفق به آبیاری تمام مزرعه شد به‌صورتی‌که برخلاف سالهای قبل هیچ قسمتی از مزرعه خشک نمانده بود و آب از طریق جویچه‌ها به تمامی قسمت‌های مزرعه رسیده بود. این امر باعث خرسندی آقاسعید شد. استفاده از توصیه‌های علمی باعث رشد منظم و خوب بذور و آبیاری بهینهٔ مزرعه شده بود. اکنون منتظر نتایج اعتماد به تجربهٔ کشاورز در اصرار به کشت گندم بعد از پیاز بودیم.

زمان برداشت فرارسید. علاوه‌بر آقاسعید دیگر کشاورزان نیز بی‌صبرانه منتظر نتیجهٔ این کار مشارکتی بودند. بعد از اتمام برداشت و وزن‌کردن آن در باسکول، میزان تولید گندم ۱۱/۵ تن در هکتار شد. عملکرد بسیار خوبی بود. دیدن چهرهٔ شادمان آقاسعید برای ما بسیار دلگرم‌کننده بود و خستگی‌مان را از بین برد. آقاسعید درآمد خوبی از فروش گندم به دست آورده بود. علاوه‌بر آن مقداری گندم نیز جهت کشت در سال بعد و فروش به دیگر کشاورزان نزد خود نگه داشته بود و شرایط امرار معاش وی تا حد زیادی بهبود پیدا کرده بود.

ما کار خاصی انجام ندادیم. فقط همان مطالبی را که کارشناسان چندین سال بود به کشاورزان آموزش می‌دادند، به آن‌ها یادآوری کردیم؛ اما فرقی وجود داشت و آن هم این بود که در سالیان گذشته کارشناس حرف می‌زد و کشاورزان گوش می‌دادند. این‌بار کشاورزان و کارشناسان با هم حرف میزدند، مشکلات به‌صورت مشارکتی از دل جامعه بیرون می‌آمد و به‌صورت مشارکتی برای آنها راه‌حل ارائه می‌شد. ما می‌توانستیم برمبنای مستندات علمی جلوی کشت گندم را بعد از پیاز بگیریم ولی با تکیه به تجربیات‌مان به کشاورزان اعتماد کردیم. این تجربه و بسیاری چیزهای دیگر باعث به‌وجودآمدن اعتماد متقابل بین ما و جامعهٔ محلی شد. ما درس بزرگ دیگری هم گرفتیم: علم و تجربه باید مکمل یکدیگر باشد نه نقطهٔ مقابل هم.

حق با حاج نادر بود

روستای قم‌قلعه

چیکو امینی

روستای قم‌قلعه یکی از روستاهای اجرای پروژه مشارکت مردم در احیای دریاچه ارومیه بود. پس از ورود به جامعهٔ محلی و نشست و برخاست با کشاورزان روستا و تشریح روند پروژه، از کشاورزان علاقه‌مند دعوت به همکاری کردیم. یکی از باغ‌داران روستا که به‌عنوان کشاورز مرجع بهاره انتخاب شد و گروه پایش باغش را تأیید کردند، حاج نادر بهرام‌رش بود.

حین اجرای تکنیک‌های مصرف بهینهٔ آب در این باغ، متوجه قطعه زمینی زراعی وسط باغ شدیم که هر سال آنجا صیفی‌جات کشت می‌کردند. با توجه به اینکه مصرف آب صیفی‌جات زیاد است، با حاج‌نادر دربارهٔ نحوهٔ آبیاری و میزان آبی که به این قسمت از زمین اختصاص می‌یابد، صحبت کردیم و متوجه شدیم که آب زیادی در این قسمت مصرف می‌شود.

بعد از مدتی در گروه‌مان تصمیم گرفتیم که با حاج‌نادر دربارهٔ اجرای یکی از روش‌های آبیاری تحت‌فشار (یعنی کشت به روش نوار تِیپ) صحبت کنیم. او قبلاً از دیگران دربارهٔ این نوع از آبیاری شنیده بود و خیلی هم مشتاق بود؛ اما از نحوهٔ کار و عملکرد آن اطمینان نداشت و حاضر به انجام این ریسک نشده بود. چند بار دربارهٔ این موضوع با او گفت‌وگو کردم و مزایای این نوع آبیاری را برایش توضیح دادم. از جمله مزایای این نوع از آبیاری افزایش سطح زیرکشت، مصرف بهینهٔ آب، آبیاری آسان، افزایش عملکرد، حذف بعضی از بیماری‌های رطوبتی، کاهش علف‌های هرز و صرفه‌جویی در زمان است. حاج نادر تصمیم گرفت نصف مزرعه را برای راستی‌آزمایی، به اجرای این سیستم آبیاری اختصاص دهد.

بعد از مطالعه و بررسی مزرعه، طراحی‌های لازم را انجام دادم و با تهیهٔ لوازم، با همکاری اعضای شرکت و پسران حاج‌نادر، شروع به اجرای

طول فاز چهارم، مطابق شرح کار پروژه، در تعدادی از مزارع و باغ‌های آذربایجان غربی و شرقی از جمله شهرستان مهاباد، تکنیک‌های فنی کشاورزی (تکنیک‌های آبیاری و به‌زراعی) در حال اجرا بوده است. هدف این بود که راهکارهایی برای مصرف بهینهٔ آب و سایر نهاده‌ها با مشارکت کشاورزان یافت شود.

سیستم کردیم. حاج‌نادر هر روز کنارمان می‌ایستاد و از استحکام لوله‌ها و تعداد قطره‌چکان‌ها و آب‌دهی آن‌ها سؤال می‌پرسید و ما هم از مزایا و کارکرد خوب این سیستم می‌گفتیم. روز آخر که کارمان تمام شد، حاج‌نادر بعد از «خسته نباشید»، با لبخند گفت: «مهندس اگر من موتور پمپ را روشن کنم، تمام این لوله‌هایی که کار گذاشتید، می‌روند روی هوا!» من که از کارم مطمئن بودم و مشکلی در طراحی آن نمی‌دیدم، روی کارکرد سیستم پافشاری کردم و گفتم: «نگران نباش حاجی. همهٔ جوانب را در نظر گرفته‌ایم و سیستم حتماً بدون مشکل کار خواهد کرد.»

ابتدا باید زمین آب می‌خورد و به اصطلاح خاک‌آب انجام می‌شد تا بتوانیم نشاها را کشت کنیم. فرصت مناسبی برای آزمایش سیستم بود. به مزرعه رفتیم و وقتی موتور پمپ را روشن کردیم، درست همان اتفاقی افتاد که حاج‌نادر گفته بود؛ در اثر فشار، لوله پلیکای انتقال آب، از موتور شکست و یکی از لوله‌های اصلی و بسیاری از نوارهای فرعی سیستم نوارتیپ پاره شد. وقتی پیگیر مشکل شدم، متوجه شدم که قدرت موتور پمپ خیلی زیاد بود و حتی کمترین فشار ممکن هم مناسب این سیستم نمی‌شد. حق با حاج‌نادر بود.

او گفت: «اگر در طول کار، دربارهٔ موتور پمپ از من سؤال می‌کردید، الان این مشکل پیش نمی‌آمد. اشکالی ندارد، برای‌تان تجربه شد که حتماً تمام جوانب را با کشاورز بررسی کنید.» من اطلاعات او را از منابعش ندیده گرفته بودم در حالی که او می‌دانست که قدرت این موتور فراتر از فشار قابل تحمل لوله است. این به من نشان داد در خنثی‌کردن سوگیری‌هایم چندان موفق نبودم و هنوز به آنچه آن‌ها می‌دانند و من نمی‌دانم، اعتماد نکرده‌ام.

با حاج‌نادر دنبال راهکار بودیم که گفت: «موتور پمپ دیگری در باغ داریم که قدرتش تنظیم‌شدنی است و می‌تواند برای این کار مناسب باشد.» موتور پمپ جدید را کار گذاشتیم و با همکاری کارشناسان شرکت و پسران حاج‌نادر لوله و نوارهای آسیب‌دیده را عوض کردیم. با روشن‌کردن موتور پمپ و تنظیم فشار لازم، سیستم به‌خوبی کار کرد. تجربهٔ حاج‌نادر مشکل را حل کرده بود.

کاربلدهای محلی

روستای تازه‌کند

لیلا وجدان قره‌باغ

در یکی از روستاها روش کشت فارویی[1] گندم را با کمک یکی از کشاورزان سر مزرعه اجرا کردیم. پس از آن، بارها همراه کشاورز سر مزرعه می‌رفتیم و دربارهٔ چگونگی کار صحبت می‌کردیم. در بازدیدهای‌مان به این نتیجه رسیده بودیم که در اجرای آن تکنیک[2] اشتباهاتی داشتیم. طی چندین بار بررسی و بازنگری، ایرادات کار را یادداشت کرده بودیم تا در صورت اجرای آن تکنیک در سال‌های بعد دچار همان اشتباهات نشویم.

زمانی که فصل برداشت محصول فرا رسیده بود، با کشاورز سر مزرعه رفتیم تا ببینیم حاصل کارمان چه نتیجه‌ای داشته است. طی برداشت، با کشاورز مشغول صحبت بودیم و او از رضایت خود از نتیجهٔ کار می‌گفت. در همین هنگام، دیدیم رانندهٔ کمباین، پس از اینکه ردیفی از محصول را برداشت کرد، از کمباین پیاده شد و به سمت‌مان آمد. پس از احوال‌پرسی، دربارهٔ تکنیکی که اجرا کردیم، سؤال کرد و کشاورزِ صاحب مزرعه توضیحات لازم را به او داد. در این بین، رو به ما کرد و گفت: «تکنیک جالبی است ولی ایرادی در کارتان هست. اگر بخواهید، حاضرم برای سال‌های بعد با شما در اجرای این تکنیک همراه شوم.» از نظر او فاصلهٔ زیاد بین ردیف‌های کشت جزء ایرادهای کار ما بود و گفت: «اگر این فاصله کوچک‌تر شود، نتیجهٔ کار بهتر خواهد بود.»

تکنیک جالبی است ولی ایرادی در کارتان هست. اگر بخواهید، حاضرم برای سال‌های بعد با شما در اجرای این تکنیک همراه شوم

صحبت های راننده کمباین با ما و کشاورز و ایرادی که از کار می گرفت

عکاس: مجتبی جوانبخت

با اینکه در بررسی‌های خودمان هم فهمیده بودیم که اشتباهاتی در کارمان داشته‌ایم، صحبت‌های رانندهٔ کمباین نظر ما را بیشتر به خود جلب کرد؛ چراکه حرف او برای‌مان تداعی‌کنندهٔ توجه‌اش به کار ما بود. فکر کردیم که چه خوب است چنین همراهانی داشته باشیم؛ کاربلدهای محلی که می‌توانند راه را هموار کنند برای رسیدن به فنونِ رفع‌کنندهٔ مشکلات کشاورزی.

۱.در روش فارویی، ابتدا بذر در سطح مزرعه کشت شده و سپس با دستگاه فاروئر، جوی و پشته ایجاد می‌شود

۲. تکنیک‌ها همان فنون یا روش‌های علمی متنوعی هستند که در مراحل مختلف کاشت، داشت و برداشت در مزارع به‌کار گرفته می‌شوند.

هنوز بست‌ها نرسیده‌اند

روستای خداوردی‌خان

سونیا پیران

برای ارائهٔ مشاوره به آقای علیوردی‌زاده و کمک‌کردن به خرید وسایل مرغوب، به فروشگاه لوازم آبیاری تحت‌فشار رفته بودیم. همهٔ وسایل و لوله‌های موجود در لیست را خریدیم؛ به‌غیر از دو وسیله، بست‌ها و سیم، که آقای علیوردی‌زاده برخلاف تأکیدات من و همکارانم آن‌ها را تهیه نکرد.

گفتم: «اجازه بدهید بست‌ها را من بخرم یا حداقل برای لوله‌های ثانویه چند متر سیم بگیرم. قرار است فردا آب را وارد شبکهٔ آبیاری مزرعه بکنیم. این چیزها را در روستا گیر نمی‌آوریم و معطل می‌شویم.» گفت: «نه، حل می‌شود. مشکلی پیش نمی‌آید.»

طبق قرار قبلی، ساعت نُه صبح همگی سر زمین بودیم و کار را شروع کردیم. خیلی ناراحت بودم. با خودم فکر می‌کردم با این همه تلاش و مشارکتی که در کشاورزی پایدار انجام می‌دهد، چرا می‌خواهد کار را ناقص انجام دهد.

ظهر سر ناهار پرسیدم: «آقای علیوردی‌زاده ایده‌ای در سر دارید؟» گفت: «صبر کن دخترم. حل می‌شود.» کار را دوباره شروع کردیم. همه‌چیز خوب پیش می رفت. هنگام کشیدن نوارها، کشاورزهای همسایه هم برای همکاری و کمک آمده بودند. به آقای علیوردی‌زاده و پسرش گفتم: «جهتِ قرارگرفتن شیارهای نوارهای تِیپ[1] در تخلیهٔ درست آب خیلی مهم است. لطفاً دقت کنید.» چون اگر شیارها زیر نوار تیپ قرار گیرند، از حالتِ قطره‌ای چکه‌کردن به حالت روان تغییر می‌کند. ناگهان یکی از اهالی گفت: «فرقی نمی‌کند. در هر حالت آب چکه خواهد کرد.»

استفاده از در بطری نوشابه به جای بست

عکاس: بشیر ایوب‌نژاد

زمان واردکردن آب به شبکه رسید. دیدم آقای علیوردی‌زاده کیسه‌ای سیاه آورد. چیزی نبود جز چند بطری خالی نوشابه و نوار تیوپ‌های بریده‌شده. او بطری‌ها را از آب پر کرد و در دهانهٔ انتهایی لوله‌های اصلی قرار داد. گفت: «یاد گرفتید؟» گفتم: «عالی است. بهتر از این نمی‌شود؛ اما بست انتهایی لوله‌های تِیپ چه می‌شود؟ سیم هم که نخریدیم.» گفت: «صبر کن.»

انتهای لوله‌ها را تا کرد و با برش کوچکی از خود لوله، انتهای لوله‌های تِیپ را مسدود کرد. راستش اولین‌بار بود این روش را می‌دیدم. آب را وارد شبکه کردیم. درخشش قطرات آب را که از لوله‌ها می‌چکید، در چشمان‌شان می‌دیدم. مشغول چک‌کردن شبکه بودم که دیدم آب در چند نوار تِیپ به‌صورت ناودانی تخلیه می‌شود. سریع شیر فلکه را بستیم و نوارها را درست کردیم. آقای علیوردی‌زاده گفت: «خانم مهندس شما درسش را خوانده‌اید. واقعاً جهتِ قرارگرفتن نوارهای تِیپ روی زمین تأثیر دارد.» می‌دیدم که استفاده از وسایل در دسترسِ روستا، هم هزینه‌ها را کاهش می‌دهد و هم کار را راه می‌اندازد. کاری که به‌تنهایی نه با دانش ما انجام می‌شد و نه با تجربهٔ کشاورزان.

۱. نواری با دیواره نازک است که برای آبیاری قطره‌ای استفاده می‌شود (Drip tape)

آب را وارد شبکه کردیم

درخشش قطرات آب را که از لوله‌ها می‌چکید، در چشمان‌شان می‌دیدم

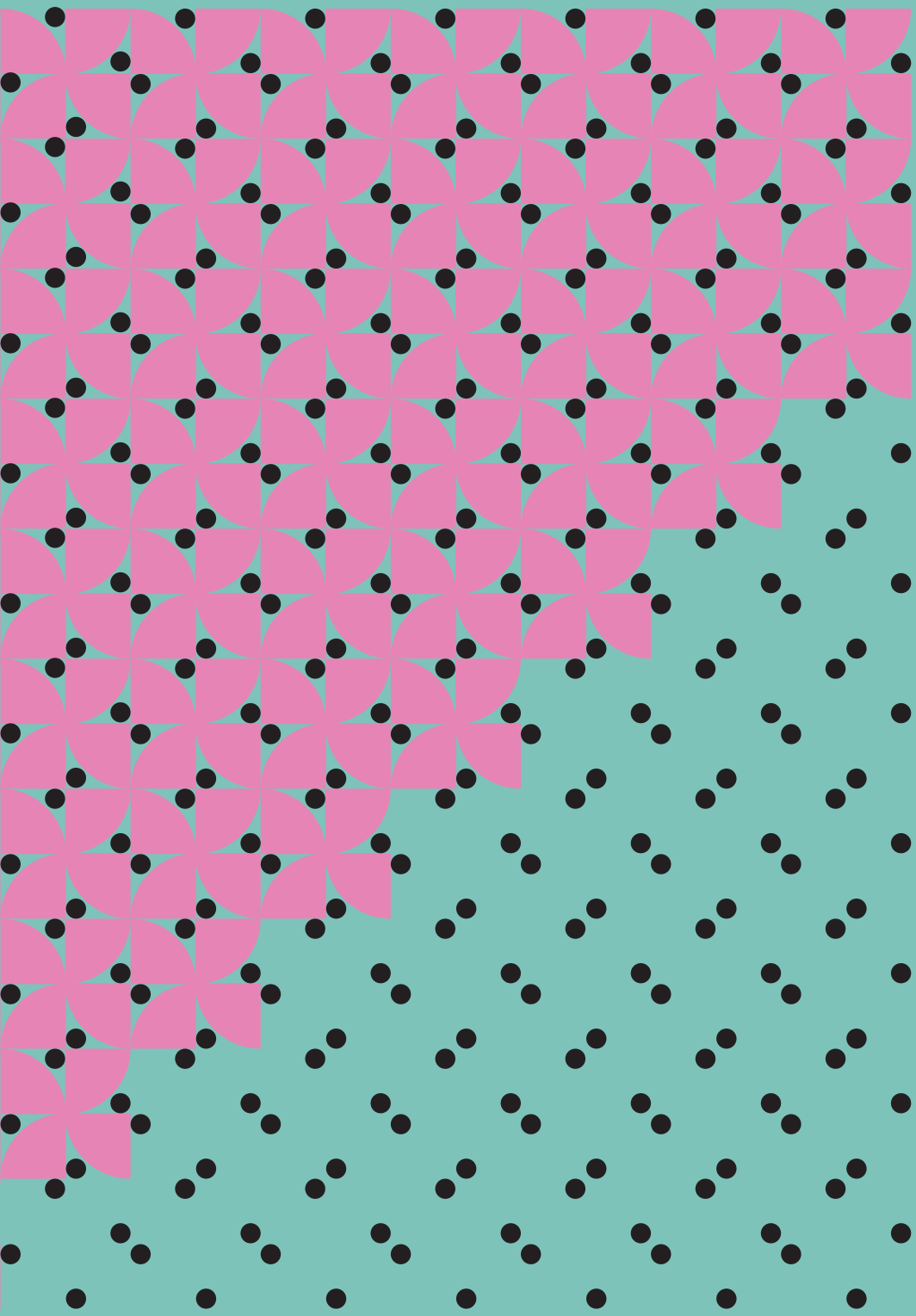

نگاه همه‌جانبه به مسائل

پیش از آشناشدن با رویکرد مشارکتی، با هدفی مشخص وارد جامعهٔ محلی می‌شدیم و راه‌حلی‌هایی یک‌جانبه برای مشکلات موجود در کارمان داشتیم. غافل از اینکه با محیطی کاملاً پیچیده و درهم‌تنیده روبه‌رو هستیم؛ محیطی که هیچ شناختی از جنبه‌های اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی‌اش نداریم. به‌واسطهٔ تجربیات‌مان در این طرح، روش‌های متفاوتی در مواجهه با مشکلات به‌کار می‌بندیم و در مقایسه با قبل، نگاه‌مان به مسائل همه‌جانبه‌تر شده است.

سرنخ‌ها را دریابیم

روستای قرابقلو

لطیف حقی

هر تجربه، سرنخ‌هایی در گذشته دارد. حتی اگر تجربه تلخ و تکان‌دهنده باشد، این امید هست که ناخودآگاه ما را بیدار کرده باشد. از تجربه باید درس گرفت و اگر تلخ بود، تکرار نکرد. در سال‌های اجرای پروژهٔ کشاورزی پایدار در روستاهای حوضهٔ دریاچه ارومیه، بارها تجارب تلخ و شیرینی تکرار می‌شد که هرکدام گفتنی‌های فراوانی را با خود داشت.

بر اساس شرح خدمات پروژهٔ کشاورزی پایدار، باید با چندین نفر از کشاورزان روستاهای اطراف دریاچه ارومیه دربارهٔ نحوهٔ مدیریت آب، کود و سموم شیمیایی در داخل مزارع‌شان کار می‌کردیم، جلسه و کلاس آموزشی برگزار می‌کردیم و فن‌آوری‌هایی پیشنهاد می‌دادیم. من بااطمینان از اینکه نیت و هدفم خیر بود، پیشنهادهای خود را به کشاورزان می‌دادم ولی بعدها با واکنش‌هایی از سوی کشاورزان روبه‌رو می‌شدم که دور از انتظارم بود. آن روزها شرایط و امکانات کشاورز برای‌مان ملموس نبود. از خودم نمی‌پرسیدم که آیا این فن‌آوری‌ها به مشکلات کشاورزان به‌صورت واقعی پاسخ می‌دهد؟ مایل‌اند این فن‌آوری‌ها را در آینده بدون ما هم ادامه دهند؟ اگر ادامه نمی‌دهند، چرا؟ آیا خللی در روابط اجتماعی روستا وارد کرده‌ایم؟ این حواس‌جمعی‌ها را زمانی دریافتیم و فهمیدیم که تجاربی در مواجهه با کشاورزان داشتیم.

خانم تاروردی‌پور کشاورزی بود که به‌تنهایی کشاورزی می‌کرد.

یک سال زمین کوچکش را گندم و سال دیگر گوجه‌فرنگی می‌کاشت. زمانی که ما به خانم تاروردی‌پور کاشت گندم با دستگاه خطی‌کار را پیشنهاد دادیم، پذیرفت. از اینکه به بخش فنی ماجرا توجه کرده‌ایم، بسیار خوشحال بودیم. درنهایت خانم تاروردی‌پور هم گندم مرغوبی برداشت کرد اما ما متأسفانه آن روزها به پایش و ارزشیابی کارهای‌مان توجه نمی‌کردیم. به قول یکی از دوستان «پایش و ارزشیابی حلقهٔ مفقودِ کارمان بود». در یکی از ملاقات‌هایمان با خانم تاروردی‌پور فقط به رسم عادت، شفاهی پرسیدیم آیا از این دستگاه در آینده و بدون حضور ما هم استفاده می‌کند؟ پاسخش «نه» بود. پاسخی که ما را در آن لحظه شوکه کرد. علت را پرسیدیم. گفت: «این خطی‌کار به اندازه‌ای بزرگ است که قسمت‌هایی از دو انتهای زمین من را نمی‌کارد. در صورتی که می‌خواستم آن‌ها نیز کاشته شوند.» در واقع، ما پیشنهاد کرده بودیم زمین کوچک ۴۴۰۰ مترمربعی با هندسهٔ نسبتاً نامنظمش، با دستگاه خطی‌کار به عرض بیش از چهار متر کاشته شود؛ بدون آنکه توجه کنیم این تناسبِ ناجور باعث شده بخشی از زمین کاشته نشود و کشاورز از این موضوع ناراضی باشد. ما همه‌چیز را ندیده بودیم.

یکی دیگر از اهالی روستا کشاورزی بود که من همیشه شخصیتش را دوستش داشتم. هم بذله‌گو بود و هم متفکر. متأهل بود و همراه پدر و مادرش زندگی می‌کرد. مالک زمین‌ها نبود ولی در آن‌ها کشاورزی می‌کرد. در پاییز سال دوم پروژهٔ کشاورزی پایدار با او در کاشت گندم همراه شدیم. بر اساس آزمایش خاک، زمینش به کود نیاز داشت. این موضوع را با او در میان گذاشتیم اما کود را نخرید و استفاده نکرد. محصول آن سالش هم چندان خوب نشد. دلیلش را نفهمیدم. تا اینکه چند وقت بعد متوجه شدم که دلیلِ او برای استفاده‌نکردن از کود، لج‌بازی یا بی‌توجهی به حرف‌های ما نبوده، بلکه توان خرید کود را نداشته است. شاید او هم مانند بسیاری از کشاورزان دیگر، مایل باشد آنچه را که ما با آن‌ها در میان می‌گذاریم، رعایت کند ولی توانایی مالی‌اش اجازه نداده است.

اگر ما اصرار کنیم که کشاورز تمامی توصیه‌های ما را دربارهٔ استفاده از سم و کود را رعایت کند، بدون آنکه توان مالی او را در نظر گرفته باشیم، خود را از دیدن واقعیت‌ها محروم کرده‌ایم. این احتمال هم وجود دارد در ادامه، فرصت همراهی با کشاورز را از دست بدهیم.

سال ۱۳۹۴، گندمِ رقم پیشگام، به‌تازگی توسط شرکت‌های مجری کشاورزی پایدار به کشاورزان پیشنهاد شد. این رقم برعکس رقم قدیمی زرین که در منطقهٔ ارومیه کشت می‌شد، رقمی حساس به ریزش است که باید زودتر از موعد برداشت شود ولی کشاورزان از این کار امتناع می‌کردند و آن را به روزهای بعد موکول می‌کردند. ما هم از این کار آن‌ها نگران بودیم. دلیلش را نمی‌دانستیم. در تیرماه سال ۹۵، هم‌نشینی و جشنی ترتیب دادیم برای برداشت مزرعهٔ یکی از کشاورزانی که با هم کار کرده بودیم. کشاورزان روستا و کارشناسان جهاد کشاورزی هم آمدند. در اواخر هم‌نشینی، از

من بااطمینان از اینکه نیت و هدفم خیر بود، پیشنهادهای خود را به کشاوران می‌دادم ولی بعدها با واکنش‌هایی از سوی کشاورزان روبه‌رو می‌شدم که دور از انتظارم بود

کشاورزان محلی، کارشناسان کشاورزی و سایر افراد حاضر خواستیم که دربارهٔ همراهی یک‌ساله و نتایج آن صحبت کنند. آقای سلیمان‌پور از کشاورزانی بود که هم گندم کاشته بود و هم رانندهٔ کمباین بود. وقتی نوبت به او رسید، سؤالی پرسید که همه را متعجب کرد. پرسید: «آیا می‌دانید چرا ما گندم‌های‌مان را دیر برداشت می‌کنیم؟ این کامیون‌هایی که الان بارشان گندم است، بارشان را کجا می برند؟» بعد هم خودش جواب داد: «این گندم‌های بارشده با قیمت‌های پایین‌تر خریداری شده‌اند و به انبارهای دلال‌های منطقه می‌روند. سیلوها هنوز باز نشده‌اند یا فقط یک شیفت کار می‌کنند و مردم نمی‌توانند گندم خود را به سیلوها تحویل بدهند. به همین دلیل که مردم نمی‌توانند گندم‌ها را به‌موقع و سر شیفت تحویل دهند، باید برای کامیون تا شیفت بعدی منتظر بمانیم و هزینهٔ بیشتری پرداخت کنیم. برای همین است که ما هنوز هم گندم‌های خود را برداشت نکرده‌ایم؛ با آنکه به ریزش آن‌ها آگاه‌ایم. در صورتی که شما هنوز با ویژگی‌های رقم جدید گندم (پیشگام) همراه نشده‌اید.»

این‌ها همه حاکی از این بود که ما قادر نبودیم شرایط پیچیدهٔ روستا را ببینیم و در حال ساده‌سازی آن بودیم. به طوری که این ساده‌سازی می‌توانست در آینده به زیان جامعهٔ محلی و کشاورزی تمام شود. با این نگاه آیا با اصرار به انجام کار، قبل از دیدن همهٔ جوانب، می‌توان انتظار داشت که فنون جدید کشاورزی، پایدار بمانند؟

برای همین است که ما هنوز هم گندم‌های خود را برداشت نکرده‌ایم؛ با آنکه به ریزش آن‌ها آگاه‌ایم. در صورتی که شما هنوز با ویژگی‌های رقم جدید گندم (پیشگام) همراه نشده‌اید

تکلیف موجودات صحرایی چه می‌شود؟

روستای للکلو

نوروز شهامت‌آذر

اوایل پروژهٔ «استقرار کشاورزی پایدار برای احیای دریاچهٔ ارومیه با مشارکت جوامع محلی» در سال ۱۳۹۳ بود. همراه با تیم شرکت در تنها مسجدِ روستای للکلو حاضر شدیم. قبلاً هماهنگی‌های لازم برای حضور کشاورزان صورت گرفته بود. شور و هیجان داخل تیمِ شرکت برای شروع کاری جدید دیده می‌شد و همه می‌خواستند از علم و تجربهٔ خود استفاده کنند تا برنامه به بهترین شکل برگزار شود.

روستای للکلو در بین روستاهای هم‌جوار به داشتن حس مشارکت‌پذیری مشهور بود. به‌خاطر مشارکت در کارهای عمومی، ماشین آتش‌نشانی از طرف فرمانداری به‌عنوان تشویق دریافت کرده بودند. برخلاف روستاهای هم‌جوار، للکلو تنها یک مسجد داشت و بحثی قومیتی یا تفرقه‌ای در بین اهالی وجود نداشت. به‌همین علت ساخت مراکزِ لازم برای روستا در اولویت قرار گرفته بود. اهالی روستا معتقدند همین مسجد برای جمعیت روستا کفایت می‌کند.

مشارکت و همیاری را برای تأسیس درمانگاه، مدرسهٔ شبانه‌روزی، خانهٔ بهداشت و... در اولویت خود گذاشته بودند. در این جلسه، قرار بود تیم شرکت، در حضور مسئولان کشاورزی شهرستان اولویت‌بندی محصولات را انجام دهد و کشاورزان را گروه‌بندی کند. مسئولان با تأخیر آمدند و کشاورزان کم‌کم بی‌حوصله شدند و برحسب عادت به بیرونِ مسجد آمدند تا اوضاع را بررسی کنند. کشاورزان عادت ندارند بیش از حد در جایی منتظر بمانند و همیشه خود را در مزارع و باغ‌ها به کاری مشغول می‌کنند. ما هم با رئیس شورای روستا آقای حضرتی سر کوچه منتظر ایستادیم. آقای حضرتی معلم روستا بود. مردی میان‌سال با

محاسن سفید که محبوبیت خاصی در بین اهالی روستا داشت. او با ما از بی‌نظمی مسئولان و بی‌مسئولیتی‌شان در گذشته حرف می‌زد و علت اصلی اعتمادنکردنِ روستاییان را همین بی‌نظمی در کارهای اداری می‌دانست. بعد از تأخیر بیست‌دقیقه‌ای، مسئولان رسیدند و کشاورزان دوباره به داخل مسجد هدایت شدند.

آقای حضرتی کمی عصبی و ناراحت بود. علت را پرسیدم و او گفت: «مردم را علاف کرده‌اید. باید برای وقت مردم ارزش قائل شوید. نباید کاری کنید که کشاورزان از کارشان عقب بمانند. آن‌ها مسائل دیگری نیز دارند که از کار شما خیلی مهم‌تر است.» حرفی برای گفتن نداشتم و سکوت کردم.

جلسه را یکی از اعضای تیم شرکت آغاز کرد. در همین حین تلفنی به یکی از مسئولان شد. بعد از آن، در بین مسئولان حالت نگرانی و تشویش را احساس کردم. برنامه با تکنیک اولویت‌بندی محصول ادامه پیدا کرد. همه مشغول بررسی محصولات غالب روستا بودند که یکی از مسئولان من و مدیرعامل را به کناری کشید و موضوعی را به ما اطلاع داد که از مقامات بالا از طریق تلفن به او ابلاغ شده بود. آن موضوع طرح نکاشت محصولات زراعی بود. اوضاع پیچیده‌تر شد و باید سریعاً راه چاره پیدا می‌کردیم. نمی‌توانستیم آن را در جمع مطرح کنیم؛ چون چند روز قبل، از تمامی اراضی کشاورزانِ داوطلب طرح، اسکن محیطی صورت گرفته بود. بعد از بررسی وضعیت، بحث را روی محصولات باغی متمرکز کردیم و جلسه خاتمه پیدا کرد. ولی طرح نکاشت باید به‌نحوی به اطلاع کشاورزان رسانده می‌شد. موضوع را، بعد از جلسه، با آقای حضرتی مطرح کردیم و با عکس‌العمل تند او مواجه شدیم. تیم تسهیلگری در موقعیت بدی قرار گرفته بود؛ چراکه اهالی روستا تقریباً به ما اعتماد کرده بودند و اگر چنین پیامی از طرف ما به کشاورزان می‌رسید، همه‌چیز به‌هم می‌ریخت.

تیم شرکت در معرض خطر بی‌اعتمادی کشاورزان بود. زیرا تمامی اراضی کشاورزان شناسایی و متراژ شده بود. وقتی این مسئله را با رئیس شورا مطرح کردیم تا راه‌حلی برایش پیدا کنیم، در ذهن اعضای شورا تداعی شد که آمار زمین‌ها را تیم شرکت به مسئولان داده است و مسئولان با این عمل می‌خواستند از مساحت زمین‌های کشاورزان مطلع شوند. ما دلیل کافی برای دفاع نداشتیم. برای شفاف‌سازی این موضوع به اتفاق رئیس شورا و همکارانش به منزل آقای حضرتی رفتیم تا طرح نکاشت از طریق تماس تلفنی با مسئولان شفاف شود و مشخص شود که تیم

شرکت تا زمان برگزاری جلسه، هیچ اطلاعی از این موضوع نداشته است. ساعت دو نصفه‌شب بود که همهٔ اعضای شورا از طرح نکاشت و چگونگی اجرای آن آگاه شدند و قرار شد این بحث به‌نحوی با کشاورزان در میان گذاشته شود.

بعد از دو روز و پس از بررسی کامل موضوع با مسئولان مرتبط، جهت ادامهٔ روند کاری به روستای للکلو رفتیم. در آنجا مطلع شدیم که آقای حضرتی فردای همان شب نامه‌ای تنظیم کرده است که در آن خطرات حاصل از طرح نکاشت را شرح داده و به سایر روستاهای هم‌جوار رفته و از تمامی شوراها مشورت خواسته است. در آن نامه علاوه‌بر مشکلات طرح نکاشت در زمینه‌های اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی به مسائل محیط‌زیستی نیز اشاره کرده بودند و این نامه را به استانداری و سایر ادارات مرتبط فرستاده بودند.

یکی از شانزده بَندی که در آن نامه نوشته شده بود و تیم ما را بهت زده کرد، موضوع موجودات صحرایی بود. موجوداتی که با اجرای طرح نکاشت از بین خواهند رفت. دلیلش هم آن است که غذای این جانوران بقایای محصولات است که بعد از برداشت یا حین داشت از آن‌ها استفاده می‌کنند. فهمیدم جامعهٔ محلی به محیط اطراف خود اشراف و توجه کامل دارند و همه‌جانبه به مسائل نگاه می‌کنند و ما بیرونی‌ها به اندازهٔ آن‌ها نمی‌دانیم.

آقای حضرتی کمی عصبی و ناراحت بود. علت را پرسیدم و او گفت: «مردم را علاف کرده‌اید. باید برای وقت مردم ارزش قائل شوید. نباید کاری کنید که کشاورزان از کارشان عقب بمانند. آن‌ها مسائل دیگری نیز دارند که از کار شما خیلی مهم‌تر است.» حرفی برای گفتن نداشتم و سکوت کردم.

مثل یک سوزن‌بان

روستای قرابقلو

لطیف حقی

چند سالی بود که در فعالیت‌های مختلف پروژهٔ مشارکتی کشاورزی پایدار کار می‌کردم. هر بار که در متن جامعه‌ای بودم و از نزدیک با افراد آن جامعه در تعامل قرار می‌گرفتم، تلنگرهای کوچک و بزرگ باعث می‌شد به خودم یادآور شوم که چه وظیفهٔ حساسی بر عهده دارم. باید با وسواس و حواس‌جمعی بیشتری کارم را دنبال کنم. شکل کار مشارکتی، شبیه هیچ‌یک از کارهای گذشته‌ام نبود. در واقع شبیه سوزن‌بان ایستگاه قطاری هستی که باید همواره حواست جمع باشد قطار از کدام طرف می‌آید؟ مقصدش کجاست؟ و شما با عوض‌کردن کدام ریل، می‌توانی در ادامهٔ مسیر، قطار را همراهی کنی؟ هرگونه کوتاهی‌کردن در این موضوعات مسیر را عوض می‌کند و چه‌بسا باعث حادثه‌ای شود که فرسنگ‌ها از مسیر اصلی دور است.

در یکی از فعالیت‌های مکمل پروژهٔ کشاورزی پایدار با عنوان «ایجاد معیشت مکمل سازگار با محیط‌زیست»، برای اولین‌بار مشغول فعالیت بودم. تجربهٔ خاصی نداشتم. با این همه با علاقه‌مندان و داوطلبان بعضی مشاغل، گروه‌های معیشتی را تشکیل دادیم. یکی از این گروه‌های معیشتی گروه پرورش بلدرچین بود. در این گروه دو دوست هم حضور داشتند. یکی از این دو نفر از اهالی همان روستا و نفر دیگر از شهر همراهش شده بود. در نشست‌های اول، فرد روستایی به‌همراه دوست شهرنشین خود حاضر می‌شدند. به‌مرور حضور فرد روستایی کمرنگ‌تر و حضور دوست شهرنشینش بیشتر شد. کارگاه و معیشت جدید به‌خوبی شکل گرفته بود و پیش می‌رفت. گاهی اوقات از فرد شهرنشین دربارهٔ اختلافات بین خودشان حرف‌هایی می‌شنیدیم.

در یکی از مراحل این پروژه، برنامه‌ریزی کرده بودیم که هفته‌بازار راه بیندازیم تا اهالی روستا در نمایشگاه‌ها برای بازاریابی محصولات‌شان شرکت کنند. کماکان فرد روستایی در هیچ‌یک از این مکان‌ها حاضر نمی‌شد. بعد از برگزاری نمایشگاهی در سطح شهر ارومیه هم نشستی برای ارزشیابی حضور گروه‌های معیشتی برگزار کردیم که گروه‌های معیشتی این روستا در آن نیز حضور داشتند.

یکی از مسائلی که در نشست ارزشیابی مطرح شد، مشارکت‌نکردن برخی افراد از گروه‌های معیشتی از جمله آن فرد روستایی بود. فرد روستایی که در آن نشست حضور داشت، در پاسخ به این مسئله گفت: «من این شغل را بعد از بازخریدشدن از شغلی که قبلاً در شرکتی داشتم، انتخاب کردم. در شغل قبلی بروبیایی داشتم. اکنون وقتی مردم و دوستان و همکاران قبلی من ببینند که به چه کاری مشغولم، برای من سخت و ناراحت‌کننده است» و سیگاری روشن کرد و از نشست بیرون رفت.

این موضوع تلنگر و جواب سؤالی بود که من مدت‌ها با خود داشتم و متأسفانه با بی‌تفاوتی و بدون سؤال‌کردن از خود فرد از کنار آن گذشته بودم. من هیچ‌وقت از او نپرسیده بودم: «به‌عنوان یکی از بانیان اصلی فعالیت پرورش بلدرچین چرا حضورش در ملاقات‌ها و در نشست‌های عمومی که برای معرفی کارشان برگزار می‌شود، کمرنگ است؟ چرا دوست ندارد به‌عنوان فردی که پرورش بلدرچین انجام می‌دهد، شناخته شود؟»

شکل کار مشارکتی، شبیه هیچ‌یک از کارهای گذشته‌ام نبود. در واقع شبیه سوزن‌بان ایستگاه قطاری هستی که باید همواره حواست جمع باشد قطار از کدام طرف می‌آید؟

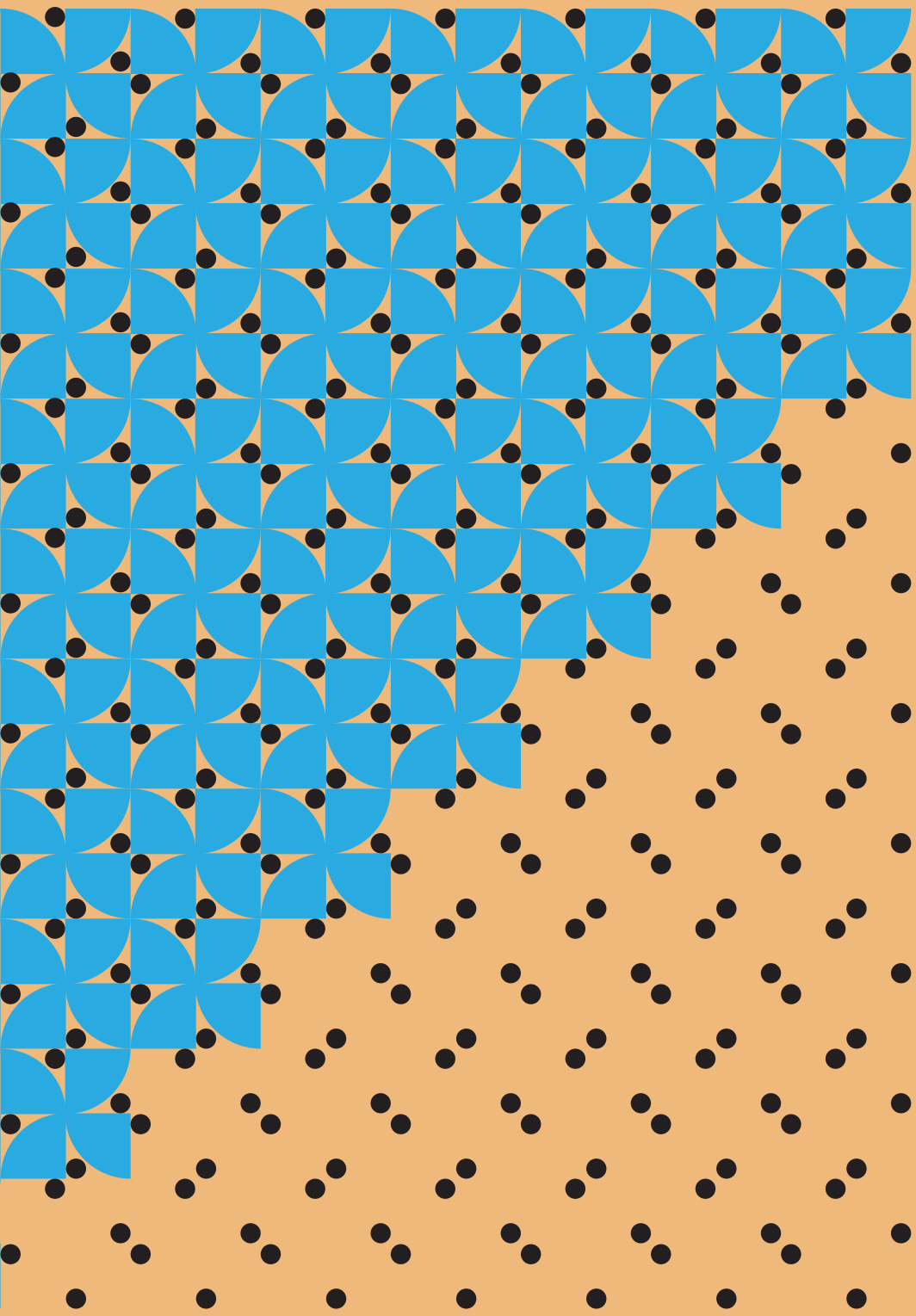

شنونده بودن

همیشه گمان می‌کردیم برای مفیدبودن، باید آموخته‌هایی را که طی سال‌ها در محیط‌های علمی کسب کرده‌ایم، در جلسات و کارگاه‌های آموزشی به مخاطب‌مان در روستا انتقال دهیم؛ اما هرگز به این فکر نکرده بودیم که آیا مطالبی که ارائه می‌دهیم، همان چیزهایی هستند که آن‌ها نیاز دارند؟

به‌واسطهٔ تغییر نگرش‌مان، فهمیدیم ما همیشه گوینده بوده‌ایم و ساده‌ترین کار را در ارتباط با جامعهٔ محلی انجام داده‌ایم. فهمیدیم طی این سال‌ها شنوندهٔ خوبی نبوده‌ایم و به‌سادگی از کنار بسیاری از حرف‌ها و نظرات جامعهٔ محلی گذشته‌ایم. باید مقابلِ جامعهٔ هدف، از موضع کارشناس‌بودن‌مان کوتاه می‌آمدیم. باید با هم فکر می‌کردیم و همدیگر را می‌فهمیدیم و از موضع برابر و هم‌سطح مسائل را می‌دیدیم و همراهی می‌کردیم. لازمهٔ این امر، خوب گوش‌دادن و شنونده‌بودن است.

آدوی قویدون رشید بیرین دئدون بیرنده اشید[1]

روستای قپچاق

نوروز شهامت‌آذر

در کارگاه‌هایی که برگزار می‌شد، بحث‌های تخصصی خیلی خوب پیش می‌رفت و همه گوش می‌دادند. وقتی وارد کارگاه آموزشی می‌شدم، سعی می‌کردم همهٔ اطلاعاتم را به کار بگیرم و تمام موضوعات را پوشش دهم تا وقت اضافه‌ای نماند. بعد از کارگاه‌ها احساس می‌کردم همه‌چیز خیلی مفید و کامل اجرا شده است ولی جایی از کار همیشه می‌لنگید. آن هم حضور کشاورزان در جلسات بعدی بود که به‌مرور کم‌رنگ می‌شد. می‌دیدم دیگر کشاورزان با آن شور و شوق قبلی در جلسات ظاهر نمی‌شوند. بحث‌های زیادی در تیم برای پیداکردن راه‌حل صورت می‌گرفت؛ به دنبال راهی برای تشکیل کارگاه با حضورحداکثر کشاورزان بودیم ولی هیچ‌وقت به نتیجهٔ مطلوب نرسیدیم و راهکارهای‌مان جواب نداد.

روزی در کارگاهی در حال صحبت بودم که یکی از کشاورزان گفت: «آقای مهندس، این‌ها را می‌دانیم.» جملهٔ سنگینی بود. با طی‌کردن دوره‌های تسهیلگری در طول پروژه فهمیدم آن کشاورز چه گفته است. در جلسات بعدی سعی کردم کارگاه‌ها را به‌صورت صمیمی‌تر، دوسویه و با شنیدن مسائل کشاورزان اداره کنم. تصمیم گرفتم کمتر تخصصی صحبت کنم، بیشتر از تجربیاتِ کشاورزان استفاده کنم و مجال گفت‌وگو را به آن‌ها بدهم تا مشکلات و راه‌حل‌های محلی‌شان را بشنوم. چون در کشاورزی نوع سوم معادلات فرق می‌کند. اوایل واقعاً کار بسیار دشواری بود. کنترل از دستم خارج می‌شد و باز متکلم‌وحده می‌شدم ولی با تمرین توانستم محیطی را به‌وجود بیاورم که در آن، محفل شکل گروهی به خود بگیرد و تمامی صحبت‌ها شنیده شود. فهمیدم که در

کشاورزی «نوع سوم»، عبارتی است که رابرت چمبرز در مقابل کشاورزی صنعتی (نوع اول) و کشاورزی انقلاب سبز (نوع دوم) به آن نوع از کشاورزی اطلاق کرد که عمدتاً به صورت دیم، روی زمین‌های ناهموار و در زمین‌های حاشیه‌ای، کوه‌ها، تپه‌ها، زمین‌های باتلاقی و مناطق گرمسیر، نیمه خشک، نیمه مرطوب و مرطوب یافت می‌شود. کشاورزانی که در چنین محیط‌هایی زندگی و امرار معاش می‌کنند، همواره با ویژگی‌های درهم‌تنیده، متنوع و مخاطره‌آمیز کشاورزی نوع سوم دست و پنجه نرم می‌کنند.

جامعهٔ روستایی، افراد با شکل‌های متفاوتی از مشکلات دست‌وپنجه نرم می‌کنند و اشکال گوناگونی از کار در مزارع اتفاق می‌افتد. با فهمیدن این‌گونه از پیچیدگی‌های درون جامعهٔ روستایی، متوجه شدم که باید حرف‌ها شنیده شوند و راه‌حل‌های مناسب از دل آن‌ها بیرون بیایند. در چنین محیطی نمی‌شود برای همه نسخهٔ مشابهی پیچید. آن‌ها در محیط زندگی خود آشنایی بیشتری به مشکلات دارند. از آن به بعد، کارگاه‌ها را به‌صورت مشارکتی و تعاملی ادامه دادم. می‌دیدم که کشاورزان به این نوع از جلسات اهمیت بیشتری نشان می‌دهند زیرا در آن شنیده می‌شوند.

با تغییر روش، فکر می‌کنم توانستم محیطی ایجاد کنم که برای صحبت‌کردن و شنیده‌شدنِ همه مساعد باشد. همچنین توانستم برای بیان صریح مشکلات و راه‌گشایی از خودشان کمک بگیرم. این کار باعث شد کشاورزان با علاقه‌مندی بیشتری در جلسات حاضر شوند و مشارکت مؤثرتری داشته باشند.

۱. ضرب‌المثلی ترکی است که معنی آن در ادبیات فارسی همان «یکی بگو، یکی بشنو» است.

گوشی برای شنیدن

روستای بایقوت
سحر اکبرزاده
شیرین عبدالهی

در سال ۱۳۹۵ یعنی اوایل فاز سوم پروژهٔ استقرار کشاورزی پایدار، طرح PTD (توسعهٔ مشارکتی فناوری) را شروع کردیم و وارد روستای بایقوت شدیم. هر بار که وارد روستا می‌شدیم، به گروه‌هایی تقسیم می‌شدیم و جاهای مختلفی می‌رفتیم. برای ما به‌عنوان بیرونی‌ها، جالب بود که اهالی روستا دغدغه‌های خود را به‌راحتی برای‌مان می‌گویند. همیشه فکر می‌کردیم که نقش زنان در کشاورزی کمرنگ است. چند بار با زنان، در کوچه‌های روستا احوال‌پرسی کرده بودیم و دربارهٔ کشاورزی، بیکاری، تورم، مشکلات مالی و طلاق صحبت کرده بودیم؛ موضوعاتی که به‌نظر می‌رسید مسائل مهمِ روستا هستند. در بین صحبت‌ها می‌شنیدیم خانمی به اسم رحیمه در روستا هست که سرپرست خانواده و کشاورز موفقی است. طی این مدت به مغازه‌ای در روستا هم سر می‌زدیم که زنان آن را اداره می‌کردند. در آنجا هم دربارهٔ رحیمه حرف‌هایی شنیده بودیم.

یک روز که در مغازهٔ زنان بودیم و دربارهٔ مسائل فردی، خانوادگی و اجتماعی آن‌ها با هم صحبت می‌کردیم و باز هم حرف از رحیمه‌خانم به میان آمد، گفتیم: «اگر می‌شود همراه ما بیایید و مغازهٔ رحیمه‌خانم را نشان‌مان دهید.» همراه یکی از خانم‌ها به مغازهٔ او رفتیم؛ ولی بسته بود. روز بعد رفتیم و کمی از مغازه خرید کردیم و بدون هیچ حرفی برگشتیم. چند بار دیگر هم به مغازه‌اش رفتیم و هم‌صحبت شدیم. متوجه شدیم که مشغول خرید جهیزیهٔ دخترش است که به‌تازگی نامزد کرده است.

اواخر فروردین بود که رحیمه‌خانم را در باغ دیدیم. مشغول کشت سبزیجات بود. نزدیک رفتیم و دربارهٔ کشت و فروش محصولاتش پرسیدیم و دلیلِ شروعِ کشاورزی‌اش را جویا شدیم. رحیمه از فوت پدر

دیدن اتفاقی رحیمه خانم در حال کشت

عکاس: تراب حنیفی

تا ماجرای طلاقش را برای‌مان تعریف کرد: اینکه بعد از طلاق، سرپرستی مادر و سه دخترش را بر عهده گرفته بود و برای بزرگ‌کردن آن‌ها باید تلاش می‌کرد. زمینی که در آن کشت می‌کرد، ارثیهٔ پدری‌اش بود.

کم‌کم می‌دیدیم که زنان روستا دربارهٔ مسائل فردی و خانوادگی با ما درددل می‌کنند. وقتی یک نفر شروع به حرف‌زدن با کسی می‌کند، یا نشان‌دهندهٔ اعتمادش است یا اینکه فقط گوشی برای شنیدن می‌خواهد. در هر صورت ما می‌توانستیم به آن‌ها گوش دهیم. ما که همهٔ این حرف‌ها را می‌شنیدیم، با خودمان فکر کردیم شاید بشود با کمک خود این زنان برای مشکلات‌شان راه‌حلی پیدا کرد. به این گفت‌وشنودهای خودمانی ادامه دادیم تا اینکه بالاخره در یکی از جلسات، زنان گفتند: «در یکی از روستاهای دیگر، زنان با هم جمع شده‌اند و بانک تشکیل داده‌اند و ماه‌به‌ماه پولی به آن پرداخت می‌کنند. هر ماه یکی از عضوها از بانک پولی برمی‌دارد. کاش ما هم بتوانیم چنین کاری بکنیم. با ما همراه می‌شوید که این کار را شروع کنیم؟» بی‌درنگ پذیرفتیم.

بعد از آن، می‌دیدیم که زنان روستا قرار دیدارهای بعد را با اصرار و اشتیاق بیشتری جویا می‌شوند و می‌شنیدیم که سراغ جلسات را از هم می‌گیرند. انگار ارتباط‌شان با هم بیشتر شده بود. این ارتباط زمینه‌ساز تشکیل صندوق زنان[1] در آن روستا شد. این فقط نمونه‌ای از اتفاقاتی بود که با آشنایی و ارتباط‌های غیررسمی ما شروع شد و به اقداماتی ریز و درشت توسط خود گروه‌های محلی منجر شد. فقط باید خوب گوش می‌کردیم.

۱. در این یادداشت قصد این نبود که فرایند شکل‌گیری صندوق توصیف شود. شکل‌گیری صندوق گام‌ها و مراحل مفصلی داشت. موضوع تشکیل صندوق، صرفاً به‌مثابهٔ شاهدمثالی است برای اینکه بگوییم ارتباطات غیررسمی مستمر ما در روستا چگونه زمینهٔ الهام‌گرفتن و هم‌فکری آن‌ها دربارهٔ ایده و کارهای جدید شده بود.

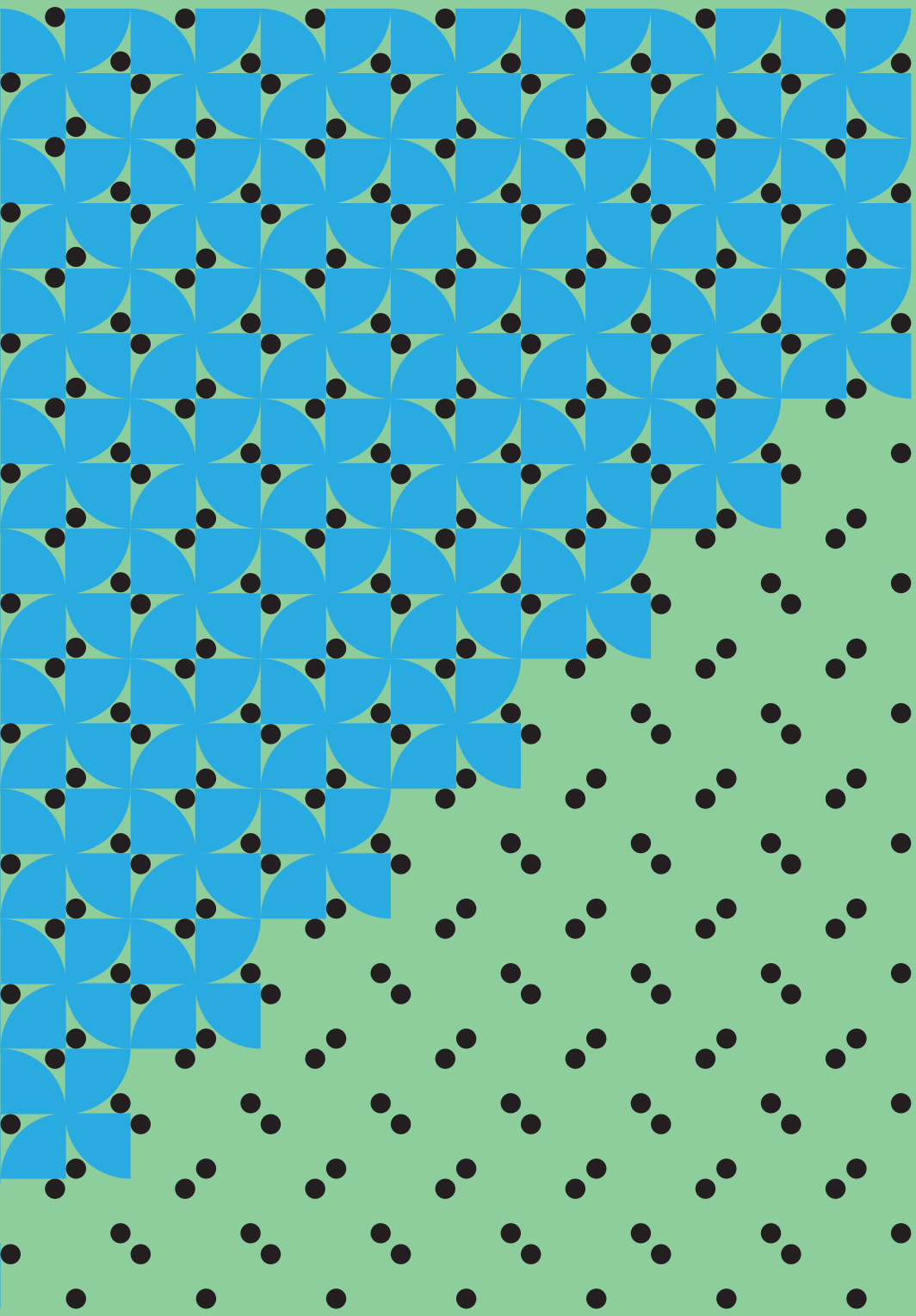

دیدن کشاورز نامرئی

در تعامل با جامعهٔ محلی، گاه با افراد و گروه‌هایی (مردان و زنان) مواجه می‌شدیم که به دلایل مختلف در نشست‌ها حضور نمی‌یافتند یا در گوشه‌ای می‌نشستند و در مباحث اظهارنظر نمی‌کردند. در روند پیشرفت طرح و تعامل با جامعهٔ محلی، متوجه شدیم که این افراد باید در نشست‌های تحلیلی کشاورزان فرصت‌هایی برای دیده‌شدن و ابراز نظر بیابند. حرف‌ها و تجارب آن‌ها پتانسیل‌هایی هستند برای شکل‌دادن جریان‌ها یا تأثیرگذاری بر آن‌ها؛ جریان‌هایی که لایه‌های زیرین و ارزش‌های نهفتهٔ مشارکت را با سلیقه‌ها و نظرات مختلف آشکارتر می‌کنند. فراهم‌کردن بستری برای ایجاد این جریان، برعهدهٔ تسهیلگران طرح است که هرچه دقت و انعطاف بیشتری در آن داشته باشند، نتیجهٔ بهتری حاصل خواهد شد.

وقتی حریم‌شان را شناختم

روستای آباجالوی سفلی

لیلا وجدان قره‌باغ

پس از مدتی رفت‌وآمد در روستا و آشناشدن با برخی اهالی، احساس کردیم که شناخت‌مان از اهالی بسیار محدود است و شاید افرادی باشند که ما هرگز آن‌ها را ندیده‌ایم؛ کسانی‌که نه در نشست‌ها هستند نه در جلسات. حتی ممکن است در رفت‌وآمدهای هرروزهٔ خود به روستا آن‌ها را در محوطهٔ روستا نیز ندیده باشیم.

خوب که فکرکردیم، دیدیم روستاییان قبلاً نقشهٔ روستا را برای‌مان ترسیم کرده‌اند. با نگاهی به آن متوجه می‌شدیم که اکثر مزارع و باغ‌های روستا در کدام سمت روستا قرار داشتند. تصمیم گرفتیم که هر روز مسیری را از اطراف روستا طی کنیم تا شاید بتوانیم با افراد جدیدی از اهالی روستا آشنا شویم.

در یکی از روزها که به یکی از مسیرهای فرعی روستا رفته بودیم، دو برادر به نام میلانی را دیدیم که سر ظهر در یکی از باغ‌ها مشغول کار بودند. سراغ‌شان رفتیم و شروع به معرفی خود کردیم. در میانهٔ صحبت، یکی از برادران گفت: «بله، شما را می‌شناسیم» و به نام خطاب‌مان کرد. برای‌مان دلنشین بود که آن‌ها حتی نام ما را نیز می‌دانند؛ در حالی که ما تا به آن روز آن‌ها را ندیده بودیم.

پس از احوال‌پرسی گرمی، لحظاتی دست از کار کشیدند و شروع به صحبت کردند. یکی از برادرها گفت: «ما از اهالی همین روستا هستیم و شما را بارها دیده‌ایم که به روستا می‌آیید و با اهالی گفت‌وگو می‌کنید. همیشه دوست داشتیم بدانیم که هدف از این آمدوشد چیست و می‌خواستیم با شما آشنا شویم؛ ولی علاقه‌ای به حضور در جمع سایر روستاییان نداریم و فرصت کافی هم نداریم. برنامهٔ مشخصی داریم که

دیدار ما با برادران میلانی زمانی که در باغ مشغول کار بودند

عکاس: مجتبی جوانبخت

طبق آن تا ظهر سر مزرعه کار می‌کنیم و پس از استراحت کوتاهی برای ناهار دوباره کار را شروع می‌کنیم. در زمان برگشت به روستا هم آن‌قدر خسته هستیم که دیگر مجالی برای نشست با اهالی نداریم.»

آن روز برادران میلانی همهٔ مزارع و باغ‌های خود را به ما نشان دادند و در این همراهی، از روش کشاورزی خود، مشکلات‌شان در کشاورزی و حتی روابط خویشاوندی و مرزبندیِ مزارع‌شان برای‌مان صحبت کردند. برای رفع برخی از مشکلات‌شان از ما هم‌فکری می‌خواستند. طی یک سالی که در آن روستا فعالیت کردیم، اغلب با خانوادهٔ میلانی سر مزارع دیدار می‌کردیم. بعدها متوجه شدیم، سه برادر هستند. توانسته بودیم با آن‌ها در کشت چندین نوع محصول همکاری کنیم. آشنایی با برادران میلانی و همراهی آن‌ها با پروژه، برای‌مان انگیزه‌ای مضاعف شده بود تا هرروز مسیری از روستا را برای آشنایی بیشتر با اهالی طی کنیم. متوجه شده بودیم که برای آشنایی با هر فردی می‌بایست سراغ مکان‌هایی برویم که آن‌ها در آن احساس راحتی می‌کنند؛ چراکه حریم خصوصی افراد متفاوت است و برخی افراد علاقه‌ای به جلسات و نشست‌های عمومی ندارند.

برای‌مان دلنشین بود که آن‌ها حتی نام ما را نیز می‌دانند؛
در حالی که ما تا به آن روز آن‌ها را ندیده بودیم

چشم‌بندی از دستان‌مان

روستای آباجالوی سفلی لطیف حقی

روال کارمان شده بود. در طی رفت‌وآمدها به روستا، با روستاییان آشنا می‌شدیم، پای صحبت‌های‌شان می‌نشستیم و کم‌کم با هم خودمانی می‌شدیم. با آقای رضا میلانی نیز این‌گونه آشنا شده بودیم. او سال گذشته در استفاده از خزانه‌های سنتی و خزانه‌گیری نشای گوجه‌فرنگی مشکلی پیدا کرده بود و به همین دلیل امسال سینی‌های کشت نشاء را امتحان کرده بود. به فکرمان رسید که به منزلش برویم، حالی از او بپرسیم و ببینیم تجربهٔ سینی نشای سال گذشته را چگونه بوده است.

به خانه‌اش که رسیدیم، مشغول تعمیر یکی از ادوات کشاورزی بود. از ما به‌گرمی استقبال کرد و به داخل خانه دعوت‌مان کرد. داخل رفتیم و نشستیم. گفت: «خانمم خانه نیست اما همین الان‌ها است که بیاید.» از تجربهٔ سال گذشته‌اش سراغی گرفتیم. گفت: «اجازه بدهید به آقای عیوض میلانی نیز زنگ بزنم تا بیاید. او هم کار مشابهِ من انجام داده بود.» تا آن‌ها بیایند، ما با هم گپی زدیم.

مدتی نگذشت که آقاعیوض با همسرش و همسر آقارضا از راه رسیدند. پس از اندکی شوخی و خنده سراغ بحث‌مان رفتیم. آقاعیوض گفت: «از نشاهای پارسال رضایت داشتم. بوته‌های گوجه‌فرنگی به‌خوبی در مزرعه رشد کردند و محصول دادند.» پرسیدیم: «آیا امسال نیز حاضر هستید از سینی‌های نشا برای خزانه استفاده کنید؟» آقاعیوض گفت: «نه، راستش کار سخت و حوصله‌بری است» و ادامه داد: «آقاحسن (یکی از اهالی روستا) هم امسال از سینی‌های نشا استفاده کرده است ولی می‌گفت دو روز وقت صرف کرده است تا بذرها را داخل سینی کشت کند. آقای قهرمانی هم می‌گفت که نتیجه‌ای نگرفته و نشاها

هم خراب شده‌اند.» در حال گفت‌وگو بودیم که خانم آقاعیوض گفت: «اتفاقاً کار سختی نیست و راحت‌تر از وجین‌کردن است. دلیلِ خراب‌شدنِ نشاهای آقای قهرمانی سرمای هوای آن روز بود که یادش رفته بود نشاها را از بیرون به داخلِ خزانه انتقال دهد. من، خودم داخل حفره‌های سالم سینی شکسته‌ای که پیدا کردم، بذر بادمجان کشت کردم. نتیجه‌اش هم خیلی خوب شد.»

در این میان، خانم آقارضا هم رو به جمع کرد و گفت: «بله اتفاقاً به‌نظر من هم خیلی خوب است. شما آقایان که وجین نمی‌کنید. می‌دانید وجین علف‌های هرز داخل کرت‌های سنتی چقدر زمان‌بر و سخت است؟»

آقاعیوض خندید و گفت: «راست می‌گویند. من خودم در خزانه کاری نمی‌کنم و اکثر کارهای خزانهٔ نشا را خانمم انجام می‌دهد.» خشک‌مان زد. این‌ها چه می‌گفتند؟ چرا تا به‌حال به این موضوع فکر نکرده بودیم. این خانم‌ها هستند که برخی از کارهای مهم کشاورزی را به عهده دارند و ما با بی‌توجهی از کنار این مسئله گذشته بودیم.

شما آقایان که وجین نمی‌کنید. می‌دانید وجین علف‌های هرز داخل کرت‌های سنتی چقدر زمان‌بر و سخت است؟

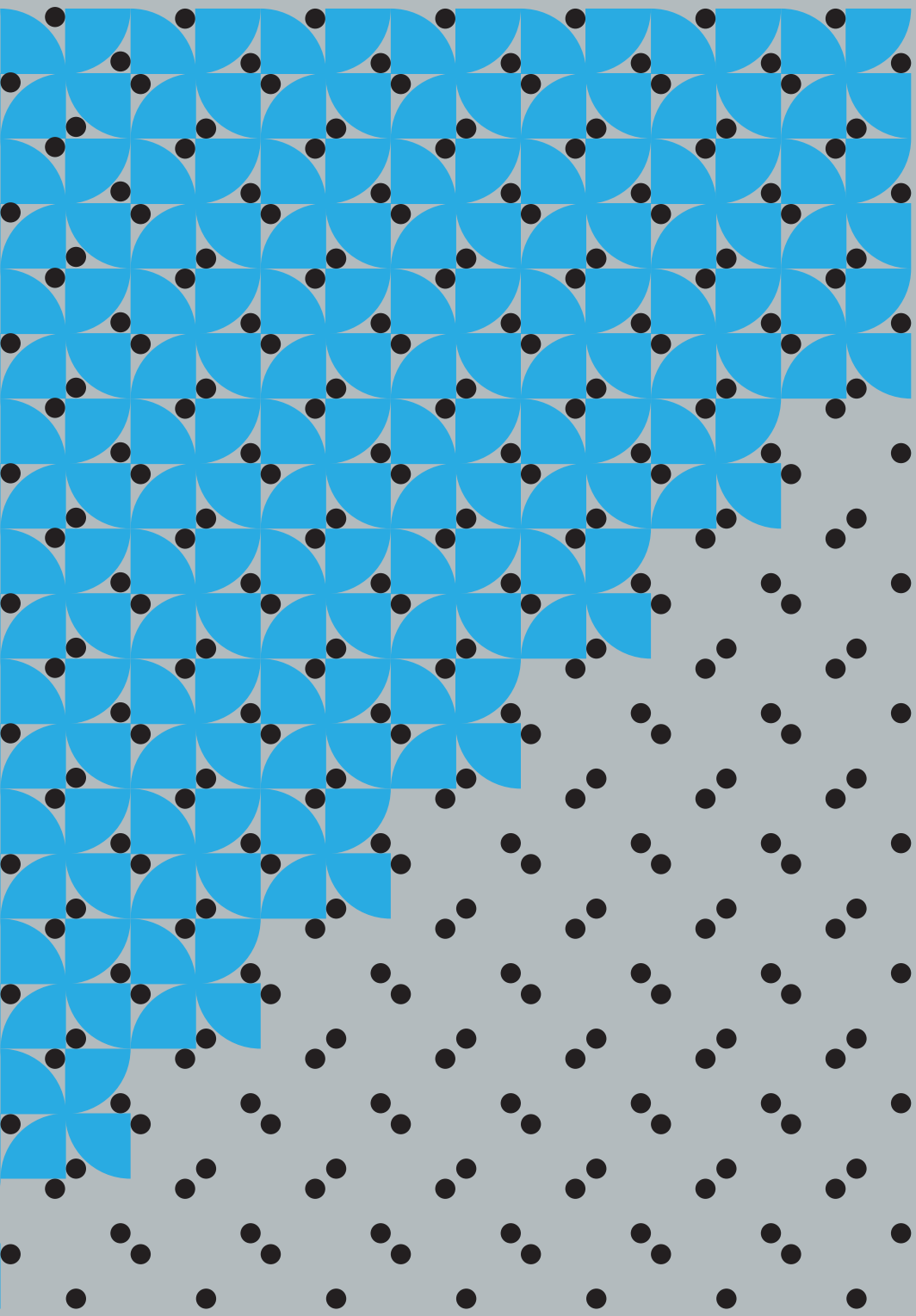

تعامل صمیمی و هم‌سطح

آشنا شدیم، تمرین کردیم و یاد گرفتیم که تعاملِ هم‌سطح، جزئی حیاتی و جدایی‌ناپذیر از کار با جامعهٔ محلی است. به‌تدریج رفتارمان در تعامل با جامعهٔ محلی تغییر کرد. روابطی که قبلاً به شیوهٔ کارشناس‌کشاورز، بالا به پایین و محدود به انتقال یک‌طرفهٔ مفاهیم و آموخته‌های کشاورزی بود، اکنون به رابطه‌ای صمیمی و هم‌سطح تبدیل شده است و همواره سعی می‌کنیم به فهم، زبان و یادگیری مشترک دست یابیم. به‌گونه‌ای که همراه با کشاورزان مشکلات و نیازها را بررسی کنیم و برای‌شان راه‌حل بیابیم.

اینجا شاگرد، معلمی نداریم

روستای قرابقلو

لیلا وجدان قره‌باغ

در یکی از نشست‌هایی که در روستا داشتیم، ابتدای صحبت‌ها بودیم که دیدیم جوانی به جمع‌مان اضافه شد. از قبل می‌شناختیم‌اش. در روستا سوپرمارکتی داشت و اغلب از او خرید می‌کردیم. با اینکه پدرش کشاورزی می‌کرد، به نظر می‌آمد که علاقه‌ای به شرکت در جلسات و نشست‌های ما ندارد. خلاصه به او نیز خوشامد گفتیم و از اینکه به جمع‌مان پیوسته بود، ابراز خوشحالی کردیم. یکی از کشاورزان به شوخی گفت: «تو برای چه آمدی؟ تو که کشاورزی نمی‌کنی.» او هم خندید و گفت: «یعنی هر که کشاورزی نکند، حق شرکت در جلسات را ندارد؟ آمده‌ام که ببینم چه می‌گویید.»

بحث را شروع کردیم. نشست آن روزمان دربارهٔ محصول گوجه‌فرنگی بود. از کشاورزان خواستیم تا روند کشت تا برداشت محصول را گام‌به‌گام با هم بررسی کنیم و برای هر گام مشکلاتِ سال‌های گذشته‌شان را بیان کنند. در میان صحبت‌های‌شان ما نیز نکاتی را مطرح می‌کردیم.

گفت‌وگوها میان ما و کشاورزان ادامه داشت و به‌قول خودمان، بحث‌ها حسابی داغ شده بود. تازه‌واردِ جمع‌مان در میان صحبت‌ها شوخی می‌کرد و می‌خندید. با این رفتارها غریب نبودیم و تا زمانی که جمع از این بابت اذیت نمی‌شد، مشکل چندانی در روند کار پیش نمی‌آمد. به زمانی رسیدیم که یکی از کشاورزان مشکل اساسی‌اش را مطرح کرد و ما سعی می‌کردیم با کمک جمع، راه‌حلی برای رفع مشکلش بیابیم که تازه‌وارد یک‌باره رو به ما کرد و گفت: «این چه جلسه‌ای است؟ چه جور آموزشی است که شما از شاگردان خود جلو نمی‌زنید؟»

همه لحظه‌ای سکوت کردیم، بعد یکی از کشاورزان با خنده گفت: «نظم جلسه را بر هم نزن. اینجا همه از همدیگر یاد می‌گیریم، شاگرد و معلمی نداریم.» تازه‌وارد سری تکان داد و گفت: «آهان! پس این‌گونه است.» سکوت کرد. خیلی تلاش کرده بودیم تا مشارکت در یادگیری را با کشاورزان تمرین کنیم ولی نمی‌دانستیم که خود کشاورزان نیز به این موضوع اهمیت می‌دهند.

هر کاری از دستم بربیاید

روستای آباجالوی سفلی لطیف حقی

در یکی از روزها که در حال قدم‌زدن در یکی از روستاهای محل پروژه بودم، یکی از کشاورزان که سنی از او گذشته بود، سوار بر تراکتور به‌سرعت در حال عبور از جلوی من بود. وقتی من را دید، ناگهان چنان ترمزی کرد که تا آن روز ندیده بودم کسی این‌گونه با تراکتور ترمز بگیرد. باعجله از تراکتور پیاده شد و شروع به صحبت کرد. پس از خوش‌وبش صمیمی و ردوبدل‌کردن تعارفات با همان تراکتور از آنجا رفت.

من از رفتار او متعجب بودم. وقتی در ذهن خودم به عقب برگشتم و خاطرات و برخوردهایم را در موقعیت‌های مختلف با او مرور می‌کردم، به یاد اولین روزی افتادم که در حال قدم‌زدن در روستا بودم. او با یکی از اهالی در حال بریدن درخت‌های صنوبر اطراف خانهٔ روستایی‌اش بود. بی‌درنگ و باعلاقه آن‌ها را در بریدن درخت‌های صنوبر همراهی کردم. این کار ما چندین‌ساعت طول کشید. توانستیم با کمک هم چندین درخت بزرگ را ببریم و به قطعات کوچک‌تر تقسیم کنیم. این کار ما زمانی تمام شد که هوا تقریباً تاریک شده بود. آن روز انرژی فوق‌العاده‌ای از این کار جمعی گرفته بودم. شاید احترام آن کشاورز هنگام عبور از کنار من با تراکتور به‌خاطر همراهی در بریدن درخت بود.

شاید احترام آن کشاورز هنگام عبور از کنار من با تراکتور به‌خاطر همراهی در بریدن درخت بود

شنیدن بدون دیدن کمکی نمی‌کند

روستای آباجالوی سفلی لیلا وجدان قره‌باغ

چند ماهی می‌شد که در یکی از روستاها رفت‌وآمد می‌کردیم و با کشاورزان و روستاییان هم‌صحبت شده بودیم. در بین کشاورزان، فردی بود که هنگام صحبت در جمع، بیشتر روی تجربه‌های کشاورزی خودش تأکید داشت و البته با تکیه بر آن تجربیات، محصولات خوبی نیز برداشت می‌کرد. ما هم همیشه می‌گفتیم که برای یادگیری آمده‌ایم و دوست داریم تجربه‌ها و دانسته‌های کشاورزان را بشنویم.

در یکی از روزها این شخص را دیدیم که پشت تراکتور است و برای کار به مزرعه می‌رود. وقتی ما را دید، ترمز کرد و بعد از احوال‌پرسی گفت: «شنیدن، کمکی به شما نمی‌کند. بیایید با من به مزرعه برویم و کار کنیم.» ما هم همراهش رفتیم. وقتی به مزرعه رسیدیم، شروع کرد به کارکردن روی مزرعه‌ای که قبلاً به‌صورت دستی در آن گندم کشت شده بود. با دستگاه روی مزرعه دندانه و سپس ماله می‌کشید. در واقع هر دو دستگاه باعث اختلاط بذر با خاک می‌شدند؛ با این تفاوت که ماله، زمین را صاف می‌کرد و دندانه روی خاک، شیار بسیار ریزی ایجاد می‌کرد.

بعد از مدتی که از کارکردنِ او می‌گذشت و ما مشغول تماشا بودیم، از او پرسیدیم: «آقای مهدی‌زاده! به‌نظر شما اگر از روی دستگاه، ماله را باز کنیم و فقط از دندانه استفاده کنیم، چه اتفاقی می‌افتد؟» او گفت: «هیچی، بهتر می‌شود. در آن صورت بذرها روی خطِ کشت و درونِ شیاری بسیار کم‌عرض و سطحی قرار می‌گیرد و هوا بهتر حرکت می‌کند و مزرعه یک‌دست سبز می‌شود.» توضیحات آقای مهدی‌زاده برای‌مان جالب بود و با علم کشاورزی تطابق داشت.

چند دقیقه‌ای به سکوت گذشت. پس از آن دیدیم آقای مهدی‌زاده

تراکتور را نگه داشت و پیاده شد؛ انگار که چیزی به ذهنش خطور کرده باشد. نگاهی به زمین انداخت و گفت: «به نظرم اتفاقی نمی‌افتد. بلکه آب در شیاری که دندانه در مزرعه ایجاد می‌کند، راحت‌تر حرکت خواهد کرد و آبیاری مزرعه هم راحت‌تر خواهد شد ولی صاحب این مزرعه من نیستم.» بعد رفت تا برای بازکردن ماله از صاحب مزرعه اجازه بگیرد. پس از چند دقیقه‌ای برگشت و گفت: «اجازه داد.» و ماله را از پشت تراکتور باز کرد.

به نظرم، ذهن تحلیل‌گر آقای مهدی‌زاده به او کمک کرد تا فعالیتی را که از روی عادت انجام می‌داد، کنار بزند و با تکیه بر فهم جدید خود تغییری ایجاد کند. همراهی آن روزمان با آقای مهدی‌زاده موجب شد تا ما شناخت بیشتری از او پیدا کنیم. او شخصی بود که به‌راحتی حرفی را نمی‌پذیرد، مگر آنکه راجع‌به آن تفکر کند. در صورت پذیرفتن هم آن را اجرایی می‌کند. عمل‌گرایی او به ما یاد داد که علاوه بر شنونده بودن، به مزرعه برویم و همراه شویم. پس از آن، ارتباط ما با او رنگ و عمق بیشتری گرفت و کم‌کم توانستیم راجع‌به موضوعات مختلف با یکدیگر حرف بزنیم و با همفکری هم به ایده‌های جالبی دست پیدا کنیم.

شنیدن، کمکی به شما نمی‌کند. بیایید با من به مزرعه برویم و کار کنیم

همت اهالی متعالی

روستای بایقوت

سحر اکبرزاده
شیرین عبدالهی

اواخر فاز چهارم پروژه بود. باخبر شدیم که گروه UNDP قرار است برای بازدید از روندِ کار پروژه به روستای بایقوت بیاید. به روستا رفتیم و خبرِ آمدن مهمانان را به کشاورزان دادیم. به آن‌ها گفتیم قرار است تیمی به روستا بیاید و با صحبت‌های شما در جریان کارهای انجام‌شده قرار بگیرد. کشاورزان خوشحال شدند و بیش از آنچه ما انتظار داشتیم، از این خبر استقبال کردند. گفتند: «حتماً با شما همراهی خواهیم کرد.» پرسیدیم کدام باغ به‌نظرتان می‌تواند برای این بازدید خوب باشد؟ آقای زینالی گفت: «درِ همهٔ باغ‌ها به روی شما باز است و هر کجا بخواهید، خواهیم آمد.» دیگری گفت: «شما بیایید، من خودم مکانی را آماده خواهم کرد. در این مدت، ما با پشت‌گرمی شما، آزمایش‌هایی را انجام داده‌ایم که به‌تنهایی نمی‌توانستیم چنین ریسک‌هایی کنیم. پس در حضور میهمانان، از واقعیت‌های این مدت، خواهیم گفت.»

بعد از برگشت ما از روستا، آقای زینالی زنگ زد و گفت: «با آقای میرزایی حرف زدیم، چون باغ‌شان نزدیک به راه ارتباطی است و جای مناسب برای نشستن دارد، آن را برای بازدید مناسب دیدیم.» چون باغ را می‌شناختیم و با آقای میرزایی هم همکاری داشتیم، قبول کردیم.

فرش‌ها را انداختیم. جارو کشیدیم. اسباب پذیرایی آماده شد. اهالی از باغچه خیار و گوجه چیدند و آن‌ها را با همان سبدها آوردند. مراسم برگزار شد. بعد از خوش‌آمدگویی، مهمان‌ها از کشاورزان پرسیدند: «بعد از ورود این تیم، چه تغییری در کار شما رخ داده است؟» یکی از کشاورزان گفت که با همراهی تیم ما، به‌صورت آزمایشی لوبیا کاشته است. دیگری از کشت آزمایشی پیاز با روش تیپی و آبیاری تحت‌فشار گفت. یکی دیگر

بازدید صمیمانهٔ
تیم UNDP

عکاس: منصور زینال‌زاده

به نمایشگاه توسعهٔ مشارکتی فناوری اشاره کرد که در روستا به‌دست خودشان بر پا شده بود و در آن ایده‌ای برای آبیاری باغ خود یافته بود. شنیدن این حرف‌ها برای ما بسیار لذت‌بخش بود.

بارها اهالی ما را به مراسم‌شان دعوت کرده بودند. این بار ما از آن‌ها خواسته بودیم بیایند. یادِ تمام نشست و برخاست‌هایی افتادیم که با اهالی داشتیم. وقت‌هایی که در عروسی‌ها و ختم‌ها، مولودی‌خوانی‌ها و دیگر مراسم‌شان حضور پیدا کرده بودیم، نمازجماعت‌هایی که با هم خوانده بودیم و از خودشان چادر قرض کرده بودیم. از صحبت‌های کشاورزان معلوم بود که رفت‌وآمدهای ما خارج از ساعات و روزهای متداول اداری و در هوای نامناسب، از نظرشان پنهان نمانده است. شاید اگر اینجور تعاملات بین‌مان نبود، چنین ارتباطی شکل نمی‌گرفت و این برنامه اینطور با حضور و همراهی آن‌ها پیش نمی‌رفت.

همراهی و حضور پرشور کشاورزان، صحبت‌های‌شان دربارهٔ کارهای انجام‌گرفتهٔ مشترک و روشن‌شدن نکات مثبت و منفی آن مایهٔ دلگرمی ما و مهمانان بود.

باد خزانه‌ام را برد، اراده‌ام را نه

روستای قرابقلو
لیلا وجدان قره‌باغ

تصور کنید سنگ خیلی بزرگی داخل رودخانه‌ای با قدرت آب هدایت شود. حتماً تلاطم‌های آب که ناشی از برخورد سنگ به آب است، اطراف رودخانه و یا مسیر رودخانه را تحت‌تأثیر قرار خواهد داد. جامعهٔ محلی روستایی هم مانند رودخانه‌ای است که شما و کارهای‌تان می‌تواند مثل سنگ‌هایی باشد که در مسیر آن رودخانه قرار می‌گیرد یا رها می‌شود. در محیط پویا و درهم‌تنیدهٔ محلی‌ها، باید حواس‌مان جمع باشد؛ این ما هستیم که رفتنی هستیم و آن‌ها هستند که به‌همراه تأثیرات مثبت و منفیِ ایجادشده می‌مانند. چه خوب است که هدایت سنگ‌ها حساب‌شده و با درنظرگرفتن پیچیدگی‌های جامعهٔ محلی صورت بگیرد تا محفل یادگیری مشترک، سازنده و جذابی برای محلی‌ها فراهم شود.

حدود سه سال بود که در یکی از روستاها، پروژهٔ کشاورزی پایدار را اجرا می‌کردیم. در این مدت توانسته بودیم اکثر کشاورزان را با پروژه همراه کنیم. در ادامهٔ کارِ روستا، اجرای پروژهٔ مکملی پیشنهاد شد با عنوان «ایجاد معیشت‌های مکمل سازگار با محیط‌زیست» تا بتوانیم در کنار کشاورزی، با مردم محلی کار کنیم. هدف این بود که معیشتی مکمل ایجاد شود که نیاز آبی کمتری داشته باشد. تلاش‌های بسیاری انجام دادیم ولی محلی‌ها کمتر به این نوع فعالیت‌ها علاقه نشان می‌دادند.

هرچه پیش می‌رفتیم، احساس می‌کردیم که موانع مهم‌تری

هرچه پیش می‌رفتیم، احساس می‌کردیم که موانع مهم‌تری وجود دارد؛ موانعی که چندان برای‌مان روشن نبودند

رقص سازه و پوشش نایلونی آن در هوا در زمان طوفان

عکاس: لیلا وجدان قره‌باغ

وجود دارد؛ موانعی که چندان برای‌مان روشن نبودند. حتی زمانی که یک یا دو نفر از اهالی اقدام به ایجاد کسب‌وکار جدید کردند، پس از مدتی از ادامهٔ فعالیت سر باز زدند. زمانی که از آن‌ها علت را جویا می‌شدیم، از مشکلاتی مثل از نوسان بازار و یا گران بودن مواد اولیه نام می‌بردند. از طرفی خود ما نیز دو سالی می‌شد که تصمیم گرفته بودیم گلخانه‌ای در روستا بسازیم. پس از هم‌فکری‌های زیادی داخل تیم، تصمیم گرفتیم با اجارهٔ زمینی در روستا این کار را انجام دهیم. شروع به گشتن کردیم تا زمین دلخواه‌مان را بیابیم. در این بین یکی از اهالی به سراغ‌مان آمد و گفت: «شنیدم دنبال زمین می‌گردید. چرا راه دور می‌روید؟ من زمینم را در اختیارتان می‌گذارم.»

با او صحبت کردیم و گفتیم به شرطی می‌پذیریم که اجاره‌اش را پرداخت کنیم. برای پیاده‌کردن آنچه در ذهن داشتیم، زمینی در حدود ۳۰۰ مترمربع برای‌مان کافی بود.

ما مکان دلخواه‌مان را یافته بودیم و باید مصالح را آماده می‌کردیم. با یکی از گلخانه‌سازان منطقه صحبت کردیم و او هزینه‌ها را برآورد کرد اما برای‌مان مقدور نبود آن هزینه را بپردازیم. تصمیم گرفتیم متراژ را کم کنیم و به‌جای گلخانه، خزانهٔ کوچکی بسازیم. این را با صاحب زمین مطرح کردیم و در نهایت او گفت: «من برای متراژِ کم، هزینه‌ای نمی‌گیرم ولی دوست دارم کمک کنم تا خزانه را راه بیندازید.»

این تازه آغاز ماجرا بود و تصمیم گرفته بودیم سازه‌ای از جنس پلی‌اتیلن ایجاد کنیم. از روزی که کار ساخت خزانهٔ کوچک‌مان را آغاز کردیم، به محض اینکه اهالی روستا متوجه ما می‌شدند، نزدیک می‌آمدند و سؤال می‌کردند: «چه می‌کنید؟» وقتی برای‌شان توضیح می‌دادیم که می‌خواهیم با این پلی‌اتیلن‌ها خزانهٔ کوچکی بسازیم، با تعجب نگاه‌مان می‌کردند و می‌گفتند: «نمی‌شود.» برخی نیز با خنده و شوخی ما را متوجه می‌کردند که اشتباه می‌کنیم. برخی نیز به دفتر کارمان می‌آمدند و به‌صورت خصوصی ابراز نگرانی می‌کردند که: «شما کارشناس رشتهٔ کشاورزی هستید. وقتی این کار را انجام بدهید و نتیجه نگیرید، اهالی

من برای متراژِ کم، هزینه‌ای نمی‌گیرم ولی دوست دارم کمک کنم تا خزانه را راه بیندازید

روستا دیگر به شما اعتماد نخواهند کرد.»

پس از یک هفته کارکردن، توانستیم خزانهٔ یک‌طرفهٔ خود را تمام کنیم ولی انتظارِمان برآورده نشد. سازه بسیار ضعیف بود و فکر کردیم که احتمالاً توان نگه‌داشتن پوششی نایلونی را نخواهد داشت. از طرف دیگر، اهالی روستا وقتی تلاش‌مان را می‌دیدند، پیشنهاداتی می‌دادند؛ از جملهٔ این اهالی، صاحب زمین بود که پیشنهاد داد با قراردادن ستون فلزی در داخل سازه، مشکل استحکام سازه را رفع کنیم. ما نیز طبق گفتهٔ او عمل کردیم و نهایتاً پوشش خزانه را هم کشیدیم. کار به‌ظاهر خوب پیش رفته بود و می‌توانستیم سراغ مراحل بعدی کار برویم. حدود دو هفته‌ای گذشته بود که طوفان شدیدی به راه افتاد و داخل شهر خسارات زیادی به‌بار آورد. طوری که تابلوهای بزرگ داخل شهر سرنگون شدند و حتی گلخانه‌های بزرگ و استاندارد نیز خسارت دیده بودند.

روزی که طوفان آمد، در روستا بودیم و سراغ خزانهٔ کوچک‌مان رفتیم. سازه روی هوا معلق بود و اهالی با نگرانی تماشای‌مان می‌کردند. دقایقی ایستادیم و رقص سازه و پوشش نایلونی‌اش را در هوا تماشا کردیم. تمام زحمات‌مان بر باد رفته بود. فردای آن روز برخی از اهالی به سراغ‌مان آمده و باعث دلگرمی‌مان شدند. برخی نیز شماتت‌مان کرده و گفتند: «دیدید که نمی‌شود.»

چند روز پس از آن اتفاق، یکی از روستاییان که با او در پروژهٔ «معیشت مکمل» همکاری داشتیم، به دفتر کارمان آمد و پس از مقدمه‌چینی پرسید: «حال می‌خواهید چه بکنید؟» گفتیم که: «خب، از اول می‌سازیم.» با تعجب نگاهی کرد و گفت: «چرا رها نمی‌کنید؟» و مثلِ اینکه از ما ناراحت شده باشد، از دفتر بیرون رفت.

ما دوباره سازه را تعمیر کردیم. این بار برای استحکام بیشتر، ارتفاع خزانه را کم کردیم و خزانهٔ یک‌طرفه را به دوطرفه تغییر دادیم. آن سال، تولید خوبی داشتیم اما فقط توانستیم سرمایه‌ای را که برای ساخت خزانه هزینه کرده بودیم، برگردانیم.

یکی از روزها فردی به دفتر کارمان آمد که قبلاً فکر می‌کردیم در جریان احداث خزانه، از ما ناراحت است و گفت: «حسرت می‌خورم که روحیه‌ای

دقایقی ایستادیم و رقص سازه و پوشش نایلونی‌اش را در هوا تماشا کردیم.
تمام زحمات‌مان بر باد رفته بود

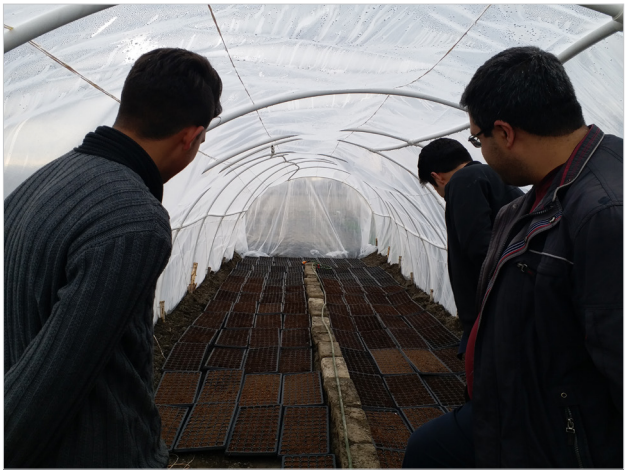

کشاورزی که سازه را خرید و بهتر از ما آن را برپا کرد

عکاس: لیلا وجدان قره‌باغ

چون شما ندارم. همهٔ ما می‌ترسیم کار جدیدی را انجام دهیم. از اینکه ما را تمسخر کنند یا شماتت‌مان کنند، می‌ترسیم و همین است که حسرت خیلی از کارهایی را که دوست داشتیم و نکردیم، به دل داریم.»

شنیدن این جمله، موجب شد ما به یکی از دلایل مهمی پی ببریم که موجب می‌شد برخی از اهالی برای شروع فعالیت‌های جدید تردید داشته باشند. با این تلاشی که ما برای ساخت خزانه داشتیم و با این سنگی که ناخواسته به‌سمت آب رها کرده بودیم، در واقع نترسیدن از قضاوت را با روستاییان تمرین کرده بودیم و فهمیدیم چگونه ترس‌مان از شکست را با امتحان‌کردن در مقیاس‌های کوچک مهار کنیم و دست از تلاش برای موفقیت برنداریم. از آن به بعد، بارها در روستا می‌شنیدیم که کشاورزان می‌گویند: «امتحان می‌کنیم؛ آن هم در مقیاس‌ها و واحدهای کوچک.» با خود فکر کردیم گاهی موانع ذهنی و ترس از قضاوت‌شدن می‌تواند خیلی پراهمیت باشد. مسئله‌ای که ما در اجرای پروژهٔ معیشت کمتر به آن توجه کرده بودیم.

سرنوشت خزانهٔ کوچک‌مان هم به همان‌جا ختم نشد و در سال بعد یکی از اهالی روستا که پسر نوجوانی بود، همین سازه را از ما خرید و بهتر از ما، آن را برپا کرد و در آن، اقدام به کشتِ نشای گوجه‌فرنگی در کنار سایر کرت‌های نشاهای خود کرد.

شیوهٔ متفاوت تعامل

روستای سعیدلو

لطیف حقی

برای من که از رشته کشاورزی فارغ‌التحصیل شده و وارد عرصه کار شده بودم، همیشه دغدغه‌ای وجود داشت که چطور می‌توانم آموخته‌های خودم را به کشاورزان منتقل کنم. برای این منظور باید با آن‌ها ارتباط برقرار می‌کردم، با نیازها و مشکلات‌شان آشنا می‌شدم، سپس اگر لازم بود از آموخته‌های دانشگاهی خود برای حل مشکلات آن‌ها استفاده می‌کردم.

این امکان به شکل تعریف‌شده‌ای برای من فراهم نشده بود تا اینکه در سال ۹۳ در پروژهٔ کشاورزی پایدار مشغول‌به‌کار شدم. شیوهٔ کاری این پروژه مشارکتی بود و در تعامل با دیگران، از جمله کشاورزان، رویکرد متفاوتی داشت. دیدگاه‌ها و نگرش‌های نویی را مطرح می‌کرد. من نیز با شیفتگی سعی می‌کردم روش‌های مشارکتی آموخته‌شده را در میدان عمل پیش گیرم. همواره برای من این سؤال وجود داشت که: «آیا شیوهٔ کار جدیدی که پیش گرفته‌ام، از نگاه جامعهٔ محلی مقبول است؟»

تا اینکه در فاز پنجم پروژهٔ کشاورزی پایدار با همکار جدیدمان وارد روستای سعیدلو شدیم. همکار جدید هر چند اکنون در شهر ساکن است ولی مدت زیادی در روستای دیگری ساکن بوده است. هم‌اکنون نیز رفت‌وآمد زیادی به روستا دارد. حتی پدر و مادرش هم الان ساکن روستا هستند.

تیم ما تصمیم گرفت در روستای سعیدلو بیشتر مطابق روش‌های مشارکتی آموخته‌شده برای تعامل با روستاییان عمل کند. بنابراین در این روستا تا مدت‌ها جلسات جمعی برگزار نکردیم. تعامل ما ابتدا با رفت‌وآمدهای بسیار و فقط به‌صورت خوش‌وبش‌های دوستانه دربارهٔ

حال و روزگار زندگی و کار اهالی روستا و خودمان می‌گذشت؛ بدون اینکه از آن‌ها درخواستی داشته باشیم. سعی کردیم سواد علمی خود را به رخ اهالی نکشیم، بلکه فقط با آن‌ها تعامل داشته باشیم. بعضی وقت‌ها هم در کارهای روزمره کمک‌شان می‌کردیم. کم‌کم موفق شدیم اعتماد برخی از اهالی را جلب کنیم. بعضی از خانواده‌ها، ما را در جمع خانه و خانوادگی خود پذیرفتند. آن‌ها در این جمع‌های خصوصی حرف‌های زیادی برای گفتن داشتند. توانستیم در این رفت‌وآمدها ارزیابی و شناخت واقعی‌تری از اهالی و شرایط‌شان داشته باشیم. با حضور در چندین نشست خانوادگی توانستیم با استفاده از نقشهٔ منابع، نقشهٔ بسیار گویایی از منابع روستا ترسیم کنیم؛ کاری که در سال‌های گذشته به‌سختی انجام می‌شد و حتی گاهی ناتمام باقی می‌ماند.

در یکی از رفت‌وآمدهای‌مان به روستا، ناگهان همکار جدید چیزی گفت که تا آن زمان نشنیده بودم. شنیدن آن برای من لذت‌بخش بود چون به‌نوعی جواب سؤالی بود که سال‌ها در ذهن داشتم؛ یعنی همان سؤال مقبول بودن یا نبودن شیوهٔ کار جدید نزد جامعهٔ محلی. اینکه بدانم آیا از نگاه آن‌ها هم، یعنی جامعهٔ محلی یا فردی که به آن‌ها بسیار نزدیک است، این راه درستی برای تعامل است؟ همکار جدید گفت: «به نظر من، که خودم نیز در روستا زندگی کرده‌ام و می‌کنم، این شیوهٔ تعامل با روستاییان خیلی مناسب‌تر است. باید با کشاورزان رفت‌وآمد کرد، با آن‌ها نشست‌وبرخاست داشت، صمیمی شد و خود را به آن‌ها شناساند. آن وقت است که این تعامل صمیمی و شناخت خوب باعث می‌شود که آن‌ها مشکلات خودشان را به‌راحتی با شما مطرح کنند و از شما درخواست کمک و همراهی کنند. در این هنگام داوطلب می‌شوند کارهایی را که باور کنند به زندگی‌شان مرتبط است، انجام دهند. من و خانواده‌ام با کسی که به‌تازگی وارد روستا شده و شناخت و صمیمیت کافی با او نداریم، همراهی نمی‌کنیم و حتی توصیه‌های علمی او را هم انجام نمی‌دهیم. پدرم هم در جلساتی که توسط این فرد در مسجد برگزار می‌شود، شرکت نمی‌کند.» بعد از شنیدن این حرف‌ها، عزم‌مان برای پیش‌رفتن با همین روال راسخ‌تر شد.

سعی کردیم سواد علمی خود را به رخ اهالی نکشیم، بلکه فقط با آن‌ها تعامل داشته باشیم. بعضی وقت‌ها هم در کارهای روزمره کمک‌شان می‌کردیم

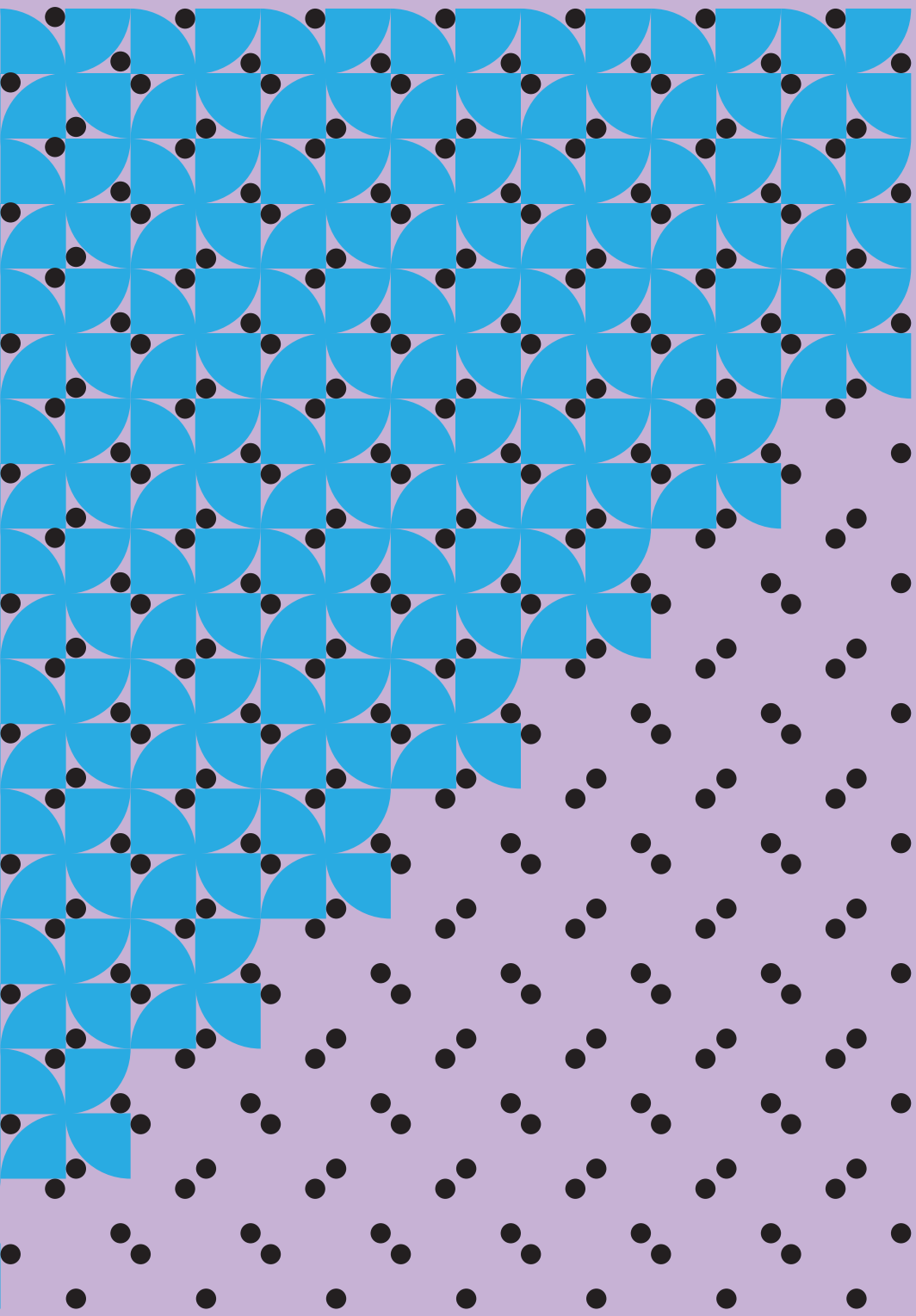

آنها می‌دانند، ما نمی‌دانیم

مطابق روش مرسوم، ما نیز فکر می‌کردیم که جریان علم همیشه یک‌طرفه و از سوی کارشناس و پژوهش‌گر به جامعهٔ هدف است؛ اما به‌مرور زمان، با تعاملات فراوان با جامعهٔ محلی و درک پیچیدگی‌ها و شرایط محلی خاص هر جامعه، در دانسته‌های‌مان تجدیدنظر کردیم و متوجه شدیم که بسیاری از انتظاراتی که از کشاورزان داریم، به این خاطر است که به امکانات و محدودیت‌های آن‌ها آگاه نیستیم. در حالی که کشاورزان با اشراف کامل به شرایط اقدام می‌کنند؛ نه از روی ندانستن. پس قبل از اینکه یاد بدهیم، باید بدانیم که آن‌ها به امور مربوط به خود، نسبت‌به ما داناتر هستند و باید به دانسته‌های‌شان احترام بگذاریم.

ساده
اما واقعی

روستای قرابقلو

لطیف حقی

در پروژهٔ کشاورزی پایدار، زمان‌هایی پیش می‌آمد که مجبور بودیم روند کار خود را تغییر دهیم و با توجه به نیاز جامعهٔ محلی عمل کنیم. باید این واقعیت‌ها را به‌گونه‌ای به کارفرما و ناظر پروژه هم انتقال می‌دادیم تا کسب تکلیف کنیم. گاهی در انجام این کار با مشکلاتی روبه‌رو می‌شدیم. مشکلاتی که برخی اوقات می‌توانست به تقابل ما با دیگر بازیگران پروژه تبدیل شود. پس می‌بایست به زبانی مشترک با همهٔ دست‌اندرکاران می‌رسیدیم.

در فاز پنجم پروژهٔ کشاورزی پایدار، بعد از حضور در روستا و تعامل‌های اولیه با اهالی روستا متوجه شدیم که کشاورزان بنا به دلایلی قصد دارند محصول گندم کمتری نسبت به سال‌های گذشته بکارند. با این حساب در سال زراعی جدید، دیگر گندم محصول غالب آن روستا محسوب نمی‌شد. ما مجبور بودیم دلایل تغییر رویهٔ کارِ خود را روی محصولات غالب جایگزین روستا به اطلاع کارفرما و ناظر پروژه برسانیم ولی چگونه می‌بایست این کار را انجام می‌دادیم؟ با مشورت درون تیم‌مان، تصمیم گرفتیم که این موضوع را با استفاده از ابزارهای ارزیابی مشارکتی روستایی[1] با کشاورزان همان روستا بررسی کنیم. از میان ابزارهایی که می‌توانست به کارمان بیاید، به فکرمان رسید که از ابزار پای استفاده کنیم تا هم ببینیم که بر اساس تحلیل‌های این ابزار، اهالی و کشاورزان روستا می‌خواهند چه سهمی از زمین‌های کشاورزی‌شان را به هر محصول اختصاص دهند و هم شاید بشنویم که دلایل‌شان برای این سهم‌بندی‌ها چیست. شاید سرفصلی باشد برای گفت‌وگوها و کارهای بعدی در این روستا. به نظرمان این کار باعث می‌شد تا برای تعامل با کارفرما و ناظران پروژه، شواهد و دلایل مستندتر و ملموس‌تری از میدان واقعی روستا داشته باشیم. این مستندات برای ادامهٔ کار خودمان هم دستاورد خوبی بود.

ارزیابی مشارکتی روستایی، رهیافتی است که در آن اطلاعات در تملک خود روستاییان است و آن‌ها خودشان تحلیل را انجام می‌دهند. خود مردم محلی بیشتر از بیرونی‌ها دست به نقشه‌کشی، مدل‌سازی، ترسیم نمودار، رتبه‌بندی، تعیین امتیاز، مشاهده، مصاحبه، تحلیل و برنامه‌ریزی می‌زنند.

نشست در مغازه‌ای در داخل روستا برگزار شد. برخی از محلی‌ها، موقعی که ما وارد شدیم، در مغازه بودند. عده‌ای هم دیرتر آمدند و به جمع پیوستند. همه اطراف بخاری مغازه جمع شده بودند. افراد مسن روی صندلی و جوان‌ترها ایستاده گوش می‌دادند. آن‌ها با دقت و وسواس زیاد، سهم هریک از محصولات زمین‌های روستا را روی نمودار پای مشخص می‌کردند. افرادی هم تازه به نشست وارد می‌شدند و این سهم‌بندی‌ها به آن‌ها هم توضیح داده می‌شد. ذوق هنری همکار ما در کشیدن نمادی از هر محصول کمک کرد تا کار را بصری و مفهوم‌تر کنیم. این کار باعث شد تا افرادی که تازه به جمع‌مان اضافه شده بودند، حتی افرادی با سوادِ نوشتاری کمتر، ارتباط بیشتری با سفرهٔ تحلیل برقرار کنند و همراه شوند.

در واقع ابزارِ پای، با سادگی‌ای که در بیان خود داشت، در تعامل با کشاورزان و انعکاس نظرات‌شان مؤثر بود. حتی در یکی‌دو تا از مواقع، سهم محصولات‌شان را با صحبت‌های مفصلی در بین خودشان کم و زیاد کردند. در نهایت همگی، به‌اتفاق، سهم‌بندی محصولات‌شان را تأیید کردند. دلایل‌شان را گفتند و ما نیز بر روی همان تکنیک نوشتیم. کشاورزان به‌وضوح نشان داده بودند با توجه به اولویت‌ها و مشکلاتی که دارند، ترجیح می‌دهند محصولاتِ بهاره، مثل گوجه‌فرنگی و آفتابگردان آجیلی و حتی کدوی آجیلی را کشت کنند تا گندم و ذرت علوفه‌ای و سایر محصولات.

این ابزار مبنای تعامل و چانه‌زنی ما با کارفرما و ناظر پروژه شد. نمودار را به‌همراه ناظر پروژه دیدیم. تکنیک و تحلیل به اندازه‌ای گویا و ساده بود که بدون اینکه ما توضیح اضافه‌ای دهیم، آن‌ها هم تأیید کردند که در آن سال روی دیگر محصولات غالب روستا مانند گوجه‌فرنگی و آفتابگردان آجیلی کار کنیم.

۱. برای مطالعهٔ بیشتر نگاه کنید به: چمبرز، رابرت، *چالش با حرفه‌ها*، ترجمهٔ علیرضا خرمایی، ارغنون، چاپ اول، ۱۳۸۱، فصل هفتم.

ابزار نمودار پای به درد تحلیل کردن سهم موارد مختلف از یک کل می‌خورد. «کُل» می‌تواند هر چیز دارای مقدار باشد: هزینه‌ها، درآمد، زمان، یا کارها. یک دایره بزرگ ترسیم می‌شود یا یک سینی گرد پر از مثلاً برنج تهیه می‌شود. این دایره یا سینی نمایانگر «کل» است. با استفاده از نخ یا قلم یا با خط انداختن در برنج یا خاک، سهم موارد تشکیل دهنده‌ی «کل» تحلیل و مقایسه می‌شوند.

جوانه می‌زند ولی محصول؟

روستای گوگ‌تپه

فرشاد جودیان

دومین سال پروژه بود. اعضای تیم سفرهای خود را به روستای گوگ‌تپه شروع کرده بودند. روستای گوگ‌تپه در بخش مرحمت‌آباد شهرستان میاندوآب واقع شده است، این روستا با ۱۳۸۰ هکتار زمین زراعی یکی از روستاهای بزرگ شهرستان به‌حساب می‌آید و در قسمت جنوبی دریاچهٔ ارومیه در فاصلهٔ ۲۲کیلومتری قرار دارد.

سفرهای‌مان به روستا را دیر شروع کرده بودیم. نتوانسته بودیم اطلاعات زیادی دربارهٔ روستا و اراضی آنجا به‌دست بیاوریم و زمان کاشت محصولات پاییزه فرا رسیده بود. هماهنگی با کشاورزان جهت کاشت محصولات پاییزه را شروع کردیم. آقای جدیدی، یکی از کشاورزان، قبلاً راننده کامیون بود ولی بنا به دلایلی مجبور به فروش کامیون شده بود. زمین کشاورزی اجاره می‌کرد و با کشت در آن امرار معاش می‌کرد. حدود هفت روز از زمان کاشت گذشته بود که او با ما تماس گرفت و گفت که مزرعه‌ای سه‌هکتاری می‌خواهد اجاره کند. موجر پولی بابت اجاره نمی‌خواست ولی طی قراردادی خواستار ۲۰درصد از محصول تولید شده بود. زمین در قسمتی از اراضی روستا قرار گرفته بود که طی سه سال اخیر به‌دلیل برداشت زیاد آب‌های زیرزمینی، آب شور جایگزین آب شیرین شده بود و کشاورزان نیز با همین آب شور محصولات خود را آبیاری می‌کردند. در فصل زراعی فقط یک بار می‌توانستند از آب شیرین کانال برای آبیاری استفاده کنند. ما به تقاضای آقای جدیدی برای بررسی وضعیت خاک، نمونه‌خاک برداشت کردیم. نتایج آزمون نشان داد: شوری خاک ۱۶دسی‌زمنس بر متر بود؛ نامناسب برای کاشت هر نوع محصول.

جوانه می‌زند
ولی محصول نمی‌دهد

عکاس: سیامک مصطفی‌نژاد

آقای جدیدی علاوه‌بر این زمین، چهار هکتار زمین دیگر را نیز از زمین‌های حاصل‌خیز روستا اجاره کرده بود. می‌گفت اگر این مزرعهٔ بی‌کیفیت مقدار کمی هم محصول بدهد، می‌تواند از این طریق هزینه‌های کشت همهٔ زمین‌های اجاره‌ای خود را به‌دست بیاورد و فصل زراعی خوبی را پشت سر بگذارد. او می‌گفت موجر پول نمی‌خواهد و فقط ۲۰ درصد از محصول را می‌خواهد. حتی مزارع کشت‌شده در اطراف آن مزرعه را نشان‌مان داد که جوانه‌زنی در آن‌ها صورت گرفته بود. ما نیز در مقابل می‌گفتیم: «جوانه میزند ولی محصول نمی‌دهد. هزینه‌هایی که برای کشت این سه هکتار می‌کنید، جز وقت تلف‌کردن و ضرر و زیان برای تو سودی نخواهد داشت.» علی‌رغم اصرار آقای جدیدی و توصیهٔ کشاورزان آن منطقه به کاشت گندم، ما با استناد به کتابهای کشاورزی و مقالات منتشرشده دربارهٔ این موضوع، بالاخره توانستیم کشاورز را از اجارهٔ این زمین منصرف کنیم. احساس خوبی داشتیم که نگذاشته‌ایم آقای جدیدی ضرر کند. از طرفی به نظرات کشاورزان آن منطقه هم فکر می‌کردیم که می‌گفتند: «می‌شود از این زمین محصول برداشت کرد.»

صاحب زمین خودش در این زمین گندم کاشت. زمان برداشتِ محصول فرارسیده بود. اغلب کشاورزانی که در کاشت آن‌ها مشارکت داشتیم، از نتیجهٔ به‌دست‌آمده رضایت داشتند و ما هم از این نتایج خوشحال بودیم. آقای جدیدی تماس گرفت و از ما خواست او را ببینیم. در دیدارمان، او برگه‌های باسکول آن زمین سه‌هکتاری را نشان‌مان داد و گفت: «آن زمین سه‌هکتاری که شما می‌گفتید بیشتر از دو تن محصول نمی‌دهد، ۱۲/۵ تن گندم داده و علاوه‌بر آن، کشاورز با فروشِ کاه و کلش هزینه‌های تولید را تأمین کرده است.» در آن لحظه ما فقط سکوت کرده بودیم و کل ماجرا را در ذهن خود مرور می‌کردیم. ما فهمیدیم قبلِ هر پیشنهاد یا توصیه‌ای باید ابتدا نگاه بالا به پایین را در خودمان خنثی کنیم و قبل از انجام هر کاری، شناخت کافی از شرایط روستا و کشاورزان آن را داشته باشیم و نظر کشاورزان را نیز در تصمیم‌گیری‌ها لحاظ کنیم. این‌ها بدون مشارکت کشاورزان امکان‌پذیر نیست.

گمان تا حقیقت

روستای آباجالوی سفلی
لیلا وجدان قره‌باغ

در هر جامعه‌ای که وارد آن شده‌ایم، واقعیت، مانند خورشید پشت ابرها است؛ حتی اگر دیده نشود، نمی‌توان آن را منکر شد. ما در ابتدای ورود به جامعهٔ محلی از درک بسیاری از قضایا عاجز هستیم. شاید علتش این باشد که ما از آن‌ها نپرسیده‌ایم یا در این موضوعات دقیق نشده‌ایم یا با حدس و گمان‌های خود در قضاوت‌های‌مان عجله کرده‌ایم.

طی سال‌ها فعالیت در پروژهٔ کشاورزی پایدار، بارها شده بود که از کشاورزان خواهش کنیم محصول گندم را به‌موقع و سر تاریخ مشخص کشت کنند تا محصول‌شان دچار آفت نشود و بازدهِ عملکردشان کاهش نیابد و بتوانند محصول خوبی برداشت کنند. زمان کشت گندم در ارومیه، از اوایل مهر شروع می‌شود و نهایتاً تا اواسط آبان‌ماه ادامه دارد. اگر تأخیری در این تاریخ اتفاق بیفتد، موجب می‌شود تا کشاورزان محصول کمتری برداشت کنند.

مهرماه بود که وارد روستا شدیم و جمعی از کشاورزان را دیدیم که در محوطهٔ روستا نشسته بودند و صحبت می‌کردند. احوال‌پرسی کردیم و به دعوت آن‌ها کنارشان نشستیم. گفت‌وگو از آب‌وهوا و مباحثِ همیشگی شروع شد. در این بین، یکی از کشاورزان پرسید: «کسی از قیمت خرید تضمینی امسال گندم خبری دارد؟» ما که انگار منتظر فرصتی باشیم، آن را غنیمت شمردیم و خواستیم تا از تاریخ کشت حرفی به میان آوریم. گفتیم: «بله مثل اینکه فلان قیمت اعلام شده است. الان هم که زمان مناسب کشت گندم است.» یکی از کشاورزانِ مسن گفت: «بله، زمان کشت است ولی هنوز محصول قبلی روی زمین است و برداشت نشده

است. تازه اگر هم برداشت شود، زمان می‌برد تا زمین‌ها شخم بخورند و آمادهٔ کشت گندم شوند.» این موضوعِ پراهمیتی بود ولی مسئله‌ای نبود که هرساله تکرار شود یا برای همهٔ کشاورزان عمومیت داشته باشد؛ اما باعث شد که ما متوجه تفاوت شرایط کشاورزان بشویم.

در این بین، صحبت‌های یکی از کشاورزان توجه ما را به خود جلب کرد. او گفت: «زمانی که گندم را زود کشت می‌کنیم، می‌بایست دو بار آبیاری کنیم. در این شرایط بی‌آبی و دشواری‌های کار، آبیاری آن را مصلحت نمی‌دانیم. از این‌رو منتظر باران می‌شویم. زمانی که احتمال بدهیم در طول دو هفتهٔ آینده بارندگی خواهد شد، اقدام به کشت می‌کنیم و زمین را آبیاری می‌کنیم. بارندگی سبب می‌شود که دیگر نیازی به آبیاری دوم مزرعه نباشد.»

در آن لحظه سکوت کردیم. قسمتی از ابرهای جلوی خورشید کنار رفت. پس از آن، بارها با خود فکر می‌کردیم اگر از قبل سعی در فهمیدن کشاورز و شرایطش داشتیم، متفاوت فکر کرده و چه بسا متفاوت عمل می‌کردیم.

پس از آن، بارها با خود فکر می‌کردیم اگر از قبل سعی در فهمیدن کشاورز و شرایطش داشتیم، متفاوت فکر کرده و چه بسا متفاوت عمل می‌کردیم

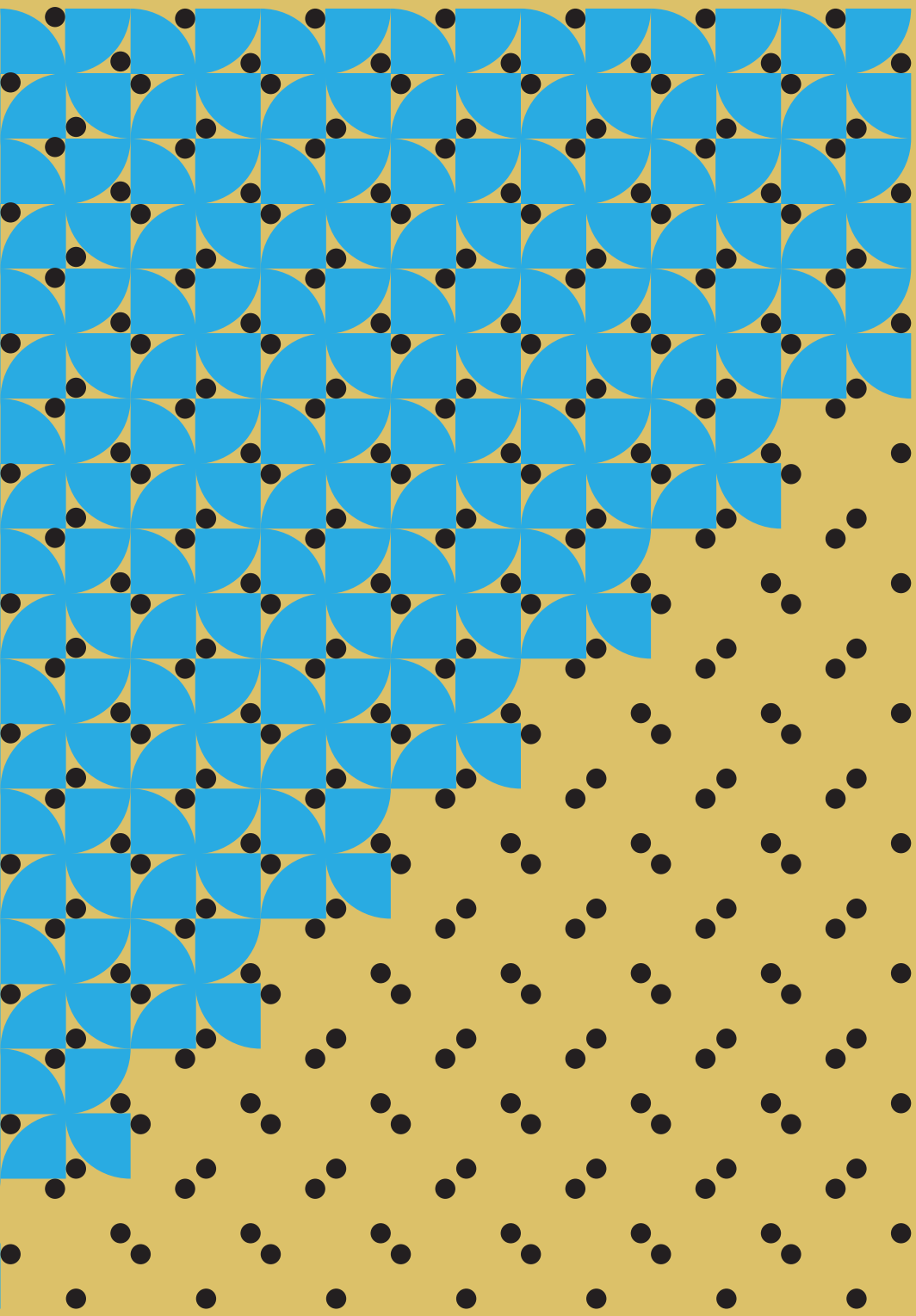

گسترهٔ مشارکت

در فعالیت‌های مشارکتی، دیدن همزمان دو بُعدِ کمی و کیفیِ روابط درتعامل با گروه‌های مختلفِ جامعهٔ محلی، دشوار و زمان‌بر است. به پیچیدگی و تنوع جامعهٔ محلی توجه کردیم و دریافتیم که کار و زندگی کشاورز درهمتنیده و لاینفک است و نمی‌شود او را فارغ از جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کند، در نظر گرفت. همچنین متوجه شدیم اکثر اقداماتی که در اجرای آنها محدودیت‌ها، امکانات و حق انتخاب کشاورز در نظر گرفته شده بود، اثربخش و پایدار شده‌اند. پس تلاش کردیم علاوه‌بر بُعدِ کمی، یعنی کارکردن در روستاهای بیشتر و ارتباط‌گرفتن با افراد متنوع‌تر (زنان، کودکان و افراد غیرکشاورز)، بُعد کیفی روابط را نیز (محدودیت‌ها، امکانات و تجربیات افراد) در نظر داشته باشیم.

«این تابلو جایش اینجا نیست»

روستای خداوردی‌خان

سونیا پیران

روز موعودِ نمایشگاهِ دستاوردها و انتقال تجارب کشاورزی پایدار سال ۹۷ در روستای خداوردی‌خان فرارسیده بود. من و همکارانم در حال بردن و آوردنِ وسایل و ملزومات نمایشگاهی بودیم که قرار بود در سالن ورزشی روستا برپا شود. بعدازظهر بود که به روستا رسیدم. با آقای پیرآده (مسئول سالن ورزشی روستا) تماس گرفتم تا بیاید و کلید را تحویل دهد. تعدادی از جوانان و کشاورزان علاقه‌مند هم آمدند و در چیدمان غرفه‌ها و انجام سایر کارها به ما پیوستند.

در بین آن‌ها، پسربچهٔ نه‌ساله‌ای بود که به من کمک می‌کرد. من تکه‌های فوم را می‌بریدم و او آن‌ها را زیر پایه‌های میزها می‌گذاشت تا به کف سالن ورزشی آسیب نرسد. شب‌هنگام بود که گفت: «خانم مهندس می‌شود من بروم از خانه‌مان یک تابلو به نمایشگاه بیاورم؟ کار پدرم است.» چون ما امسال با شما کاشت نداشتیم و کاری نکرده‌ایم. اما می‌توانم تابلو را بیاورم تا ما هم در نمایشگاه حضور داشته باشیم.» گفتم: «اگر از پدر و مادرت اجازه بگیری، مشکلی ندارد. خیلی هم خوشحال می‌شوم.» من اصلاً او را نمی‌شناختم.

پس از نیم ساعت با تابلویی برگشت که به سبک دههٔ ۷۰ با منجوق و شیشه درست شده بود. من هم تابلو را روی یکی از میزها گذاشتم. پسربچه خیلی خوشحال و هیجان‌زده بود.

پس از نیم ساعت با تابلویی برگشت که به سبک دههٔ ۷۰ با منجوق و شیشه درست شده بود. من هم تابلو را روی یکی از میزها گذاشتم. پسربچه خیلی خوشحال و هیجان‌زده بود

صبح روز بعد نمایشگاه افتتاح شد. مسئولان و کشاورزان آمدند. درحال ساماندهی میزها بودم که آقای محمود فضلی آمد. آقای فضلی یکی از کشاورزان همان روستا بود و اغلب در کارگاه‌های آموزشی شرکت می‌کرد. به نظر می‌رسید به صحبت‌ها دربارهٔ دریاچه و روند خشک‌شدن آن اعتقادی ندارد، همین‌طور به کشاورزی پایدار و کارهایی که در پروژه انجام می‌دهیم. بارها در جلسات گفته بود که عملکرد مسئولان و تقدیر الهی را عامل اصلی این اتفاق می‌داند.

گفت: «خانم پیران این تابلو چیست؟ چه ربطی به این نمایشگاه دارد؟ و به چه دردی می خورد؟» گفتم: «اگر جایش خوب نیست، جابه‌جایش کنم.» گفت: «باعث خراب‌شدن ظاهر نمایشگاه می‌شود.» گفتم: «نه اتفاقاً! هنر دست یکی از کشاورزان همین روستاست. دیشب پسرش خیلی به من کمک کرد ولی خودش هنوز نیامده است. شاید بشود با ایده‌های بقیهٔ کشاورزان و روی‌هم‌گذاشتن فکرها به فرصتی برای پول‌درآوردن تبدیل شود.» گفت: «چه جالب! اصلاً به این موضوع فکر نکرده بودم.» و رفت.

در پایان دو روز، هنگام جمع‌کردن نمایشگاه، باز عده‌ای از کشاورزان آمدند. پسربچه هم آمد. تابلویش را برداشت و به آقای فضلی گفت: «بابا برویم.» من خیلی تعجب کردم و عمیقاً به فکر فرو رفتم. با اینکه آقای فضلی می‌دانست این تابلوی خودش است، از من پرسید که: «چرا تابلو باید آنجا باشد و به چه دردی می‌خورد؟» شاید می‌خواست دیدگاه ما را بسنجد یا منظور دیگری داشت؟ باید بعدها از او بپرسم.

بعد از آن، ارتباط ما با آقای فضلی بیشتر و بیشتر شد. حالا او و دوستش آقای کاظمی دستگاه خطی‌کار با مخزن کود خریده‌اند و در روستای خودشان و روستاهای اطراف تکنیک‌هایی را به سایر کشاورزان توصیه می‌کنند؛ آزمایش خاک قبل از کاشت، تکنیک بذرمال و استفاده از کودهای آلی و گوگردی. این داستان یک بار دیگر به ما یادآوری کرد که هیچ‌کس را نادیده نگیریم. دیدن پتانسیل‌های بالقوهٔ افراد و مهم‌دانستن آن می‌تواند روی همراه‌شدن آن‌ها با جریانِ در حال شکل‌گیری تأثیر بگذارد.

نمی‌توانید؛ در این روستا امکان ندارد

روستای صفرقلی‌خان

هاله طارم

بافتی قدیمی دارد. از امکانات اجتماعی، فقط مسجدی در روستا به‌چشم می‌خورد. به‌نسبت روستاهای اطراف، جمعیت بسیار کمی ساکن آن هستند. با چند بار رفت‌وآمد به آن متوجه می‌شویم روستا متشکل از سه خاندان بزرگ است. ارتباط افراد ساکنِ روستا بیشتر محدود به ارتباط بین افراد خاندان است. اینجا خبری از تجمعات رایج مردان، زنان و کودکان نیست.

سال گذشته در این روستا پروژه‌ای را با موضوع «کشاورزی پایدار» کار کردیم؛ البته فقط یک کشاورز با پروژه همراه شد. تنها چیزی که از آن همکاری به‌جا مانده بود، آشنایی آن کشاورز و خانواده‌اش با چند تکنیک از روش‌های اجرایی کشاورزی پایدار بود.

حالا می‌خواستیم ادامهٔ پروژهٔ سال گذشته را پی بگیریم و پروژهٔ دیگری را هم با موضوع «توان‌افزایی زنان» شروع کنیم. آشنایی با اهالی را از خانواده‌ای شروع کردیم که سال گذشته در پروژه همکاری داشتند. می‌گفتند: «فقط آن شیشه[1] یادمان می‌آید که می‌گفتند موجودات ریز مفید[2] دارد. آن شیشه را از بین چندتای دیگر که خانم مهندس‌ها معرفی کردند، انتخاب کردیم و خریدیم و موقع نشاکاریِ گوجه‌فرنگی استفاده کردیم گوجه‌های‌مان خوب گرفت. نشای خشک کمتری داشتیم. یک کیسه هم از کود شیمیایی کمتر مصرف کردیم. اگر امسال هم بتوانیم آن‌ها را پیدا کنیم، می‌خریم و استفاده خواهیم کرد.»

اجرای تکنیک تقویم فصلی توسط اهالی

عکاس آیلار شبگیری

فصل کاشت نزدیک بود. پروژهٔ کشاورزی پایدار را با مردان روستا شروع کردیم. با آن‌ها آشنا شدیم. حرف‌های آن‌ها را شنیدیم. می‌خواستیم از روستا برای ما بگویند، نقشهٔ اجتماعی روستا را بکشند و زمان فعالیت‌های خود را با تقویم فصلی برای ما تشریح کنند. اکثراً امکانات پرهزینه و دور از دسترس می‌خواستند تا روش‌های مدرن و بسیار متفاوتی را اجرا کنند؛ روش‌هایی که با نوع روش کاشت خودشان بسیار متفاوت است. این روش‌ها را در فیلم‌ها و مکان‌های بسیار پیشرفته دیده و شنیده بودند و با

با استفاده از ساده‌ترین ابزار دم دست و با شروع کردن از یک نقطهٔ محله، تحلیل‌گران محلی به ترسیم نقشهٔ محیط خود می‌پردازند. با اضافه کردن جنبه‌های گوناگون، نقشه به تدریج شکل گرفته و کامل‌تر می‌شود. نقشه می‌تواند در زمان و مکان‌های مختلف در معرض جمع‌های محلی قرار گیرد و جزئیات و تحلیل‌هایی به آن اضافه شود، تا جایی که یک تصویر کلی و نسبتاً جامع از محیط زندگی اجتماعی آن جامعه محلی به دست آید، به ویژه نقاطی که دیده نشده بودند، نقاط خاص، حساس، مهم، مسأله‌دار و تأثیرگذار (به ویژه در رابطه با موضوع کار)، و موقعیت امکانات و منابع. اگر خوب تسهیل‌گری شود، نقشهٔ اجتماعی فرصت خوبی برای جلب مشارکت همه است؛ چون نقشه به همه مربوط است و هیچ کس نمی‌تواند خرده بگیرد که کار به او مربوط نمی‌شود. نقشهٔ محل، آن هم به شکل ساده و غیر مهندسی، برای همه مأنوس است؛ حتی افراد کم‌سواد و در حاشیه مانده. ضمناً نقشه فرصت خوبی برای انتقال ابتکار عمل به خود مردم است. تسهیل‌گر می‌تواند به تدریج عقب بکشد و کار را واگذار کند. متناسب با موضوع مورد بررسی، می‌توان لایه‌های مختلفی را به تحلیلِ نقشه اضافه کرد.

امکانات موجود، آن را دست‌نیافتنی می‌دیدند. با همراهی اهالی، نقشهٔ راهِ اجرای طرح در روستا آماده شد. حس خوبی داشتیم از اینکه به‌خوبی با امکانات موجودشان توانستند راهکارهای کاربردی‌تری برای کاهش مصرف نهاده‌های کشاورزی ارائه دهند. همین راهکارها را در زمین‌های خودشان اجرا کردند.

کمی از شروع کارمان در روستا گذشت و به‌نظرمان هر دو طرح با اهالی روستا خوب پیش رفته است.گروه‌های داوطلب بسیار مشتاق بودند. این گروه‌ها تعدادی از مردان، زنان و حتی کودکان ساکن روستا بودند. ما هم تمام تلاش‌مان این بود که پروژه را خودِ اهالی با تلفیق تجربیات بومی و تکنولوژی انجام دهند. تا اینجای کار با تمام سختی‌هایی که در همراه‌کردن و جلب مشارکت اهالی بود، کار را پیش بردیم. گروه‌هایی از خانواده‌های روستا با ما همراه بودند؛ اما سمت دیگر ماجرا نگران هستند که متشکل از کارشناسان اجرایی و بعضاً محققان بخش کشاورزی بود. می‌گفتند: «نمی‌شود. نمی‌توانید. با این جزئیات و سرعت کمِ پیشرفتِ اصلاحات‌تان در این روستا اتفاقی نخواهد افتاد. خودتان باید دست‌به‌کار شوید. پول بدهید. امکانات را از هر کجا که می‌شود، برای آن‌ها فراهم کنید تا بهترین الگوی کار کشاورزی پایدارِ منطقه را در این روستا ایجاد کنید!» نگران هستیم؛ زیرا از سال گذشته و تجربهٔ اجرای طرح «کشاورزی پایدار» و اثرات برجای‌مانده‌اش، به‌نظر می‌رسد که فقط آن قسمتی از طرح پایدار می‌ماند که کشاورز داوطلب را دخیل کند و با درنظرگرفتن امکانات و انتخاب او انجام شود. به همین دلیل تصمیم گرفتیم روندی را پیگیری کنیم که خود اهالی آن را پیش برده بودند. تصمیم گرفتیم به آن ایمان داشته باشیم و بدون نگرانی، صبر کنیم تا خودشان پیش‌برندهٔ اصلی برنامه‌های اجرایی باشند. برای کار با خانم‌ها آماده شدیم. قرار بود ما صندوق اعتبارات خُردی برای زنان روستا با موجودی خودشان ایجاد کنیم تا به‌کمک آن، بتوانند راهکارهای مدیریت منابع و حفاظت از محیط‌زیست را به منبع درآمد تبدیل کنند و بدین ترتیب به معیشت خانواده کمک کنند. دنبال راه‌حل‌های درست با پیشنهاد خود زنان روستا بودیم که با وجودِ داشته‌های اندک‌مان و زمان اندکی که در اختیار داشتیم، کار دشواری به نظر می‌رسید. جلسهٔ اول حدود هفت نفر آمدند. اکثراً جوان بودند و زیر چهل سال سن داشتند. می‌گفتند: «ما وام می‌خواهیم تا مردهای‌مان با آن گاوداری بسازند.» می‌گفتند: «زیر صد میلیون تومان به کارمان

تقویم فصلی ابزاری است برای تحلیل وضعیت موضوعات مختلف در طول یک سال و تحلیل تغییرات فصلی در معیشت و فعالیت‌های معیشتی. تحلیل‌گران می‌توانند سال را به هر نحوی که برای خودشان معتبر است تقسیم (ماه، فصل، ...) و تقویم‌شان را از هر کجای سال که می‌خواهند آغاز کنند. سپس تمامی فعالیت‌هایی را که در مقاطع مختلف سال برای تأمین معیشت خود و خانواده‌شان انجام می‌دهند ذیل هر مقطع (ماه/هفته/فصل) نشان می‌دهند. فعالیت‌ها را می‌توانند به هر مقدار که لازم باشد جزئی و به واسطه علامت‌گذاری یا قرار دادن‌شان در ردیف‌های زیر هم از هم تفکیک کنند. علاوه بر فعالیت‌های معیشتی، دیگر مقوله‌هایی که در طول سال متغیر هستند مثل درآمد، هزینه، بیماری، بارندگی، کمبود آب، حجم کار (حتی به تفکیک افرادی که کارها را انجام می‌دهند) و ... نیز می‌توانند به فراخور موضوع مورد تحلیل روی تقویم منعکس شوند.

نمی‌آید»، «ما فقط در کشاورزی و دامداری به شوهران‌مان کمک می‌کنیم»؛ اما یکی‌دو نفر از آن‌ها گفتند: «پول می‌خواهیم برای خودمان طلا بخریم. گوشی‌های لمسی بخریم.»

در جلسه‌های بعد، به‌جز یکی‌دو نفر، از بقیهٔ آن‌ها خبری نیست. مشکل را جویا شدیم. منزل به منزل رفتیم. از معتمدهای روستا پرسیدیم. فهمیدیم که آقایان اجازه نداده‌اند. گفته بودند: «اگر وامی هست، خودمان می‌گیریم» و «نمی‌خواهیم همسران‌مان در کلاس‌ها شرکت کنند». اما خانم‌ها می‌خواستند در جلسات حضور داشته باشند: «حتی اگر وام صد میلیون تومانی هم نداشته باشند»! حل این مشکل چند ماهی طول کشید. می‌خواستیم برخی از خانم‌های جمعِ اول را ببینیم و علت نیامدن‌شان را جویا شویم؛ ولی با وجود چند بار تلاش متأسفانه موفق نشدیم. از همسایه‌های‌شان شنیدیم که از ترس همسران خود در کلاس‌ها حاضر نشده‌اند. حتی اجازه نداشتند با تیم ما حرف بزنند. این موضوع ما را بر آن داشت تا دوباره با آقایان نشستی داشته باشیم. نگرانی‌های آن‌ها در این نشست آشکارتر شد. با مشورتِ آن‌ها راه‌هایی برای رفع این نگرانی‌ها یافتیم. از طرف دیگر، خانم‌ها نیز با خانواده‌های خود صحبت کرده بودند و تلاش می‌کردند آن‌ها را راضی کنند. نهایتاً موفق شدند تا برای حضور در نشست‌های گروهی برنامه‌ریزی کنند. با پیگیری ما و حل موانع‌شان با کمک خود خانم‌ها، جمع‌شان مثل روز اول می‌شود؛ حتی با تعدادی بیشتر از آن. باز هم تعداد، از نظر کارشناسان کم است و مشارکت دشوار.

بعد از آنکه خانم‌ها در خانه‌های‌شان برای تشکیل جمع بانوان اصرار کردند و گفتند که می‌خواهند صندوق پس‌انداز خودشان را در روستا داشته باشند، آقایان لب به سخن گشودند. گفتند: «ما حریف خانم‌ها نمی‌شویم.» چند روز بعد مشخص می‌شود که آقایان هم می‌خواهند به‌غیر از کشاورزی پایدار، آموزش‌هایی هم دربارهٔ مباحث معیشت سبز ببینند. جالب است؛ زیرا تا چندوقت پیش می‌گفتند: «امکان ندارد ما کار دیگری در روستا آغاز کنیم»، «کار ما کشاورزی و گاوداری است»، «خانم‌ها باید کمک ما در کار کشاورزی باشند»، «آن‌ها وقت اضافه برای خیاطی و کارهای وقت‌تلف‌کن دیگر ندارند». چقدر خوب که از زبان مردان شنیدیم می‌خواهند برای حفاظت از روستا و منابع طبیعی خود، فراتر از کشاورزی پایدار هم کاری انجام دهند. تصمیم گرفتیم علاوه‌بر کلاس‌های آموزشی کشاورزی پایدار، کارگاه‌های معیشت‌های سبز را نیز در جمع آقایان برگزار کنیم. حتی چند کارگاه‌آموزشی مشترک هم به‌صورت خانوادگی، بین خانم‌ها و آقایان برگزار کردیم.

خانم‌ها چند ماهی می‌شد که صندوق اعتبارات خرد روستای خود را تشکیل داده بودند. هرکدام از اعضا اولین وام صندوق را به مبلغ پانصدهزار تومان دریافت کرده و کاری را شروع کردند. همسران آن‌ها بسیار همراه بودند و کمک می‌کردند. می‌گفتند: «نمی‌شود ما آقایان هم برای خودمان صندوق داشته باشیم؟» به‌نظر نمی‌رسید که از درآمد کار ناراضی باشند. بحث «کار خانوادگی» در جمع خاندان‌های روستا داغ بود. پروژهٔ این سال روبه اتمام بود. دیدن این شوقِ خانواده‌های کوچک این روستای کم‌جمعیت، سبب شد تلاش کنیم طرح «معیشت مکمل سازگار با محیط زیست» را هم در همان روستا آغاز کنیم.

تلاش‌های ما نتیجه داد. طرح «معیشت مکمل سازگار با محیط زیست» را در همان روستا شروع کردیم. گروه‌های خانوادگی تشکیل شدند. آقایان نیز تمایل داشتند کارگاه‌های کوچکی کنار کار کشاورزی‌شان ایجاد کنند. تعداد اعضای گروه‌های مختلف از دو نفر تا هفت نفر بود. تعدادی از گروه‌ها خانواده‌هایی بودند که کمتر در کارگاه‌ها شرکت می‌کردند. کارهای جدید با حداقل امکانات موجود شروع شدند. سرمایهٔ کارگاه‌ها از طریق وام‌های صندوق زنان و پس‌انداز و فروش محصولات کشاورزی فراهم شده بود. کارهای کوچک دیگری در بیشتر خانه‌های روستا شکل گرفته بود. بیشتر خانواده‌های داوطلب از فضاهایی استفاده کردند که برای‌شان کاربرد کمتری داشت.

بررسی و تکمیل نقشه منابع روستا
توسط ریش سفیدان

عکاس آیلار شبگیری

اکنون دو سال است که از شروع کار مشارکتی در این روستای کم‌جمعیت می‌گذرد و این کار همچنان ادامه دارد. دنیای همکاری‌های‌شان نیز در آن روستای کوچک در حال بزرگ و بزرگ‌ترشدن است. بافت قدیمی روستا با ایده‌های نو و خلاقانهٔ اهالی، حال‌وهوای متفاوتی به خود گرفته است.

اما ما، با آنچه از مشارکت با اهالی آموخته‌ایم، به این می‌اندیشیم که اگر «نمی‌توانید» یا «در این روستا امکان ندارد» را باور می‌کردیم، آیا می‌توانستیم شاهدِ این حجم از همکاری اعضای خانواده باشیم؟ آیا می‌توانستیم جریان‌های فعال کارآفرینی خانواده‌ها را با این اهداف بزرگ نظاره کنیم؟ آیا می‌توانستیم ببینیم که اهالی می‌توانند از امکانات اندکِ موجود در روستا استفاده کنند و بستری برای معیشت سبز ایجاد کنند؟ آیا می‌توانستیم نظاره‌گرِ دغدغهٔ کودکان در شناخت و حفاظت از تالاب‌های اطراف‌شان باشیم؟

شاید مشاهداتِ اکنون ما از فعالیت‌ها و مشارکت‌های این روستا مانند کوهی یخی باشد که بخش ناچیزی از آن روی سطح آب دیده می‌شود و بخش بزرگ‌ترِ آن در دل اقیانوس است. ما که پستی‌ها و بلندی‌های این مسیر را همراه خانواده‌ها دیده‌ایم و با تمام وجود حس کرده‌ایم، معتقدیم این می‌تواندآغاز جریانی بزرگ باشد.

۱. کود بیولوژیک

۲. باکتری‌های Citrobacter amalonaticus, Bacillus sp., Bacillus subtilis تثبیت‌کننده، ازت و حل‌کنندهٔ فسفات هستند که توانایی تأمین همزمان ازت و فسفر را برای گیاه دارند.

آب در کوزه و...

لیلا وجدان قره‌باغ

روستاهای
آباجالوی سفلی
تازه‌کند
قرابقلو

در طول سال‌های فعالیت‌های اجرایی در روستا در بسیاری از مواقع، ما بیرونی‌ها بودیم که سعی می‌کردیم با الهام از دانسته‌های خود بستری فراهم کنیم تا بسته‌های به‌روز کشاورزی را در اختیار کشاورزان قرار دهیم. غافل از آنکه کشاورزان در بیشتر اوقات پذیرندهٔ این بسته‌ها نیستند؛ مگر آنکه مشکلی از مشکلات‌شان را حل کند. کار با کشاورزان برای محصول گندم، تجربهٔ دیگری را برای‌مان رقم زد؛ تجربه‌ای که موجب شد بیشتر دقت کنیم به فعالیت‌هایی که کشاورزان در این حوزه بر اساس تجربیات چندسالهٔ خود انجام می‌دهند. چه بسا بتوان راه‌حل بسیاری از مشکلات‌شان را از میان همان فعالیت‌ها به‌دست آورد.

در یکی از جلسات، کشاورزان از مشکلات مربوط به زمانِ «داشت» گندم صحبت می‌کردند. در بهار، گندم تا ارتفاع بیش از ۵۰ سانتی‌متر رشد می‌کند و به همین دلیل نمی‌توان وارد مزرعه شد. همین موضوع باعث می‌شود که کشاورزان برای انجام محلول‌پاشی در مزرعه با مشکل مواجه شوند و از آن اجتناب کنند. بنابراین در اکثر اوقات، مواد غذایی و کودها را به روش‌های دیگری، از جمله آبیاری، به محصول می‌رسانند[1]. در روش کشت نواری[2] هم که در منطقه مرسوم است، کشاورزان برای سم‌پاشیِ علف‌های هرز با مشکل مواجه بودند؛ چراکه ورود به مزرعه باعث می‌شد محصول‌ها له شوند.

بازدیدهای دوره‌ای کشاورزان از مزارع هم و ارزشیابی‌شان از روش کشت

عکاس: لیلا وجدان قره‌باغ

بعد از یک سالی که بارها این مشکلات را از زبان کشاورزان می‌شنیدیم، با کمی تأمل در روش‌های کشت مرسوم در منطقه، متوجه شدیم کشاورزان در کشت برخی از محصولات از روش کشت روی پشته[۳] بهره می‌برند. با خود فکر کردیم اگر بشود این روش کشت برای گندم نیز به‌کار گرفته شود، شاید بتوان مشکلِ محلول‌پاشی کشاورزان را حل کرد؛ ولی استفاده از آن در کشت گندم میان کشاورزان مرسوم نبود. با کشاورزان صحبت کردیم و گفتیم: «شما محصولاتی مثل گوجه‌فرنگی و آفتابگردان را روی پشته کشت می‌کنید. به نظرتان می‌شود گندم را نیز این‌گونه کشت کرد؟» آن‌ها پاسخ دادند: «شاید بشود ولی تاکنون امتحان نکرده‌ایم. آیا در جای دیگری گندم را با این روش کشت می‌کنند؟»

تصمیم گرفتیم که دربارهٔ روش کشت روی پشته بیشتر تحقیق کنیم. متوجه شدیم که در استان گلستان این نوع روش کشت در حال اجرا است و نتایج خوبی به‌همراه داشته است. با پیگیری‌هایی که انجام دادیم، توانستیم با کارشناسی ارتباط برقرار کنیم که در اجرای روش کشت روی پشته در آن استان حضور داشت. اطلاعاتی از او کسب کردیم و آن‌ها را در اختیار کشاورزان قرار دادیم تا اگر برای‌شان مقبول بود، بتوانند به‌عنوان راه‌حلی برای رفع مشکل‌شان آزمایش کنند. در نهایت آن‌ها تصمیم گرفتند این راه‌حل را امتحان کنند.

با اینکه با کشاورزان صحبت کرده بودیم که روش کشت روی پشته ممکن است راه‌حل مناسبی باشد، در اجرای این روش با مشکلات گوناگونی مواجه بودیم. از جمله اینکه دستگاه مخصوص برای پیاده‌سازی آن در منطقه وجود نداشت. بنابراین، سراغ کسی رفتیم که تنها دستگاه شیپر[۴] منطقه را داشت. با صحبت‌هایی که با صاحب دستگاه کردیم، متوجه شدیم از نظر او هم این طرح می‌تواند موفقیت‌آمیز باشد اما به‌دلیل مسافت طولانی، او فرصت کافی را برای حمل دستگاه تا مکانِ درخواستیِ ما ندارد. در نهایت به این نتیجه رسیدیم که مشکل را با خود کشاورزان در میان بگذاریم و از هم‌فکری و ظرفیت‌های خودشان کمک بگیریم.

نشستی ترتیب دادیم از کشاورزانی که تمایل به کشت گندم به‌صورت روی پشته داشتند و آن‌هایی که صاحب برخی ادوات کشاورزی بودند و تجربه و مهارت کافی در مکانیزاسیون داشتند. در آن جلسه موضوع را مطرح کردیم. با صحبت‌هایی که گفته و شنیده شد، در نهایت کشاورزان گفتند که سیستم کشت روی پشته، به‌دلیل نبودنِ دستگاه مخصوصش اجرایی نیست ولی پیشنهاد دادند روش کشت فارویی[۵] را به‌صورت آزمایشی پیاده کنند؛ روشی که شباهت‌هایی به روش کشت روی پشته دارد. برای اجرای آن راه‌حل‌هایی نیز دادند. از جمله اینکه سه نوع روش برای استفاده از برخی دستگاه‌های موجود در منطقه پیشنهاد کردند و ما می‌توانستیم تا حدودی با آن دستگاه‌ها پشتهٔ دلخواه را در داخل مزرعه ایجاد کنیم.

در این بین، یکی از کشاورزان که به‌عنوان متخصصِ مکانیزاسیون در این جلسه حضور داشت، گفت: «در شرایط معمول که گندم را به‌صورت نواری کشت می‌کنم، مجبورم زمین را به‌حالت غرقابی آبیاری کنم. طول مزرعهٔ من زیاد است و این کار باعث می‌شود آب به انتها نرسد و محصول رشد یکدستی نداشته باشد. روش کشت فارویی موجب می‌شود تا من مزرعه‌ام را به‌راحتی آبیاری کنم و دوست دارم آن را امتحان کنم.»

در طول فصل بارها به‌همراه کشاورزان که حالا دیگر با هم گروهی تشکیل داده بودند، به مزارع آزمایشی سر زدیم که با این روش کشت می‌شدند. هر بار شاهد بودیم که کشاورزان دربارهٔ روش کشت جدید گفت‌وگو می‌کردند و آن را ارزشیابی می‌کردند. مثلاً در یکی از این بازدیدها یکی از کشاورزان گفت: «رشد گیاه روی پشته‌ها در مقایسه با روش قبلی قوی‌تر است. شاید به این دلیل باشد که ریشهٔ گیاه داخل آب به‌صورت غرقاب قرار نمی‌گیرد و حالت خفگی را ندارد. روش درستی است ولی باید دستگاه مخصوص این کار را داشته باشیم.»

پس از آن تجربه همواره تلاش کردیم تا بستر تحلیل و ارزیابی را برای کشاورزان فراهم آوریم و با اتکا به توانایی‌ها و ظرفیت‌های آن‌ها برای رفع مشکلات‌شان قدمی برداریم.

---

۱. این در صورتی است که استفاده از مواد غذایی به‌صورت محلول و تغذیهٔ برگی می‌توانست باعث صرفه‌جویی در میزان کود مصرفی شود.

۲. در کشت نواری، اگر زمین شیب مناسب داشته باشد، کاشت با ماشین‌های بذرکار صورت می‌گیرد و زمین در قطعات بزرگ آبیاری می‌شوند ولی اگر شیب نامناسب باشد، با ایجاد مرزهای متعدد آن را می‌توان کرتی کرد.

۳. در این روش گیاه روی پشته‌هایی کشت می‌شود به عرض ۴۵ تا ۷۰ سانتی‌متر. عرضِ جوی‌چه‌ها ۲۵ تا ۳۰ سانتی‌متر و عمق آن‌ها ۱۲ تا ۲۰ سانتی‌متر است و آب داخل آن‌ها هدایت می‌شود.

۴. شیپر نام دستگاهی است که در مزارعِ توتون یا چغندرقند استفاده می‌شود و روی پشته‌ای را که از قبل ایجاد شده، صاف می‌کند. کشاورزان محلی به آن شیپر یا اتو نیز می‌گویند.

۵. در روش فارویی ابتدا بذر در سطح مزرعه کشت شده و سپس با دستگاه فاروئر جوی و پشته ایجاد می‌شود.

همراهی داوطلبانه

روستای تازه‌کند
لطیف حقی

سال ۱۳۹۶ از مزرعهٔ گوجه‌فرنگی آقای مشهدحسینی، کشاورز مرجع روستای خنجرقشلاق[1]، بازدید کردیم. زمینی که او برای زراعت گوجه‌فرنگی انتخاب کرده بود، اجاره‌ای بود و آن را از آقای پورمقدم اجاره کرده بود.

در چند بار رفت‌وآمدی که به مزرعهٔ آقای مشهدحسینی داشتیم، زمان‌هایی بودند که با آقای پورمقدم نیز هم‌صحبت می‌شدیم؛ صحبت‌های خودمانی، از جنس اینکه روزگار را چگونه می‌گذرانید و در کشاورزی چه تجاربی دارید. او از تجاربش حرف می‌زد و ما هم گوش می‌دادیم. در یکی از گفت‌وگوها گفت: «در گذشته قصد داشتم کارهایی برای کشاورزی و دامداری انجام دهم ولی با سنگ‌اندازی‌هایی روبه‌رو شدم و به همین دلیل دل خوشی از ادارات دولتی ندارم.» با اینکه این حرف را شنیده بودیم، برای یکی از بازدیدهایی که کارفرما و ناظر قرار بود حضور داشته باشند، مزرعهٔ آقای مشهدحسینی را در نظر گرفتیم. این مزرعه گزینهٔ مناسبی بود چون در آن از فن‌آوری جدید برای کشت گوجه‌فرنگی استفاده شده بود و نتیجهٔ خوبی هم گرفته بودیم. برای این بازدید هم مانند بازدیدهای گذشته از آقای مشهدحسینی اجازه گرفتیم. با اینکه قبلاً سابقه نداشت که از کسی به‌غیر از کشاورز مرجع اجازه بگیریم، این بار حواس‌مان بود که به‌خاطر حساسیت‌های آقای پورمقدم از او هم اجازه بگیریم. همان طور که انتظارش را داشتیم، آقای پورمقدم قبول نکرد فردی از ارگان دولتی در زمینی حضور پیدا کند که اجاره داده بود. بنابراین با وجود اینکه این بازدید برای‌مان اهمیت زیادی داشت، آن را لغو کردیم.

در دیدارهای بعد فهمیدیم که آقای پورمقدم این کار ما را پسندیده است. بعد از این ماجرا، او مرتب به شرکت ما سر می‌زد و تماس تلفنی با هم داشتیم. در یکی از این رفت‌وآمدها گفت تصمیم دارد در سال زراعی جدید گندم بکارد و از ما خواست که در این کار او را همراهی کنیم. به این ترتیب بود که آقای پورمقدم داوطلبانه مسیر پیوستن به پروژهٔ کشاورزی پایدار را پیمود. در بحث توسعهٔ مشارکتی فن‌آوری از بین روش‌های پیشنهادشده، روش کاشت روی بستر یا پشته‌های[۲] بلند را انتخاب کرد تا به مشکلاتش در کشت گندم و همچنین کمبود آب چاهش پاسخ دهد.

در نشست‌های بعدی که به درخواست خود او تشکیل داده بودیم، دفترچه‌ای نشان‌مان داد که همگی از دیدن آن ذوق‌زده شدیم. در آن دفترچه شکل مزرعه را با توجه به روش پیشنهادی و با حوصلهٔ تمام دفترچه طراحی کرده بود. تقسیم‌بندی زمین برای شیوهٔ کشت را نیز نشان داده بود. حتی محل قراردادن سیفون‌های انتقال آب از نهر اصلی به انهار فرعی را در آن آورده بود. حالا از ما دربارهٔ جزئیات کار نظر می‌خواست. رفتار او باز هم یادآور شد که اگر فرصت تحلیل، انتخاب و آزمایش را به کشاورزان بدهیم، آن‌ها از عهده‌اش برمی‌آیند. او از مزرعه و کار خودش عکس می‌گرفت، مراحل کار را مستند می‌کرد و برای ما می‌فرستاد. حتی در مرحلهٔ پایش و ارزشیابی کار هم همواره حضور فعال داشت.

این تجربه برای ما نمونه‌ای از کاری بود که در آن همراهی داوطلبانه و درخواست از سوی کشاورز اتفاق افتاد. تعامل بین‌مان با اهمیت‌دادن به نظرات و عقاید کشاورز و گوش‌دادن به حرف‌هایش شروع شد و به برنامه‌ریزی و اجرای کار فنی کشاورزی با حضور کشاورز، تسهیل‌گر و کارشناس فنی منجر شد.

۱. از روستاهای شهرستان ارومیه و در هشت‌کیلومتری جادهٔ ارومیه‌مهاباد است.

۲. این روش با استفاده از بذرکارهای مجهز به فاروئر که دارای بیلچه‌های احداث فارو در جلوی لوله‌های سقوط بذر هستند صورت می‌گیرد. این دستگاه‌ها، عموماً مجهز به قسمت اتویی جهت شکل دادن به فاروهای ایجاد شده و کوبیدن کف جوی به منظور افزایش نفوذ سطحی و جانبی و کاهش نفوذ عمودی آب می‌باشند. در این روش هدایت آب در سطح مزرعه درون جویچه‌های ایجاد شده به سهولت انجام می‌شود و رطوبت به صورت نشتی به محل استقرار بذور نفوذ می‌کند. به طور متداول در دستگاه‌های موجود، کشت روی پشته به صورت ۳ یا ۴ ردیفه انجام می‌گیرد و فاصله جویچه‌ها بسته به تعداد خطوط روی پشته از ۵۰ تا ۶۰ سانتی متر متغیر است. (برگرفته از کتاب راهنمای گندم «آماده سازی زمین و کاشت» جلد اول صفحه ۱۳)

ارزشیابی کاشت روی بسترهای بلند گندم با مشارکت فعال آقای پورمقدم

عکاس: لیلا وجدان قره‌باغ

آقای پورمقدم، شکل مزرعه را، با توجه به روش پیشنهادی با حوصله تمام طراحی کرده بود

عکاس: لیلا وجدان قره‌باغ

بر اساس شرح خدمات پروژهٔ کشاورزی پایدار، هر شرکت فعال در پروژه می‌بایستی با تعداد ۲۵ نفر از کشاورزان داوطلب هر روستا کار می‌کرد. این کار به صورت مشخص انجام تکنیک‌هایی برای مدیریت آب، کود و سموم شیمیایی در داخل مزارع‌شان بود. به این ۲۵ نفر، در شرح خدمات و پروژه، اصطلاحاً کشاورز مرجع گفته می‌شد. در نگاه مشارکتی به پروژه و فعالیت‌های میدانی، کشاورز مرجع الزاماً کشاورز دارای امکانات و توان برای به کار بستن بسته‌های ترویج شده نیست، بلکه ترجیحاً کشاورزی است که داوطلب آزمودن ایدهٔ جدید است و ضمناً شرایطش به شرایط اغلب کشاورزان منطقه شباهت قابل توجهی دارد، تا عملکردش به معنای واقعی قابلیت ارجاع را داشته باشد.

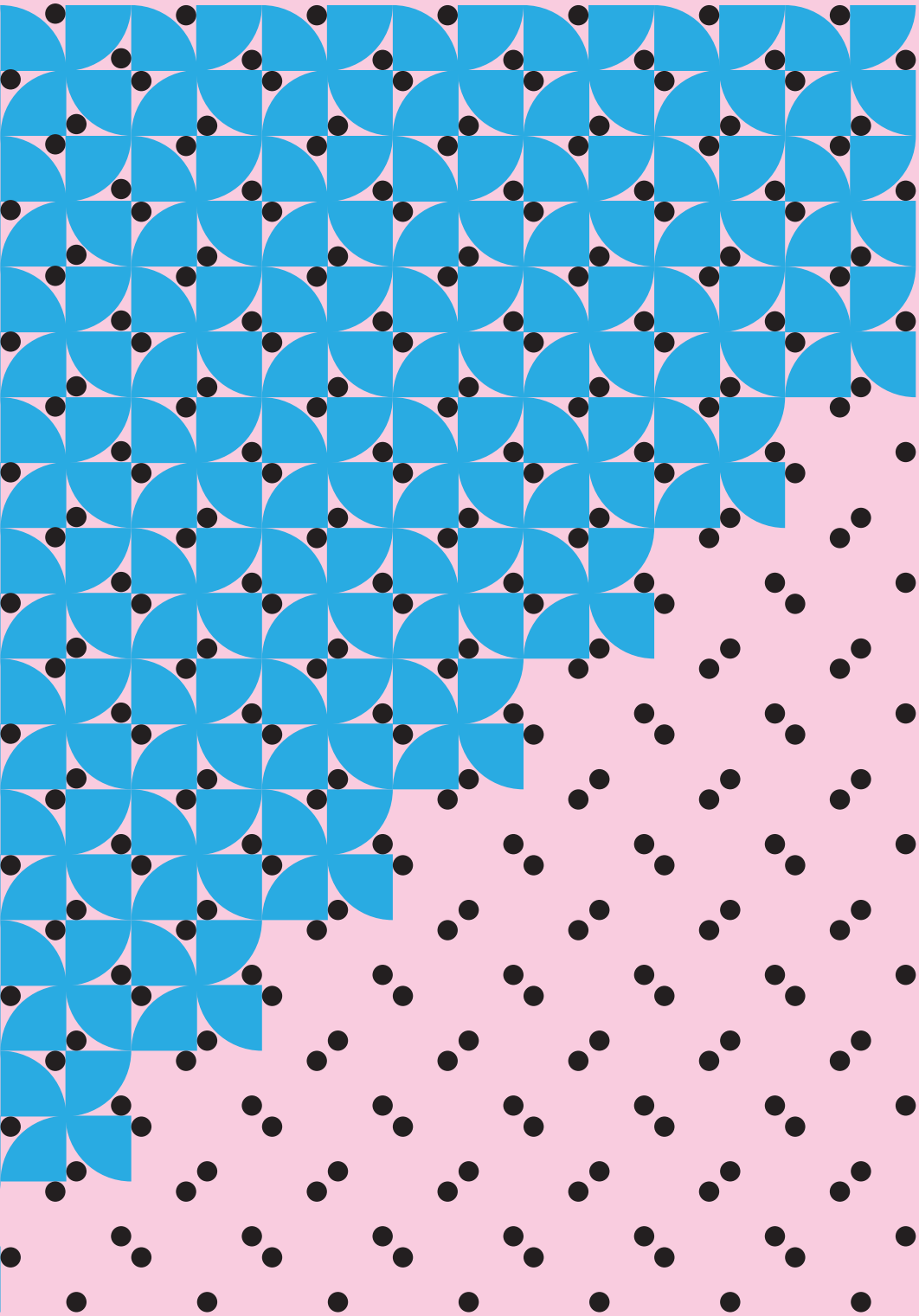

نگرشی نو بر پیرامون‌مان

تعامل با جامعهٔ محلی و کارکردن در بستر پیچیده و متنوع آن‌ها، برای‌مان فرصتی فراهم کرد تا تحولی اساسی در رویکردمان ایجاد کنیم و از طریق آن آموخته‌های جدیدی در کارمان نهادینه کنیم و یاد بگیریم اولویت با کشاورز است. در واقع فهمیدیم که کار در جامعهٔ محلی و در جمع خودمان نباید یک‌طرفه باشد و باید صدای همهٔ طرف‌های موضوع را بشنویم. این تحول سبب شد سعی کنیم از رقابت سالم به رفاقت تغییر رویه دهیم. همچنین در جریان کار، با شکافی جدی در ارتباط برقرارکردن بازیگران طرح با هم مواجه شدیم. برای پرکردن این شکاف، احساس نیاز کردیم که بازیگران به هم نزدیک‌تر شوند. بنابراین از ابزارهای مشارکتی به‌عنوان زبانی مشترک، گویا و همه‌فهم یاری جستیم. با به‌کارگیری این روش، شاهد درک متقابل بین همهٔ بازیگران بودیم.

لایروبی لازم بود

چیکو امینی

طی دوران تحصیل و سال‌هایی که با سازمان‌ها، ارگان‌ها و ادارات در ارتباط بودم، جوری تربیت شده بودم که انگار همیشه حرف منِ کارشناس یا تحصیل‌کرده نسبت‌به کشاورز و جامعهٔ محلی برتری دارد؛ چون من می‌دانم و برای قانع‌کردن آن‌ها توجیه علمی و منطقی دارم. از این رو همیشه نگاهم بالا به پایین بود. دستوراتی هم که از مراکز یا ارگان‌های مرتبط ابلاغ می‌شد، از نظر من کاملاً درست بودند. آن‌ها بالادستیِ من بودند. حتی اگر حرف‌های‌شان برخلاف اعتقاداتم بود، حق اظهار نظر نداشتم.

این وضعیت ادامه داشت تا اینکه برای کاری جدید، وارد شرکتی خصوصی شدم. اولین نشستی که شرکت کردم، تحت‌عنوان تشکل‌های آب‌بران بین شرکت‌های مهاباد و تبریز برگزار شد. در آنجا فیلمی از مشارکت کشاورزان یک روستا در لایروبی کانال انتقال آبی پخش شد که در آن تمام کشاورزان، کانال آب را با بیل لایروبی می‌کردند. این کانال حق‌آبهٔ دو روستا را تأمین می‌کرد. چشمهٔ اصلی آب در روستای بالادست قرار داشت و انتهای مسیر آن، روستای پایین‌دستِ کانال بود. چون روستای بالادست حق‌آبهٔ پایین‌دست را تأمین می‌کرد، توافق کرده بودند که لایروبی کانال را کشاورزان پایین‌دست انجام دهند. تقسیم کار بین اهالی روستای پایین‌دست این‌گونه بود که تعداد روزهای کاری افراد را براساس مساحت مزارع‌شان تعیین می‌کردند. برایم عجیب بود. اعتراض کردم که چرا دولت نباید کاری برای آن‌ها انجام دهد و چرا باید کانال به این بزرگی را خودِ کشاورزان آن هم با بیل لایروبی کنند؟

وقتی اعضای شرکت‌ها دربارهٔ موضوع مشارکت کشاورزان و روستاییان با هم صحبت کردند و فیلم و نحوهٔ پیش‌برد کار با مشارکت کل روستا را تجزیه و تحلیل کردند، قضیه برایم جالب‌تر شد؛ چون متوجه شدم تمام مردم روستا با همکاری همدیگر و بدون رقابت، هدفی مشترک را دنبال می‌کردند. شاید آن هدف در نگاه بیرونی‌ها کوچک به‌نظر می‌رسید اما چون همهٔ مردم در تصمیمات و تقسیم‌کار نقش داشتند و نظرشان مهم بود، بیشتر خودشان را درگیر کار کرده بودند و نوعی از حس تعهد و انگیزه در بین آن‌ها ایجاد شده بود. از آن به بعد، من به دانسته‌های

ابزار مشارکتی مجموعه تکنیک‌ها و ابزارهایی است که به‌وسیلهٔ آن‌ها مردمِ محلی و کشاورزان راحت‌تر و شفاف‌تر می‌توانند حرف‌ها و تحلیل‌های‌شان را بیان کنند. درخت مشکل یکی از این ابزارهاست. درخت مشکل، مانند یک درخت، از سه بخش عمده تشکیل می‌شود: تنهٔ درخت که مشکل یا معضل مورد تحلیل است؛ علت‌ها که همان ریشه‌های درخت هستند؛ و اثرات، که شاخه‌های درخت را تشکیل می‌دهند. هر چه تحلیل، به لایه‌ها و گسترهٔ علت‌ها (ریشه‌ها) و آثار (شاخه‌ها) بیفزاید، ما را بیشتر به ابعاد گوناگون معضل مورد تحلیل از نگاه مردم محلی آگاه و متعاقباً در اندیشیدن به راهکارهای مناسب یاری می‌کند.

خودم و برتری آن‌ها شک کردم. این امر باعث شد دربارهٔ بحث‌های مشارکتی مشتاق‌تر شوم و بیشتر راجع‌به این موضوع پیگیر باشم.

مدتی گذشت و نشستی در شهر تبریز با موضوع تمرین ابزارهای مشارکتی برگزار شد که باعث شد من بیشتر با مفهوم مشارکت و کارهای مشارکتی و اهمیت آن آشنا شوم. در این نشست افراد شرکت‌های درگیر، بدون حس رقابت و با همکاری و هماهنگی در کنار هم، با ابزارها تمرین می‌کردند و صمیمانه به کارِ هم بازخورد می‌دادند و به یکدیگر کمک می‌کردند ایرادات‌شان را برطرف کنند. گوش‌دادن به نظرهای مختلف باعث شد که من تجربه‌های بیشتری کسب کنم و به بعضی از عادت‌ها و سوگیری‌های گذشته‌ام پی ببرم. استفاده از ابزارهای مشارکتی این امکان را فراهم می‌کرد که واقعیت‌ها و سخنان جامعهٔ محلی بهتر بیان شود.

بعد از شناخت این رویکرد و ابزارهای آن، انگار جرقه‌ای درونم به‌وجود آمد که من را به تفکر دربارهٔ افرادی که با آن‌ها در ارتباط بودم، واداشت. از آن به بعد، بیشتر در کارهای گروهی شرکت می‌کردم، بیشتر به حرف‌های اطرافیانم گوش می‌دادم، ارتباط من با بقیهٔ شرکت‌ها و افراد درگیر در کار بیشتر شد و کمک کرد تجربه‌های بیشتری دربارهٔ مشارکت کسب کنم.

در روستا وقتی کارها با مشارکت و نظر همهٔ افراد انجام می‌شد و همه با هم در یک سطح، موضوع یا مشکل را تجزیه و تحلیل می‌کردیم، مسائل خیلی بهتر حل می‌شد. روابطِ بین من و جامعهٔ محلی صمیمی‌تر شد و این باعث می‌شد من به همهٔ حرف‌ها و نظرات آن‌ها گوش دهم و تمام آن‌ها برایم مهم باشند. خیلی از پتانسیل‌های روستا الان به‌عنوان واقعیت‌های محلی برای‌مان معنا و مفهوم دیگری پیدا کرده است؛ معضلاتی که آن‌ها را نمی‌دیدم و به‌نظرم مهم نبودند اما می‌توانستند در حل مشکلات کمک زیادی کنند. این واقعیت‌ها حالا در شناخت بیشتر جامعهٔ محلی، درک بهتر مشکلات آن‌ها و در تصمیم‌گیری‌های ما نقش پررنگی ایفا می‌کنند.

از رقابت تا رفاقت

سونیا روشن‌رو

من و همکارانم در زمستان سال ۱۳۹۳ وارد شرکتی شدیم که اعضای سابق آن در ادارهٔ جهاد کشاورزی استخدام شده بودند و نمی‌توانستند به فعالیت در شرکت‌های خدمات کشاورزی ادامه دهند. بنابراین، پس از آنکه شش ماه از واگذاری پروژهٔ کشاورزی پایدار گذشته بود، فاز اول آن راکد مانده بود. ما هم که تازه‌وارد بودیم، نه از پروژه چیزی می‌دانستیم، نه از تسهیلگری و مشارکت.

اولین باری که در دورهٔ تسهیلگری شرکت کردم، دوره‌ای سه‌روزه در ارومیه در فاز دو بود. مباحث دوره برایم جذاب و عجیب بود، چون بیشتر از آنکه شبیه کارگاهی آموزشی باشد، شبیه دورهمیِ دوستانه و تفریح و بازی بود. فکر می‌کردم این صحبت‌های جذاب و کارهای گروهی، مقدمه‌چینی هدفمندی است برای مطالب و روش‌های جدیدی که باید بدون چون‌وچرا اجرا کرده و به کشاورز القا کنیم. روز آخر دوره متوجه شدم که چه جالب! موضوع کلاس همین مباحث دوستانه بود.

دورهٔ متفاوتی بود؛ تعارفات را کنار می‌گذاشتی و می‌نشستی پای صحبتی دوستانه با رقیبانت در شرکت‌های دیگر. همان رقیبانی که همیشه در کار به‌صورت نامحسوس و حتی گاهی محسوس با هم در مسابقه بودیم. حالا این رقیبان، دوستان خوب و هم‌دردی بودند که همانند من از انعطاف‌ناپذیری روش مرسومِ بالا به پایین[1] گلایه داشتند.

تسهیلگری اولویت را به کشاورز می‌داد و می‌گفت: «آن‌ها چیزهایی می‌دانند که من نمی‌دانم.» با روش قبل متفاوت بود. در روش مرسوم، آموزش از بالا به پایین بود و نظرات و تجربیات پایینی‌ها منعکس نمی‌شد. نتیجه از تجربه مهم‌تر بود و فرایند انجام کاری که از آزمون عملی دانشی

پایش شرکت مجری توسط کشاورزان
با روش‌های مشارکتی

عکاس: قهرمان عبدی

تئوری به‌دست می‌آمد، اهمیتی نداشت. البته ما هنوز اول راه تسهیلگری بودیم و در بسیاری از مواقع رفتارمان به روش مرسوم نزدیک‌تر می‌شد. کار تسهیلگری‌مان تقریباً مقطعی و بسته به نمونه بود. به این صورت که تسهیلگر، یکی از اعضای شرکت بود که تنها در ایام مشخصی حاضر می‌شد و فعالیت‌های لازم را انجام می‌داد و در بقیهٔ روزهای کاری حضور نداشت؛ ایامی همچون روز ورود به جامعهٔ محلی، کارگاه‌های ارزیابی اثربخشی پروژه و دوره‌های تسهیلگری.

دوره‌های تسهیلگری هر چندماه‌یک‌بار تشکیل می‌شد. کم‌کم از ابزارهای تسهیلگری صحبت شد. چند تکنیک را یاد گرفتیم و تمرین کردیم اما این تمرین‌ها در کارگاه آموزشی، با فضای واقعی جامعه کاملاً متفاوت بود.

مدتی بعد از دوره، کارفرما طی نامه‌ای از شرکت خواست که در روستاهای تحت‌پوشش، با کشاورزان نشستی ترتیب دهیم و با استفاده از چند تکنیک تسهیلگری، اثربخشی پروژه را ارزیابی کنیم. چه مصیبتی! اصلاً نمی‌دانستیم از کجا باید شروع کنیم و چه بگوییم.

به تقلید از تیم آموزشِ کارگاه‌ها، مقداری کاغذرنگی و ماژیک و چسب و... تهیه کردیم و به روستا رفتیم. از آنجایی که اسم یکی از تکنیک‌ها درخت مشکل بود، تصورمان این بود که باید دربارهٔ مشکلات جامعهٔ محلی صحبت کنیم و موضوع اصلی را که ارزیابی کارکرد پروژه بود، به‌کل فراموش کردیم. رو به حاضران گفتیم: «می‌خواهیم راجع‌به مشکلات‌تان صحبت کنیم. هر مشکلی از هر نظر در این روستا دارید، بیان کنید.» همهٔ مشکلات بیان‌شده در روستا را به‌عنوان میوه‌های درخت و دلیل‌هایشان را در ریشه‌ها وارد کردیم. سایر تکنیک‌ها نیز همین‌طور ناشیانه و بی‌ربط به موضوع اجرا شد.

گزارش نشست ارزیابی اثربخشی را ارسال کردیم. مطمئنم چون می‌دانستند تازه‌کاریم، از اشتباهات‌مان چشم‌پوشی کردند.

در استفاده از ابزار یا تکنیک درخت مشکل، مشکل مطرح شده در تنه درخت قرار می‌گیرد. در قسمت بالایی که درخت ثمره می‌دهد، اثرات و عواقب رشد مشکل بیان می‌شود. ریشه‌های درخت همان ریشه‌های به وجود آمدن مشکل هستند و تا جایی ریشه‌یابی را ادامه می‌دهیم که همهٔ ابعاد و جزئیات آن مطرح شده و به نتایج ساده و قابل حلی برسد که بتوان با کمک از آن‌ها، تنه درخت مشکل را خشکاند.

پایش مشارکتی در میدان در مهاباد با حضور تیم‌های شهرستان‌های بستان‌آباد، اسکو و میاندوآب

عکاس: قهرمان عبدی

دوره‌های تسهیلگری به‌تدریج مفهوم و رفتاری را نهادینه می‌کرد و مبتنی بر آن به افکارمان نظم و جهت می‌داد. ما را انتقادپذیر و مثبت‌اندیش بار می‌آورد. کسی که منافع و نظرات جمع را محترم می‌داند، دیگران را قضاوت نمی‌کند و مطمئن است که همیشه مطالب بیشتری برای یادگرفتن وجود دارد

دوره‌های تسهیلگری به‌تدریج مفهوم و رفتاری را نهادینه می‌کرد و مبتنی بر آن به افکارمان نظم و جهت می‌داد. ما را انتقادپذیر و مثبت‌اندیش بار می‌آورد. کسی که منافع و نظرات جمع را محترم می‌داند، دیگران را قضاوت نمی‌کند و مطمئن است که همیشه مطالب بیشتری برای یادگرفتن وجود دارد. برای من، تفکرات، اعتقادات و آموخته‌های پیشین در ذهنم، مانند انباری شلوغ و نامرتب پر از کتاب بود. دوره‌های تسهیلگری این انبار را تمیز و قفسه‌بندی کرد. کتاب‌ها را بسته به موضوع و محتوا در جای مخصوص خود قرار داد و در هر دوره به یکی از قفسه‌ها کتابی اضافه کرد. کم‌کم مفاهیم را بهتر متوجه شدم و این آموخته‌ها مبنای رفتارم با کشاورزان، اطرافیان و حتی نزدیکانم شد.

رفته‌رفته روال کارمان تغییر کرد. دیگر لازم نبود نقش بازی کنیم. تکلیف‌مان با خودمان معلوم بود. با کشاورزان دوست بودیم. دوستی‌مان از جنس دوستی‌های قدیمی بود که وقتی کسی چیزی داشت، با بقیه قسمت می‌کرد. ما اطلاعات به‌روز علمی داشتیم و آن‌ها منابع و بستر سنجش این اطلاعات را. با هم تجربه می‌کردیم؛ گاهی در سطح کوچک، گاهی بزرگ. برای‌مان تجربه مهم‌تر از نتیجه بود. زمانی که در کنار تجربه‌اندوزی و کسب اطلاعات جدید، به نتیجهٔ مطلوب می‌رسیدیم، خوشحالی‌مان کامل می‌شد. وقتی هم که نتیجه مطلوب نبود، کسی دیگری را مقصر نمی‌دانست؛ بلکه نواقص را شناسایی می‌کردیم و تجربه‌های‌مان را در اختیار دیگران قرار می‌دادیم. رفتار مشارکتی باعث شد که اشتیاق جامعهٔ محلی برای تجربهٔ کارهای جدید و همراهی با شرکت بیشتر شود.

۱. بالا به پایین: از سوی محققان و کارشناسان به کشاورزان و جامعهٔ محلی القا شود؛ بدون توجه به نظرات، امکانات و محدودیت‌های‌شان.

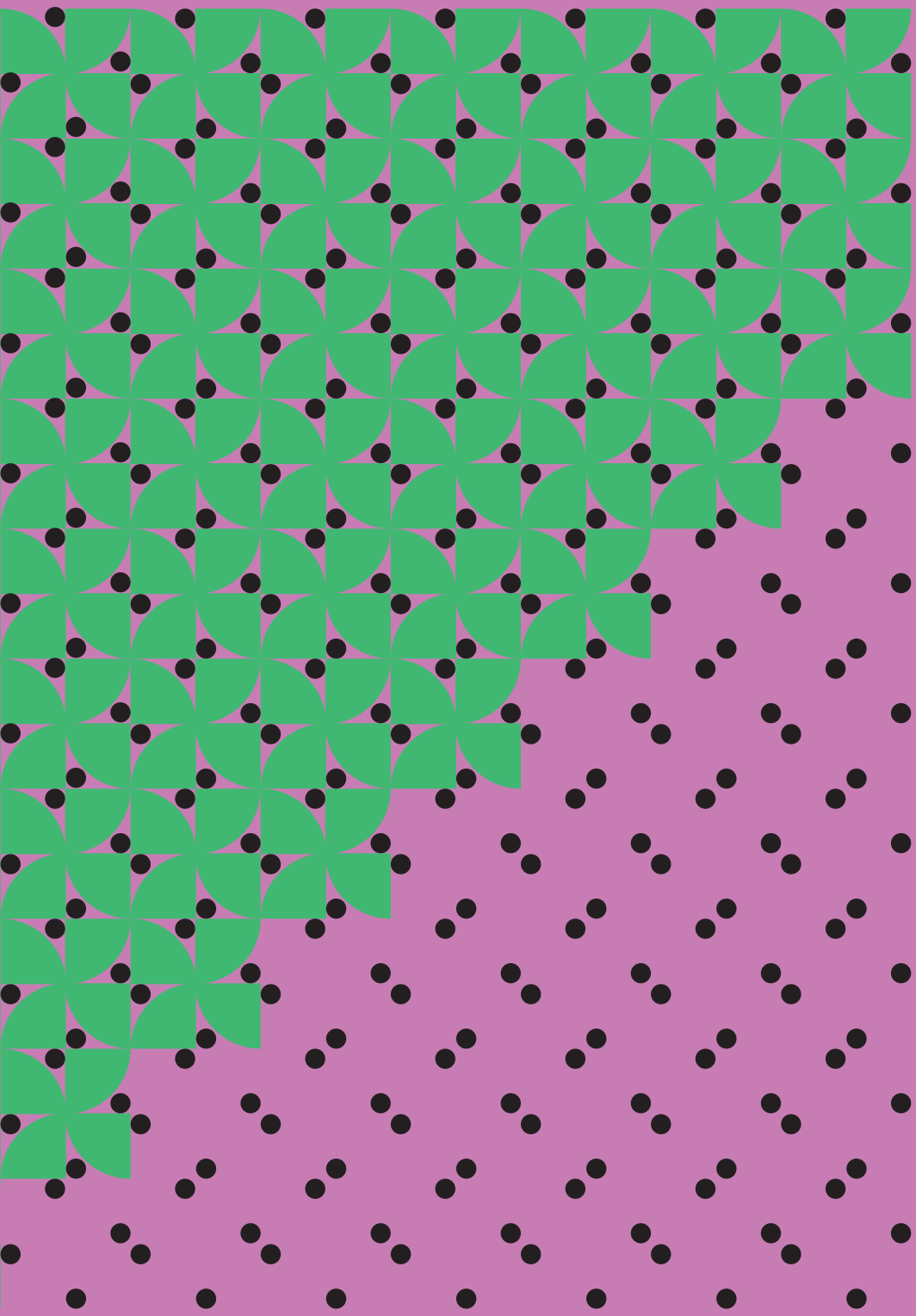

من و کشاورز
قبل و بعدِ مشارکت

امروز که به خاطرات و تجربیات گذشته‌مان نگاه می‌کنیم، متوجه تغییراتی می‌شویم که هم برای خودمان و هم کشاورزان جالب و تأمل‌برانگیز است. این تغییرات در نگرش و رفتار و دانش، در همهٔ مؤلفه‌های مشارکت (من/تسهیل‌گر، کشاورز، تیم شرکت‌های مجری و...) مشهود است. قبل‌ترها، با توجهِ حداقلی به شرایط و امکانات کشاورزان، آن‌ها را به اجرای توصیه‌ها و تکنیک‌های فنی دعوت می‌کردیم؛ اما به‌تدریج و با همسوشدن هرچه بیشتر با رویکرد مشارکتی طرح، سعی کردیم با درنظرگرفتن شرایط و امکانات آن‌ها، اعتماد و مشارکت‌شان را جلب کنیم و راه‌حل‌هایی اجرایی با همکاری خودشان بیابیم.

یاد گرفتیم که نباید به کشاورزان از بالا نگاه کنیم. به تجربیات سالیان دراز کشاورزان احترام بگذاریم و علم و تجربه را در کنار هم ببینیم. در حل مسائل آن‌ها، افسار امور را به خودشان بدهیم تا علم کارشناس و تجربهٔ چندین ساله خود را با هم تلفیق کنند، راه‌حل‌های ممکن را بیازمایند و مناسب‌ترین گزینه را انتخاب کنند.

خود شما بگویید برای چه کاری می‌آیید

روستای بایقوت

سحر اکبرزاده
شیرین عبدالهی

چند ماه بود که با کل تیم به روستا رفت‌وآمد می‌کردیم. با هر چرخی که پیاده و گاهی با ماشین در کوچه‌ها و در راه باغ‌ها می‌زدیم، به شناختی کلی از روستا می‌رسیدیم. اما نیاز داشتیم که از نزدیک‌تر با آن‌ها آشنا شویم. این بار تصمیم گرفتیم به دو گروه تقسیم شویم و به جاهای مختلف برویم. از راننده خواستیم ما را قبل از رسیدن به پل مرکزیِ روستا پیاده کند تا هم مثل بقیهٔ روستاییان پیاده به مقصد رسیده باشیم و هم در طول مسیر با چند نفر احوال‌پرسی کنیم.

جمعی کنار پل روستا نشسته بودند. تیم ما دونفره بود و هر دو هم خانم بودیم. به آن جمع نزدیک شدیم. وقتی سلام دادیم، برخلاف انتظارمان با جوابی کاملاً سرد مواجه شدیم. تا خواستیم خودمان را معرفی کنیم و سر صحبت را باز کنیم، یکی از آقایان گفت: «اینجا زن‌جماعت در کوچه و سر پل نمی‌ایستد تا حرف بزند. اگر کاری دارید، بروید مسجد و از بلندگو دعوت کنید تا بیاییم و حرف بزنید.» در مقابلِ این حرف، چیزی نگفتیم و آرام خداحافظی کردیم.

در رفت‌وآمدهای بعدی به روستا سعی کردیم تا جای ممکن با این آقا روبه‌رو نشویم و در عوض به جمع‌های دیگر می‌رفتیم. در این آمدن‌ها و رفتن‌ها با خیلی از اهالی دیگر روستا آشنا شدیم. تا اینکه روزی، حوالی مسجد بودیم و از جلوی ساختمانی درحال‌ساخت رد می‌شدیم که دوباره همان آقا را دیدیم. مشغول نظارت به ساخت‌وساز بود. سرمان را پایین انداختیم که رد شویم اما شنیدیم که صدایی می‌گفت: «حاج خانم! حاج خانم!» برگشتیم و دیدیم همان شخص، که حالا می‌دانستیم

حاج‌آقا محمدزاده نام دارد، ما را صدا می‌زند. بعد از احوال‌پرسی گفت: «من بعد از آن روز، چند بار شما را دیدم. از چند نفر دربارهٔ شما پرسیدم. چیزهایی دربارهٔ شما و کارتان گفتند؛ اما می‌خواهم خود شما بگویید برای چه کاری می‌آیید.» خودمان و شرکت‌مان را معرفی کردیم. آقای محمدزاده گفت: «درست است. از اهالی روستا هم که پرسیدم، همین توضیح را دادند.» از شنیدن این حرف خوشحال شدیم چراکه توانسته بودیم طی این مدت نظر اهالی را جلب کنیم. اهالی توانسته بودند توضیح خوبی از ما و کارمان به آقای محمدزاده بدهند.

از آن به بعد، صمیمیت آقای محمدزاده با ما بیشتر شد. هر دفعه که ما را می‌دید، با سلام‌وعلیک گرمی ما را به جمع‌شان دعوت می‌کرد. خودش پای ثابت اکثر نشست‌ها بود و از بقیه نیز می‌خواست در جمع‌ها حضور داشته باشند. در تحلیل‌ها و بحث‌ها شرکت می‌کرد و در پروژهٔ برداشت نمونهٔ خاک، اولین نفری بود که داوطلب شد و با ما برای برداشت نمونهٔ خاک همراه شد.

من بعد از آن روز، چند بار شما را دیدم. از چند نفر دربارهٔ شما پرسیدم.
چیزهایی دربارهٔ شما و کارتان گفتند؛ اما می‌خواهم خود شما بگویید برای چه کاری می‌آیید

خوب شد رسم کردیم

روستای تپه‌اسماعیل‌آباد
سحر اکبرزاده
شیرین عبدالهی

یکی از روزهایی که به روستا رفته بودیم، تصمیم گرفتیم به باغ‌های روستا هم سری بزنیم؛ ولی چون شناخت کاملی از روستا نداشتیم، مسیر برگشت را گم کردیم. به همین دلیل، تصمیم گرفتیم در روزهای آینده که به روستا می رویم، اگر جمعی را پیدا کردیم، با آن‌ها نقشهٔ راه و منابع را رسم کنیم تا کمک کند روستا و اهالی را بهتر بشناسیم.

بعد از چند روز دوباره به روستا رفتیم. با گشتی که در روستا زدیم، جمعی از جوانان و مسن‌ترها را در یکی از کوچه‌های روستا دیدیم. به آن‌ها پیوستیم. موضوع گم‌کردن راه را برای‌شان گفتیم. آن‌ها هم با اشارهٔ دست مسیر را به ما نشان دادند. پرسیدیم: «می‌شود این مسیرهایی را که به ما نشان می‌دهید، روی کاغذ بکشید؟» پیرمردی از میان جمع گفت: «ما که سواد نداریم فقط خط‌ها را می‌کشیم.» یکی از جوانان به اسم آقای حیدری، که مساح روستا است و اندازه‌گیری زمین‌های خریدوفروش‌شده را انجام می‌دهد، گفت: «خب بروید نقشهٔ جی‌آی‌اس را از اینترنت دربیاورید و با آن راحت همه‌جا را پیدا کنید.» گفتیم: «الان می‌خواهیم برویم. وقت‌مان برای پیداکردنِ نقشهٔ جی‌آی‌اس کم است. به‌نظر ما نقشه‌ای که شما بکشید، کامل‌تر است و با آن بهتر می‌توانیم مسیر را یاد بگیریم.»

آقای صدیق که در طول مدت رفت‌وآمدمان به روستا با او آشنا شده بودیم، گفت: «اگر کاغذ دارید، بیاورید. من مسیرها را شرح می‌دهم و آقای حیدری و پسرم مسیرها را می‌کشند.» با این حرف، کاغذ و ماژیک‌ها را در اختیارشان گذاشتیم. آقای حیدری بدون اعتراض به حرف آقای صدیق،

کشیدن نقشه اجتماعی
در جمع اهالی

عکاس: روح‌اله رستم‌زاده

شروع به رسم نقشه از زبان جمعِ حاضر کرد. رفته‌رفته مشارکت جوان‌ها در رسم نقشه بیشتر شد. هرکدام مدرسه‌ای را که چند سال در آن درس خوانده بودند و مغازه و خانه‌شان را گفتند. جوان‌ترها، اسم کوچه‌ها را به‌شکلی که بین خودشان رواج داشت، بیان می‌کردند ولی بزرگ‌ترها مخالف نوشتن اسم‌های قدیمی بودند. آن‌ها اسم‌های قدیمی را پاک کردند و اسم‌های جدید را نوشتند. بزرگترهای جمع می‌گفتند: «برخی از افرادی که در آن محله‌ها هستند، دوست ندارند اسم قدیمی محله را در نقشه ببینند.» برای همین اسم قدیمی را از روی کاغذ خط زدند و اسم‌های جدید را نوشتند.

در آخر کار که نقشه کامل شد، آقای حیدری با نگاهی به نقشه گفت: «خوب شد رسم کردیم. به نظرم بهتر از جی‌آی‌اس شد. با یک نگاه می‌شود همهٔ مسیرهای روستا و جزئیات آن را دید.»

بعد از آن جلسه، هر بار که به روستا می‌رفتیم، جوانانی که در کشیدن نقشهٔ اجتماعی روستا کمک کرده بودند، می‌پرسیدند: «آیا نقشه به شما کمک می‌کند که مسیرها را بشناسید؟ ما بعد از گفت‌وگو با شما به برخی از مسیرهای روستا رفتیم تا ببینیم درست کشیده‌ایم یا نه. اگر نقشه همراه‌تان است بدهید تا آن مسیرها را از اول بکشیم.» ما نیز برای اینکه نقشه کامل و دقیق باشد و اکثرِ اهالی روی آن نظر داده باشند، نقشه را تا چند جلسه با خودمان به روستا می‌بردیم. بنابراین، کاغذ را نزدشان گذاشتیم تا آن را کامل‌تر کنند.

بعدها، از نقشه‌ای که خود اهالی کشیده بودند، برای شناخت محلات، منابع روستا و مسیرهای باغ‌ها استفاده کردیم. برای مثال، یکی از روزها برای بررسی نمونه‌های خاک در مسجد جمع بودیم. وقتی که اهالی مسیرهای نمونه‌برداری خاک را مشخص می‌کردند، ما با شناختی که از نقشه به‌دست آورده بودیم، در انتخاب مکان‌های نمونه‌برداری کمک‌شان کردیم. بعدترها هم توانسته بودند در انجام برخی تحلیل‌های مشارکتی مثل رتبه‌بندی معیشتی، اقشار قوی و ضعیف را روی همین نقشه مشخص کنند.

از پیشرو بودن تا پیشرو بودن

روستای قم‌قلعه

چیکو امینی

در فاز چهارم پروژهٔ استقرار کشاورزی پایدار، روستای قم‌قلعه به‌عنوان روستای منتخب برای اجرای تکنیک‌های آبیاری و مدیریت زراعی انتخاب شد. بعد از ورود به جامعهٔ محلی و تشریح اهداف پروژه و شرکت، از کشاورزان داوطلب برای همکاری دعوت کردیم که عده‌ای از آن‌ها به‌عنوان مرجع پاییزه و عده‌ای هم به‌عنوان مرجع بهاره نام‌نویسی کردند.

یکی از کشاورزان مرجع بهاره، کشاورز پیشرویی بود که صرفاً به این دلیل که با جهاد کشاورزی و ارگان‌های مرتبط ارتباط داشت، حاضر شد با ما همکاری کند. کارهای شرکت تحت‌نظارت این ارگان‌ها بود. او به دلیل اینکه چند بار به‌عنوان کشاورز نمونهٔ چغندرکار شهرستان انتخاب شده بود و تمام ماشین‌آلات کشاورزی را در اختیار داشت، به حضور و راهنمایی کارشناسانِ شرکت احساس نیاز نمی‌کرد و همکاری‌اش بیشتر از روی رودربایستی با مسئولان جهاد کشاورزی بود. برای مثال، در بازدید از مزارع حضور نمی‌یافت و به راهنمایی‌ها و پیشنهادهای کارشناسان بی‌اعتنا بود و به‌دلیلِ چند سال پیشرو بودن، به اطلاعات قبلی خود پایبند بود.

پس از انتخاب کشاورزان مرجع بهاره و اقدامات اولیه، من و مسئول گروه پایش استانی شرایط مزارع مرجع بهاره را بررسی کردیم و آن‌ها را با معیارهای لازم جهت پایش مطابقت دادیم و زمین کشاورز پیشرو را برای پایش (اجرای تکنیک‌های آبیاری) انتخاب کردیم. با همین کشاورز پیشرو راجع‌به تکنیک‌های اجرایی در زمینش صحبت کردیم. با اینکه با تکنیک آبیاری نوار تیپ موافق نبود، اجازه داد تا در قسمتی از زمین به‌دلخواه و به‌صورت آزمایشی، آبیاری نوار تیپ را اجرا کنیم. برای همین، بعد از بررسی

عموماً کشاورز مرجع، کشاورزی است که از میان علاقه‌مندان به اجرای تکنیک‌های فنی کشاورزی (تکنیک‌های آبیاری و به‌زراعی) در مزرعهٔ خودشان انتخاب می‌شوند. نکتهٔ حایز اهمیت در تفاوت بین رویکرد مرسوم ترویجی و رویکرد مشارکتی در انتخاب کشاورزان علاقه‌مند یا مرجع است. در شیوه‌های متداول ترویجی، معمولاً کشاورز مرجع، کشاورزی بوده که با امکانات، توان مالی، ارتباطات و یا سواد نسبی بیشتر، پیش‌تر از بقیه به سراغ به‌کار بستن بسته‌های ترویج شده آمده است، با این فرض که موفقیت او در به‌کارگیری بسته‌ها، الگو و ترغیب‌کننده‌ای می‌شود برای سایر کشاورزان منطقه. در رویکرد مشارکتی، تلاش بر آن بوده که زمینه برای مشارکت کشاورزانی مهیا شود که اتفاقاً از امکانات، توان و سواد کمتر یا معمولی‌تری برخوردار بوده‌اند. از این رو، اعتبار «مرجع» بودن‌شان از قرابت شرایط‌شان با طیف گسترده‌تری از کشاورزان منطقهٔ خود به دست می‌آید.

شرایط و هماهنگی با گروه پایش، وارد مرحلهٔ طراحی و اجرای تکنیک شدیم.

هر بار که از مزرعهٔ او بازدید می‌کردیم، از خود کشاورز هم برای بررسی شرایط مزرعه و اجرای سیستم آبیاری دعوت می‌کردیم؛ اما او اکثراً حضور نمی‌یافت. با وجود بی‌توجهی او، اجرای سیستم را با رعایت اصول اجرایی شروع کردیم. تمام اعضای شرکت به‌طور تمام‌وقت درگیر کار روی مزرعه‌اش بودند. کشاورز وقتی تلاش ما را دید، کم‌کم با ما وارد کار در مزرعه شد. کم‌کم شرایط را با هم بررسی می‌کردیم. حتی از من توضیحاتی می‌خواست دربارهٔ این نوع سیستمِ آبیاری، نحوهٔ کارکرد و اجرای آن، عملکرد محصول، میزانِ زمان آبیاری، مزایا و معایب این نوع سیستم آبیاری و... .

بعد از مدتی، مرا به مزرعه دعوت کرد و بهترین نقطهٔ زمین را نشانم داد، نقطه‌ای که به پمپ نزدیک بود و در نتیجه هزینه‌های انتقال آب کم می‌شد. از طرفی دیگر مزاحمتی برای تردد ماشین‌آلات کشاورزی ایجاد نمی‌کرد و دسترسی خوبی به محل اجرای سیستم آبیاری داشت. من با تیم شرکت در محلی که کشاورز پیشنهاد داد، شروع به کار کردیم. پس از اجرا فهمیدیم که با راهنمایی‌های کشاورز و درنظرگرفتن اصول اجرایی سیستم در محل جدید، توانسته‌ایم شرایط مناسب‌تر و بهینه‌تری ایجاد کنیم.

کشاورز در ابتدای همکاری، همیشه به من می‌گفت که باید خودم آبیاری را انجام بدهم؛ چون او وقت ندارد و این نوارهای آبیاری مزاحم کار کشاورزی‌اش می‌شوند. پس از چند نوبت اجرای آبیاری آزمایشی، خودش هربار سیستم آبیاری را چک می‌کرد و می‌گفت: «من زمین بزرگ‌تری دارم و اگر می‌دانستم نحوهٔ کار سیستم آبیاری به این شکل است و شما اینقدر پیگیر کار هستید، می‌توانستیم این روش را با هم آنجا راه‌اندازی کنیم.»

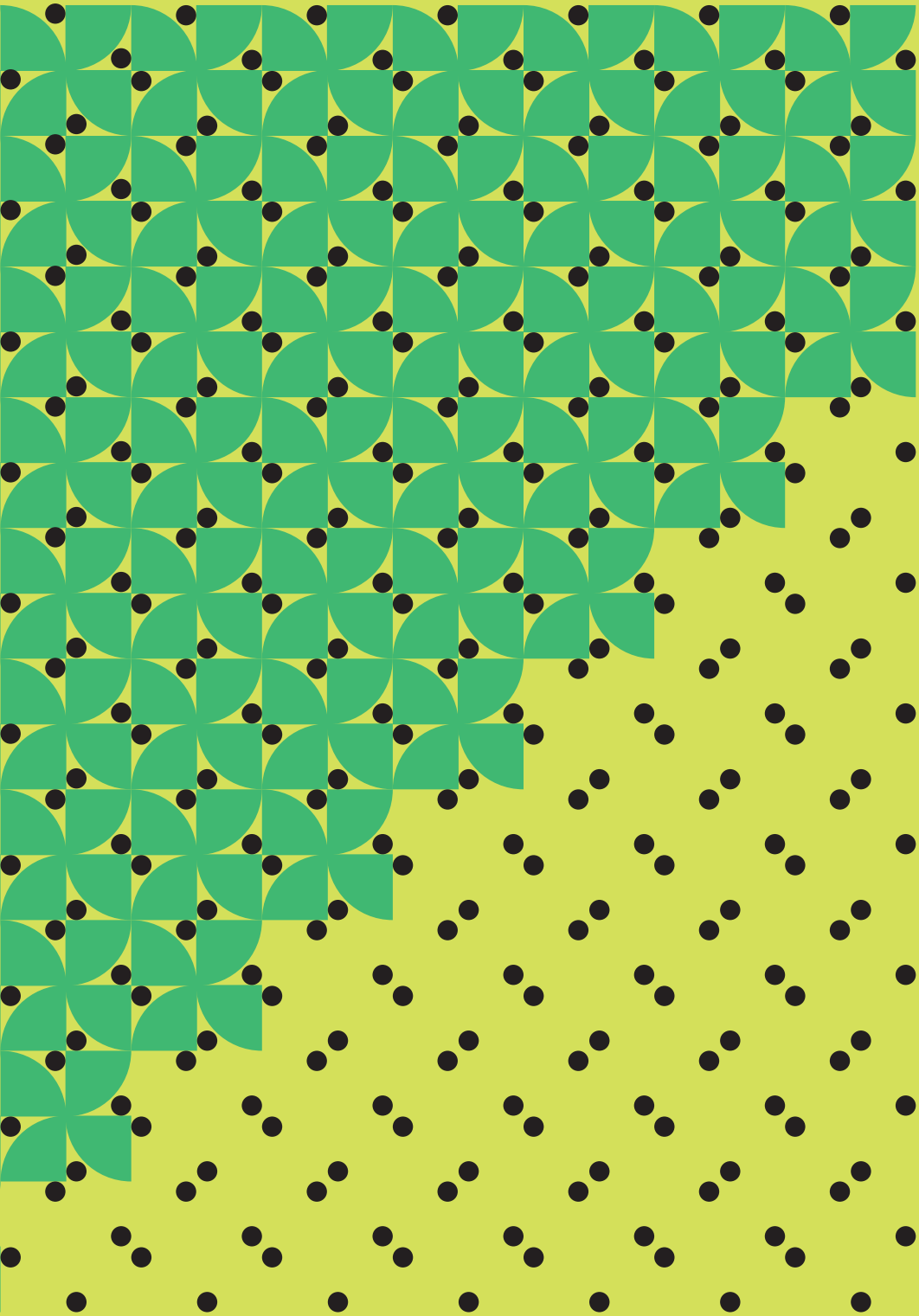

کشاورز در مقام آزمایش‌گر

وقتی ادعا می‌کنیم که روش‌مان دیگر ترویجی نیست، بدین معناست که نمی‌خواهیم به تشخیص خودمان راه‌حل‌هایی بسته‌بندی و نسخه‌پیچی‌شده برای مشکلات کشاورزان تجویز کنیم. در واقع دنبال آن هستیم که کشاورزان در بستر واقعی خود، ایده‌هایی را بیازمایند که شاید با کمی دست‌کاری، پاسخ‌گوی نیازشان و منطبق با شرایط‌شان بشود. تقویت روحیهٔ «آزمایش‌کردن» در میان کشاورزان، گام مهمی در مسیر افزایش ابتکار عمل آن‌ها است. این روحیه می‌تواند تا جایی افزایش یابد که اساساً آزمایش‌گری به شیوهٔ ثابت کشاورزان تبدیل شود و برای آزمودن، دیگر به عوامل بیرونی از جمله ما متکی نباشد. در ضمن، فراموش نکنیم که آزمون و خطا مقولهٔ غریبی برای کشاورز نیست و از قدیم، جزء لاینفک کشاورزی بوده است. پس چه‌بسا با این کار بتوانیم بر عادتی خوب صحه بگذاریم و آن را تثبیت کنیم.

لوبیای بخشایشی

روستای بایقوت
سحر اکبرزاده
شیرین عبدالهی

چهار روز از بازدید قبلی می‌گذشت. چند قدم قبل از مقصد از ماشین پیاده شدیم و بقیهٔ مسیر را پیاده رفتیم. به چای‌خانهٔ وسط روستا که رسیدیم، ازدحامِ اهالی نظرمان را جلب کرد. هفتهٔ قبل که اینجا بودیم، نقشهٔ منابعی را که توسط اهالی کشیده شده بود، روی دیوار چای‌خانه چسبانده بودیم. برخی از اهالی و مسن‌ترهای روستا، نقشه را تأیید نکرده بودند و می‌گفتند بهتر است که با اسامی محلی، نقشه‌ای عرفی‌تر کشیده شود. انتظار داشتیم که در طول این هفته، نقشهٔ منابع جدید را ترسیم کرده باشند. داخل که شدیم، همهٔ صندلی‌ها مثل اکثر اوقات پر بود. نقشهٔ جدید با ماژیک و کاغذی که در اختیارشان گذاشته بودیم، ترسیم شده بود و به قول خود اهالی، اشکالات نقشهٔ قبلی رفع شده بود. نقشه را به دیوار چسبانده بودند. بین صحبت‌های‌شان دربارهٔ اتفاقات روزمرهٔ روستا و کشت گوجه‌فرنگی، از جذابیت‌های ترسیم نقشه هم می‌گفتند.

نظرمان به مردی جلب شد که اکثر اوقات در چای‌خانه بود ولی برخلاف بقیه، تا حالا صدایش را نشنیده بودیم. اهالی سعی می‌کردند بین صحبت‌های‌شان از او دعوت کنند تا برای رسم و تکمیل نقشه همکاری کند ولی او رغبت چندانی به این کار نداشت. می‌گفتند دامدار است و زیاد کشاورزی نمی‌کند. برای‌مان جالب شد. این دفعه تصمیم گرفتیم با او که همیشه ساکت و آرام کنار پنجره می‌نشست، صحبت کنیم.

جلوتر رفتیم و پرسیدیم: پدرجان شما نظری ندارید؟ سیگاری روشن کرد. مکثی کرد و گفت: «نه. این‌ها شکارچی هستند و بهتر در جریان مسیرها هستند. من دامدارم و زمین کوچکی دارم که در آن به کشت‌وکار مشغولم.» پرسیدیم: «همان محصول غالب روستا؟ گوجه‌فرنگی؟» آن

مقایسهٔ رقم‌های محلی و مراغه لوبیا

عکاس: صادق خادم مقدم

تحلیل بعد ازبرداشت لوبیا با کمک اهالی

عکاس: داریوش فکور

مرد که آقای بخشایشی نام داشت، گفت: «بله. از بچگی عادت کرده‌ایم و نسل‌اندرنسل‌مان گوجه‌فرنگی کشت می‌کنیم؛ ولی دیگر کمردرد و پادرد، خودم و زنم را زمین‌گیر کرده است. همین باعث شده به فکر محصولی جایگزین و با زحمتِ کشتِ کمتر باشم. در بازدیدی که از مزرعه لوبیای دوستم در مراغه داشتم، متوجه شدم که لوبیا محصول‌دهی خوبی دارد. درنتیجه، تصمیم گرفتم امسال گوجه‌فرنگی کمتری بکارم و به‌جای آن لوبیا کشت کنم. در این منطقه هم کمتر کسی لوبیا کشت می‌کند؛ پس بازار فروش خوبی هم خواهد داشت.»

یکی از آقایان که صحبت‌های ما را می‌شنید، گفت: «من امسال لوبیا را در کنار کرت‌های گوجه‌فرنگی کشت کردم ولی برداشت آن خیلی سخت بود.» آقای بخشایشی گفت: «بله. وقتی لوبیا در کنار محصولات دیگر کشت شود، هم داشت و برداشتِ آن سخت می‌شود و هم آن‌طورکه انتظار می‌رود، نتیجه نمی‌دهد. مطمئناً اگر کنار هم کاشت نکرده بودی، زحمت آن‌چنانی هم برایت نمی‌داشت و محصول بهتری هم برداشت می‌کردی.» آن مرد هم گفت: «فقط برای مصرف خانواده بود نه برای فروش. برای همین زیاد درگیرش نبودم.»

با آقای بخشایشی چندین بار دیگر هم دیدار کردیم. با پسر و همسر مسنش هم آشنا شدیم. با اصرار خانواده‌اش چندبار به منزل‌شان رفتیم و چای مهمان‌مان کردند. پای صحبت‌شان نشستیم. دربارهٔ دغدغه‌ها و علایق مختلف‌شان با ما صحبت کردند و عکس‌هایی را از مزرعهٔ لوبیای دوست‌شان در مراغه نشان‌مان دادند. بعد از تحلیل‌هایی که صورت گرفت، تصمیم‌شان برای کشت آزمایشی لوبیا

در قسمتی از مزرعه‌شان و در کنار گوجه فرنگی جدی‌تر شد. با خانوادهٔ آن‌ها همراه شدیم و قرار شد دو رقمِ متفاوت لوبیا را در بهار کشت کنند.

آقای بخشایشی یک رقمِ لوبیا را از مراغه خرید و رقم دیگر را، که محلی بود، از مغازهٔ خواروبارفروشی روستا. در فاصلهٔ زمان کاشت تا برداشت، چند بار به مزرعهٔ آقای بخشایشی سر زدیم. همچنین طی مرحلهٔ داشت، همراه با سایر کشاورزانِ علاقه‌مند چندین بار از مزرعهٔ آقای بخشایشی بازدید کردیم. پس از برداشت محصول، با جمعی از کشاورزان، نشستی در مسجدجامع روستا ترتیب دادیم. در این نشست آقای بخشایشی از عوامل سوق‌دهنده و بازدارندهٔ کشت لوبیا گفت. این تحلیل توسط پسر آقای بخشایشی و سایر باسوادان حاضر در جلسه ثبت شد. انجام این تحلیل‌ها باعث شد که نهایتاً تعدادی از کشاورزان تصمیم به کشت لوبیا بگیرند.

تعدادی از کشاورزانِ علاقه‌مند برای بازدیدهای ادواری مختلف از مزرعهٔ آقای بخشایشی همراه ما شدند و تعدادی دیگر هم بعداً بازدیدهایی تدارک دیدند و از نزدیک شاهد ماجرا شدند. این کشاورزان تسلط خوبی به موضوع پیدا کردند و در انجام تحلیل‌ها بسیار مشارکت داشتند.

با انجام این تحلیل‌ها معلوم شد که لوبیای رقم مراغه‌ای به دلایل گوناگونی نسبت‌به رقم محلی آن مقبول‌تر است. چون دفعات آبیاری آن به‌مراتب کمتر است و نیروی کاری کمتری هم نیاز دارد و فرصت اشتغال را در قسمت‌های دیگر مزرعه هم فراهم می‌کند. رقم مراغه‌ای، هم به‌لحاظ کمی و کیفی و هم به‌لحاظ مقاومتش به شرایط جوی و محیطی از رقمِ محلی بهتر بود. همین موضوع باعث شد در برنامه‌ریزی سال آینده، رقم مراغه کشت شود.

فراهم‌شدنِ فرصتی برای شنیدنِ صدای کشاورزی که ساکت بود و شاید از ابتدا به موضوع کار بی‌ربط به نظر می‌رسید، باعث شده بود که تجربه‌ای جدید در روستا محک بخورد و روی کار بقیهٔ کشاورزان هم تأثیر بگذارد. یک هکتار زمینِ کشت‌پذیر لوبیا برای سال دیگر در نظر گرفته شد که پایداری این محصول در آن خاک امیدوارکننده بود.

نقشهٔ راه یادگیری

روستای قرابقلو
لیلا وجدان قره‌باغ

در طول چند سالی که در روستا فعالیت کردیم، متوجه وجود برخی از مشکلات شدیم. هرچند راه‌حل‌هایی برای رفع آن مشکلات داشتیم، ولی نمی‌دانستیم راه‌حل را چگونه ارائه دهیم تا مقبول کشاورزان باشد. برای مثال، مشکلی در کشت گوجه‌فرنگی وجود داشت. در این منطقه، کشاورزان به‌صورت سنتی بذر گوجه‌فرنگی را در خزانه (کرت‌های کوچکی) کشت می‌کردند و از آن نشا می‌گرفتند. از جمله مشکلاتی که در این کرت‌های کوچک با آن مواجه بودند، مدیریت دشوار علف‌های هرز و آفت آبدزدک[1] بود. در موقع انتقال نشای گوجه‌فرنگی هم، بخشی از ریشه‌ها جدا می‌شد و در نهایت همین موضوع باعث کاهش عملکرد کشتِ گوجه‌فرنگی می‌شد.

با اینکه می‌دانستیم با کاشتنِ بذر در سینی‌های مخصوصِ نشا می‌توان تا حد زیادی این مشکل‌ها را رفع کرد، ولی چگونه می‌بایست آن را مطرح می‌کردیم؟ بارها از کشاورزان این جمله را شنیده بودیم که: «تا زمانی که از نزدیک شاهد انجام کاری نباشیم و اثرات مثبت و منفی آن را درک نکنیم، تمایلی به انجام آن فعالیت نداریم.» بنابراین تصمیم گرفتیم خودمان دست به اقدام بزنیم.

در روستا به‌دنبال محل مناسبی گشتیم تا با اجارهٔ آن خزانه ایجاد کرده و نشای گوجه‌فرنگی را در سینی‌های نشا تولید کنیم. یکی از اهالی وقتی فهمید که به‌دنبال زمین هستیم، پیشنهاد داد که زمین کوچکی را در اختیارمان بگذارد.

با ایجاد خزانه‌ای کوچک، شروع به کشت نشای گوجه‌فرنگی کردیم. با توجه به اینکه کار احداث خزانه را در داخل روستا انجام می‌دادیم و بین ما

و کشاورزان روابط دوستانه‌ای برقرار شده بود، آن‌ها راحت به خزانهٔ کوچک ما رفت‌وآمد داشتند و از نزدیک روند تولید نشا را نظارت می‌کردند. گاهی دقایقی در خزانه می‌نشستند و کاری را که انجام می‌دادیم، تماشا می‌کردند. در طول این مدت، برخی نیز با ناامیدی به ما گوشزد می‌کردند: «مطمئن باشید کسی از آن استقبال نمی‌کند و روی دست‌تان خواهد ماند. این نشاهایی که تولید می‌کنید، برای چیست؟» حرف آن‌ها را درک می‌کردیم چراکه از دیدگاه آن‌ها هزینهٔ تأمین هر عدد نشا در مقایسه با روش سنتی گران‌تر تمام می‌شد. برای‌شان توضیح دادیم هزینه‌ای که در خزانهٔ سنتی، صرفِ سم‌پاشی آفات و وجین علف‌های هرز می‌کنیم، تفاوت زیادی با هزینهٔ تمام‌شدهٔ خزانهٔ نشای سنتی ندارد.

در آن سال، بارندگی‌های زیاد و پی‌درپی موجب شد برخی مزارع به‌دلیل مرطوب بودن زیاد خاک آمادهٔ کشت نباشند. با توجه به این موضوع، برخی از کشاورزانی که بذرهای گوجه‌فرنگی را در خزانه زودتر کشت کرده بودند، نتوانستند به‌موقع نشاهای خود را به زمین اصلی منتقل کنند؛ چون در زمان مقرر برای انتقال، نشاها بیش از حد رشد کرده بودند. بنابراین اکثر نشاها در خزانه از بین رفتند. در صورتی که ما توانسته بودیم در خزانه با کنترل شرایط، روند رشد نشاهای گوجه‌فرنگی را مدیریت کنیم.

برخی از کشاورزان در استفاده از نشاهای ما تردید داشتند ولی برخی نیز می‌گفتند: «این نشاها زنده هستند و پس از انتقال به مزرعه، سریع با شرایط مزرعه سازگار خواهند شد.» ما به آن‌ها گفتیم که اگر مایل‌اند، می‌توانند این نشاها را فقط در بخشی از مزرعهٔ خود به‌صورت آزمایشی کشت کنند؛ البته گفتیم که هزینهٔ نشاها را می‌گیریم. سپس کشاورزانی را که مایل به استفاده از آن‌ها بودند، در انتقال و کاشت نشاها در زمین اصلی‌شان همراهی کردیم.

در یکی از مزارع که برای انتقال نشا رفته بودیم، پس از انتقالِ چند نشا، برخی از کشاورزان با رضایت اعلام کردند: «چقدر کاشت این نشاها راحت‌تر است و کمتر زمان می‌برد. ریشهٔ نشاها به‌راحتی در خاک قرار می‌گیرد. ما فکر می‌کردیم که در مقایسه با نشاهای خودمان باید بیشتر زمان بگذاریم تا این‌ها را انتقال دهیم ولی برعکس شد.» یکی از کشاورزان به دیگری می‌گفت: «بهتر است سینی‌های خالی را نگه داریم و سال آینده، خودمان در آن‌ها بذر بکاریم.»

در کشت گیاه گوجه‌فرنگی، کشاورزان مشکل دیگری نیز داشتند؛ از جمله اینکه برخی از آن‌ها علاقه‌مند بودند که روش آبیاری با نوارهای تیپ را امتحان کنند ولی شناخت کافی از این نوع روش آبیاری نداشتند و نمی‌توانستند به‌تنهایی آن را اجرا کنند. بعد از گذشت مدتی، در مراودات با مردم روستا متوجه شدیم مردم از فردی صحبت می‌کنند که اهل روستا نیست و از روستای دیگری آمده است و زمینی را در این روستا اجاره کرده و گوجه‌فرنگی کاشته است. این فرد برای آبیاری مزارع خود از نوارهای آبیاری تیپ استفاده می‌کرد. مردم این روستا، کار او را کار جدید و نویی می‌دیدند ولی جزئیات آن را نمی‌دانستند. فرصت را مغتنم دیدیم و با فرد تازه‌وارد، گفت‌وگو کردیم. از او خواهش کردیم که اگر مایل است، دربارهٔ روش آبیاری نوارِ تیپ با گوجه‌فرنگی‌کاران روستا نشستی داشته باشیم. در این نشست، بنای آشنایی بیشتر اهالی با

این فرد گذاشته شد. بعد از آن نشست، کشاورزان به‌همراه ما یا به‌تنهایی از مزرعهٔ کشاورز جدید بازدید می‌کردند و سؤالات خود را می‌پرسیدند.

به این ترتیب تعدادی از اهالی روستا داوطلب اجرای روش آبیاری نوار تیپ در روستا شدند. در این مرحله نیز کشاورز جدید در مزرعهٔ برخی از کشاورزان داوطلب حاضر می‌شد و در اجرای سیستم آبیاری نوار تیپ و جزئیات، آن‌ها را راهنمایی می‌کرد. اجرای آبیاری نوار تیپ به‌دلیل مشارکت و همکاری کشاورزان با هم باعث کاهش هزینهٔ کارگری شد و به این ترتیب رواج پیدا کرد.

مشکل دیگری نیز در اجرای روش آبیاری نوار تیپ وجود داشت و آن کیفیت کمِ آبِ برخی از مزارع بود که نیاز به سیستم فیلتراسیون داشتند. با توجه به زیاد بودنِ هزینهٔ نصبِ سیستم فیلتراسیون، اغلبِ کشاورزان توان پرداخت آن هزینه را نداشتند و سعی کردیم با همفکری کشاورزان به راه‌حلی دست یابیم.

از کشاورزان پرسیدیم آیا خروج املاح از چاه‌های شما همیشگی است؟ اگر نه، چه زمان‌هایی ممکن است آبِ چاه شما دارای املاح بیشتری باشد؟ برخی از کشاورزان در پاسخ گفتند: «این املاح در آب چاه همیشگی نیست و فقط زمانی که می‌خواهیم آبیاری را شروع کنیم، ۱۰ تا ۳۰ دقیقهٔ اول املاح دارد و بعد از آن، ندارد.» اینجا بود که با هم به این ایده رسیدیم که می‌توان با ایجاد انشعاباتی در ابتدای لولهٔ انتقال آب از چاه، آب را مجدد به چاه برگرداند. به این ترتیب، کشاورز باید در ابتدای روشن‌کردن موتور آب از آبیاری صرف‌نظر کند و بعد از این مدت، آب را به لولهٔ اصلی هدایت کند. هرچند این راه‌حل نمی‌توانست برای همیشه جایگزین سیستم فیلتراسیون شود ولی برای راه‌اندازی اولیهٔ کار می‌توانست مفید باشد.

آن روزها که برای همراهی کشاورزان در اجرای روش آبیاری نوار تیپ به مزارع می‌رفتیم، خسته می‌شدیم ولی تجربهٔ ارزشمندی را به‌دست آورده بودیم. استفاده از فن‌آوری جدید، در قسمت کوچکی از زمین کشاورز داوطلب انجام می‌شد که اگر خدای‌نکرده تجربه‌مان ناموفق بود، خسارت زیادی به کشاورز وارد نشود. اگر هم موفق بود، به‌آسانی با روش مزرعهٔ اصلی مقایسه می‌شد. در این صورت کشاورز می‌توانست در صورت رضایت از نتیجهٔ کار، در سال‌های آتی فن‌آوری جدید را در مزرعهٔ خود و احیاناً در مزارع دیگر کشاورزان گسترش دهد.

در واقع ما به روش تازه‌ای برای انتقال پیام‌مان به کشاورزان دست یافته بودیم. با روش‌هایی توانسته بودیم به مشکلات کاشت گوجه‌فرنگی در آن روستا پاسخ دهیم، فن‌آوری‌های جدید را اجرا کنیم و توسعه بدهیم؛ روش‌هایی مثل امتحان‌کردن فن‌آوری جدید در قسمت کوچکی از مزرعه، استفاده از کاربلد محلی، گوش‌دادن به حرف‌های کشاورزان و پیداکردن راه‌حل با خودشان.

۱. آبدوزدک، حشره‌ای همه‌چیزخوار است که با جویدن و قطع ریشه، گیاه می‌میرد. همچنین با حرکت خود در داخل خاک، باعث ایجاد کانال‌هایی در زمین می‌شود.

«تو هرچه بکاری آخرش علف هرز برداشت می‌کنی!»

روستای صفرقلی‌خان

هاله طارم

لاغراندام است و قامتی بلند دارد. با مادر پیرش زندگی می‌کند. همهٔ اهالی روستا او را به‌عنوان دامپرور می‌شناسند. به او می‌گویند: «مهدی! تو که کشاورزی راست کارت نیست. برای چه کارگاه‌ها را شرکت می‌کنی؟» می‌گویند: «تو هرچه بکاری، آخرش علف هرز برداشت می‌کنی» و می‌خندند. «تو هیچ‌وقت کشاورز خوبی نمی‌شوی. برو گوسفندهایت را به چرا ببر.» چند باری پس از جلسه‌های اول آشنایی با اهالی، با او به‌تنهایی صحبت می‌کنیم. از زمین‌های زراعی‌اش برای‌مان می‌گوید و از علوفه‌هایی که برای دام‌های خود می‌کارد. می‌فهمیم زمین‌هایی دارد که زیر کشت‌اند و محصولاتش مثل ذرت علوفه‌ای و یونجه نیاز آبی زیادی دارند. مساحت این زمین‌ها هم چندان که به‌نظر می‌رسید، کم نیست. هم‌چنین متوجه می‌شویم علت شوخی‌های سایر اهالی به‌علت استفاده از روش‌های نادرست زراعی او و بازدهی کم تولید محصولش است. روش‌های آبیاری غرقابی با راندمان بسیار کمتر از حد معمول دارد. نسبت به سایر اهالی نظارت کمتری به زمین زراعی‌اش دارد و به‌دلیل مصرف زیاد نهاده‌ها، میزان علف‌های هرز کنترل‌نشده در زمین‌هایش زیاد به‌چشم می‌خورد.

در نشست‌های ابتدایی خیلی مشتاق نیست که در گفت‌وگو دربارهٔ موضوعات زراعی شرکت کند. چند باری هم که تشویق می‌شود، با نگاه توأم با شوخیِ دوستانش مواجه می‌شود و ساکت می‌ماند. در نشست‌های‌مان با جمع اهالی سعی می‌کنیم او نیز وارد بحث‌ها شود. در فعالیت‌های گروهی بیشتر او را درگیر می‌کنیم. به همان اندازه فرصت نظردهی به مهدی می‌دهیم که به همهٔ حاضران جمع داده‌ایم؛ گاهی کمی هم بیشتر. برخی از شوخی‌های سایرین، نکاتی است که

باعث می‌شود موضوع نشست را به همان رویهٔ طنز پیش ببریم و ما در این میان حواس‌مان هست که او هم همراه شود. همراهی بیشتر با جمع، او را علاقه‌مند می‌کند که از کارشناسان تیم ما درخواست بیشتری برای آموزه‌های مدیریت زراعی کند. زمانِ بیشتری را پس از پایان نشست‌ها از ما می‌خواهد. همراهی‌اش می‌کنیم. مطالعه را دوست دارد. بروشورهای بیشتری به خواست او در اختیارش می‌گذاریم. آهسته‌آهسته برای شرکت در گفت‌وگوها مشتاق‌تر می‌شود. متوجه می‌شویم علاقهٔ زیادی به یادگیری روش‌های کشت نوین دارد. چند باری هم جرئت می‌کند در میان جمع، از ایده‌هایی که به ذهنش رسیده، صحبت کند. آقامهدی می‌شود پایهٔ مشتاق همهٔ جلسات و فعالیت‌ها و دورهمی‌های ما در جمع اهالی روستا.

فعالیت گروهی بزرگی در روستا در پیش است. ما باید نمایشگاهی از دستاوردها و تکنولوژی‌های کشاورزی پایدار در روستا برگزار کنیم. تصمیم می‌گیریم این کار با کمک اهالی انجام شود. سعی داریم علاوه‌بر ارائهٔ تکنولوژی‌های کشاورزی پایدار در نمایشگاه، تمرکزمان روی موضوع مشارکت همگانی و انتقال تجارب کشاورزان به همدیگر باشد.

روز نمایشگاه فرا رسیده است. مهدی از همه پرانرژی‌تر است. کارهای اجرای ماکت آبیاری قطره‌ای را انجام می‌دهد. ماکت آبیاری قطره‌ای، همان موضوعی بود که حاضران دربارهٔ آن با او شوخی می‌کردند و باعث شده بود او به این موضوع علاقه‌مند شود و از کارشناسان تیم ما درخواست آموزش بیشتر کند. همراه دوستش که وانت نیسانی دارد، جابه‌جایی میز و صندلی‌های کرایه‌ای از شهر تا روستا را به‌عهده می‌گیرد. می‌خواهیم برای نمایش روش‌های آبیاری نوین، ماکتی از زمین زراعی در فضای خالی میدان روستا داشته باشیم. افراد داوطلب با نظارت کارشناسان تیم ما اجرای آن را بر عهده گرفته‌اند. مهدی با چنان دقتی در اجرای ماکت همکاری می‌کند گویا زمین خود اوست.

فصل کاشت فرا رسیده است. مهدی تصمیم می‌گیرد یکی از زمین‌های زراعی خود را نکارد و به‌جای آن برای بقیهٔ زمین‌ها نوارهای تیپ[1] قطره‌ای تهیه کند. در زمین زراعی با کمک مشاور آبیاری تیم ما، ایده‌های خود را به‌نحوی اجرا می‌کند که حتی امسال که پول کافی برای کاشت قطره‌ای همهٔ زمین‌هایش ندارد، حداقل نصف آن را حتماً اجرا کند. محصول او ذرت است. کمتر کسی در روستاهای اطراف ذرت را به‌صورت آبیاری قطره‌ای کاشته است. حتی تصمیم می‌گیرد برای اولین بار در منطقهٔ خود، بادرنجبویه[2] و لوبیا را ردیفی و قطره‌ای بکارد. برای دوستانش که به زمین او سر می‌زنند، با ذوقی که نشان از رضایت دارد، راه‌های ابتکاری‌اش را شرح می‌دهد. از اینکه چگونه جابه‌جایی نوارها را به‌تنهایی انجام می‌دهد تا همهٔ ردیف‌های کاشت به‌صورت قطره‌ای آبیاری شوند، از اینکه میزان علف‌های هرز با این روش به حداقل میزان رسیده و اینکه دیگر مجبور نیست به‌خاطر وقت کمی که برای وجین داشت، علف هرز برداشت کند. چند نفری از زارعان روستا از ایدهٔ او استقبال کردند و سعی داشتند از این ایده در کشت محصولات زراعی خود استفاده کنند. یکی

از دوستانش هم تصمیم می‌گیرد با بودجهٔ بسیار اندک کرت روبه‌روی منزلش را به کشت قطره‌ای گوجه‌فرنگی اختصاص دهد.

انگار شهامت مهدی دامپرور در استفاده از تکنولوژی‌های جدیدِ زراعی، بقیه را هم قانع کرده که با هزینهٔ کم هم می‌شود این کار را انجام داد. نیازی نیست تا گرفتن تسهیلات دولتی یا فراهم‌شدن هزینهٔ شخصی منتظر بود. قبل از این، یکی از املاک‌داران بزرگ روستا این کار را در مساحت بزرگ انجام داده بود و بقیه گمان می‌کردند حتماً باید هزینه‌های بسیار زیادی داشته باشد؛ اما اکنون تعداد بیشتری از کشاورزان با وسع مالی کم در روستا علاقه‌مند به اجرای کاشت قطره‌ای محصولات زراعی هستند، حتی با هزینهٔ شخصی و شروع از مساحت‌های کم!

۱. از روش‌های نوین آبیاری محصولات زراعی

۲. باذرَنجبویه یا باذرشبی؛ (نام علمی(Dracocephalum) نام گیاهی از تیرهٔ نعناعیان است. رویشگاه اصلی این گیاه قسمت وسیعی از شرق مدیترانه است که امروزه به‌منظور بهره‌برداری‌های تزیینی و طبی و تولید عسل، این گیاه را در باغ‌ها و مزارع کشت می‌کنند.

املت مشارکتی

روستای گاپیس

سونیا روشن‌رو

در زمان اجرای فاز چهارم پروژهٔ کشاورزی پایدار در سال ۱۳۹۶، نوارتیپ یکی از روش‌های جدید برای کاهش مصرف آب در بسیاری از محصولات زراعی بود. اکثر ارگان‌های دولتی که در ارتباط با معضل کم‌آبی و خشکی دریاچهٔ ارومیه فعالیت می‌کردند، از این روش آبیاری حمایت می‌کردند.

من و همکارانم تا آن زمان عملکرد سیستم آبیاری نوارتیپ را در طول فصلی زراعی مشاهده نکرده بودیم. تمام اطلاعات شخصی‌مان از این روش آبیاری، محدود می‌شد به بازدید از مزرعهٔ نمونه‌ای در یکی از روستاهای مهاباد و همچنین تعاریف شفاهی و غیرمستند دیگران. بسیار مشتاق بودیم که عملکرد این روش را از نزدیک ببینیم. بنابراین از کشاورزان خواستیم کسی را به ما معرفی کنند که این روش آبیاری را اجرا کرده باشد. از آنجا که این روش جدید بود، کسی برای اجرای آن ریسک نکرده بود.

آقای محمد کورده یکی از کشاورزان روستای گاپیس[1] بود. در طول اجرای فازهای دو و سهٔ پروژه در این روستا، یکی از کشاورزان مرجع گندم‌کار بود و در کارگاه‌های آموزشی و نشست‌های تسهیلگران شرکت با جامعهٔ محلی، همیشه حضور داشت.

در نشستی که با اهالی آن روستا برای انتخاب کشاورز مرجع بهاره داشتیم، کاک‌محمد[2] گفت: «بیایید برای کشت بهاره روی قسمتی از مزرعهٔ من، سیستم آبیاری نوارتیپ را اجرا کنیم.»

کشاورز مرجع، کشاورز انتخاب شده از میان علاقه‌مندان برای اجرای تکنیک‌های فنی کشاورزی (آبیاری و به‌زراعی) در مزرعه است. در نگاه مشارکتی به پروژه و فعالیت‌های میدانی، کشاورز مرجع قاعدتاً کشاورزی است که داوطلب آزمودن ایدهٔ جدید است و ضمناً شرایطش به شرایط اغلب کشاورزان منطقه شباهت قابل توجهی داشته باشد، تا عملکردش به معنای واقعی قابلیت ارجاع داشته باشد.

برای ما و او فرصتی بود که با هم این روش را امتحان کنیم و به درستی یا نادرستی شنیده‌های‌مان پی ببریم.

در یکی از نشست‌های‌مان با کشاورزان، دربارهٔ انتخاب محصول برای کاشت و دغدغه‌های مرتبط‌شان صحبت می‌کردیم. کاک‌محمد گفت: «بی‌ثباتی قیمت و احتمال فروش‌نرفتنِ محصولم در زمان برداشت، بزرگ‌ترین دغدغه‌های من هستند. پارسال کارخانه، چغندرم را تحویل نگرفت و مجبور شدم زیر قیمت به واسطه‌ها بفروشم.» ما پیشنهاد دادیم که مزرعه را به قطعات کوچک‌تر تقسیم کنند و هم‌زمان چند محصول را بکارند. از این ایده استقبال کرد و گفت: «این روش معضل بی‌ثباتی قیمت را حل می‌کند و دیگر نگران فروش‌نرفتن هم نیستم؛ چون تناژ کمتر می‌شود. اگه مجبور باشم ارزان‌تر بفروشم، زیاد ضرر نمی‌کنم. از این چند تا محصول هم بالاخره یکی‌دو تایش خوب فروش می‌رود و ضرر بقیه را جبران می‌کند.»

کاک‌محمد نصف مزرعه را به کاشت چغندر و نصف دیگر را به محصولات صیفی از جمله گوجه‌فرنگی، پیاز، خیار، لوبیا و فلفل اختصاص داد. برای اجرای روش آبیاری نوارتیپ، پیشنهاد دادیم قطعهٔ گوجه‌فرنگی را نصف کنیم. یکی را به‌روش سنتی آبیاری کنیم و دیگری را با روش نوارتیپ. با این روش می‌شد نوارتیپ و روش غرقابی را با هم مقایسه کنیم و ببینیم کدام یک بهتر جواب می‌دهد.

زمان کاشت رسید و وقت عمل و تقسیم‌کار بود. ما گفتیم: «هم تهیهٔ وسایل و طراحی و اجرای روش نوارتیپ، هم کارشناسی بخش کشاورزی‌اش با ما. تا وقت برداشت محصول هم مرتب از مزرعه بازدید می‌کنیم.» کاک‌محمد هم در جواب گفت: «کارهای کشاورزی کاشت و داشت و برداشت هم با من. ولی باید برای آماده‌کردن زمین و کاشت کمکم کنید. یک چایی ذغالی هم مهمان من هستید.»

نظارت و پایش به‌صورت مرتب انجام می‌شد و مزایا و معایب طرح، هر روز برای ما و کشاورزان روستا (که مرتب از مزرعه بازدید می‌کردند)، آشکارتر می‌شد. حتی کشاورزان روستاهای دیگر و گروه پایش آبِ پروژه هم برای بازدید از کارکرد نوارتیپ، به مزرعهٔ کاک‌محمد سر می‌زدند. این موضوع علاوه‌بر خودمان، برای اهالی منطقه نیز مفید واقع شده بود. تجربهٔ جدیدی بود که فرصت محک‌خوردن اطلاعات تئوری و شنیده‌های‌مان را از روش آبیاری نوارتیپ فراهم می‌کرد.

در طی زمانِ داشت، کاک‌محمد هر روز تجربیات جدیدی در استفاده از نوار تیپ در اختیارمان می‌گذاشت. او گفت: «محصول قطعهٔ تیمار (که با نوارتیپ آبیاری می‌شد) زودتر از قطعهٔ شاهد (که آبیاری غرقابی داشت) رشد می‌کرد. آفات و علف‌های هرز کمتری دارد، تراکم بوته‌اش در واحد سطح بیشتر است و آبیاری‌اش هم خیلی آسان‌تر شده است. ولی عمر نوارها کم است و زود پاره می‌شوند و نازل‌هایش با گل‌آلودشدن آب می‌گیرد. هر سال هم برای محصول جدید باید دوباره طراحی و اجرا شود و این هزینه‌بردار است. نوارها پلاستیکی‌اند، تجزیه نمی‌شوند و زمین را آلوده می‌کنند.» همکارمان، آقای امینی هم با پایش آب این مزرعه، اطلاعات جدیدی به‌دست آورد و گفت: «مصرف و هدررفت آب در قسمت تیمار، خیلی کمتر از قطعهٔ شاهد است.» بنابراین

راه اندازی سیستم آبیاری نوار تیپ

عکاس: همایون عباسی

مزایا و معایب این سیستم آبیاری، به‌صورت عملی و مستند برای‌مان آشکار شده بود.

به فصل برداشت نزدیک شدیم و محصولات‌مان رسیدند. کاک‌محمد اعضای شرکت را دعوت کرد که به‌همراه خانواده به مزرعه برویم و ناهار را با محصولاتی که حاصل مشارکت‌مان بود، صرف کنیم. با پیاز، گوجه‌فرنگی و فلفل املت خوشمزه‌ای درست کردیم که حاصل زحمات یک فصل زراعی‌مان بود.

این مشارکت اثرات دیگری هم داشت. از آن به بعد وقتی کسی از ما به‌عنوان کارشناس دربارهٔ نوارتیپ سؤال می‌پرسید، به‌جای تعاریف شفاهی و غیرمستند، تجارب‌مان را دربارهٔ مزایا و معایب آن بیان می‌کردیم و از صحت گفته‌های‌مان اطمینان داشتیم. همین‌طور در فاز پنج، وقتی به روستای جدید ورود پیدا کردیم، متوجه شدیم که اهالی روستا، از مزرعهٔ کاک‌محمد در فاز چهار بازدید کرده بودند و به دلیل اینکه از مشارکت هم‌سطح‌مان خبرداشتند، مشتاق همکاری بودند.

کاک‌محمد گفت: «کار با گروه‌تان تجربهٔ خوبی بود. محصول خوبی هم برداشت کردم و قیمت گوجه‌فرنگی هم که امسال زیاد بود، به نفعم شد و سود کردم. قیمت بقیهٔ محصولات هم مناسب بود. درآمدم به قیمتِ محصول خاصی وابسته نبود؛ پس استرس این را نداشتم که قیمت محصولی پایین باشد. چون محصولاتم کم و متنوع بودند بیشتر اوقات برداشت‌نشده فروش می‌رفت. به جواب سؤال‌هایم دربارهٔ آبیاری نوارتیپ رسیدم و تصمیم دارم سال بعد هم همین کارها را بکنم؛ ولی به‌خاطر تناوب زراعی، جای قطعهٔ چغندر و صیفی را برعکس می‌کنم. همه را هم با نوارتیپ آب می‌دهم.»

با اینکه در فاز پنجم، روستای گاپیس تحت‌پوشش طرح نیست، تجربه‌های کاری‌مان کماکان استفاده می‌شوند و ارتباط‌مان با هم برقرار است؛ علاوه‌بر این، رویکرد مشارکتی بر اعتماد جامعهٔ محلی به ما و خودِ این رویکرد هم تأثیر مثبتی داشته است.

۱. روستای گاپیس از توابع شهرستان مهاباد در آذربایجان غربی است که در حوضهٔ آبریز دریاچهٔ ارومیه واقع شده است.

۲. کاک یا کاکه در زبان کوردی به‌معنی برادر بزرگتر است و برای خطاب‌کردنِ آقایان استفاده می‌شود.

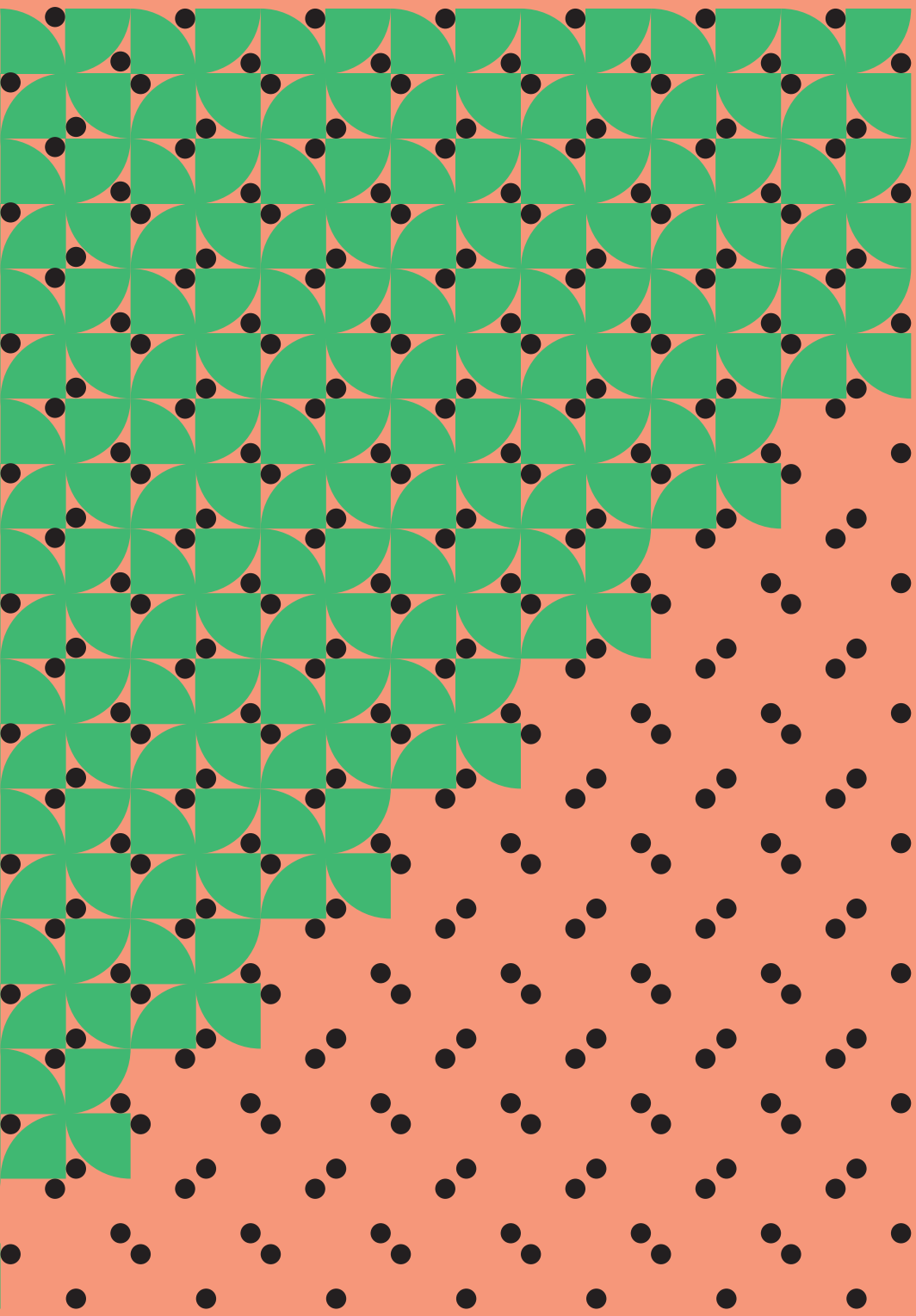

پایداری اثر مشارکت

در ابتدای کار، انتقال مفاهیم و تکنیک‌های فنی به جامعهٔ کشاورزان روستا را موفقیتِ فعالیت‌های خود فرض کرده بودیم و در پایان فصل زراعی، با سنجش میزان به‌کارگیری از تکنیک‌ها، فعالیت‌های‌شان را پایش و ارزشیابی می‌کردیم. غافل از اینکه با توجه به ماهیتِ پیش‌بینی‌ناپذیر کشاورزی، جامعهٔ محلی به فرصتی بیشتر از یک فصل زراعی برای محک‌زدن ایده‌ها یا تکنولوژی‌های نو نیاز دارد. این حاکی از آن است که صبر و مقاومت کشاورزان در مقابل هر تغییر، حساب‌شده و دقیق است. ما همراه با جامعهٔ محلی شنیدیم، دیدیم و دست به آزمایش زدیم و راه‌حل‌هایی برای اجرای هر موضوع یافتیم. در مدت زمان چندسالهٔ حضور در روستاها شاهد اجرای داوطلبانهٔ بسیاری از تکنیک‌های کاربردی توسط خود کشاورزان بودیم و امید داریم که کشاورزان، این تجربیات را در سال‌های آینده هم به‌کار بگیرند و شاهد پایداری طولانی‌مدت آن‌ها باشیم.

آیا شما این را می‌دانستید؟

روستای فیروزآباد

نوروز شهامت آذر

مهر ماه ۹۴ برای ورود به جامعهٔ محلیِ «طرح کشاورزی پایدار» وارد روستای فیروزآباد شدیم. کشاورزان با دعوت قبلی در مسجد روستا جمع شده بودند. طرح کشاورزی پایدار را تشریح کردیم و سپس به حرف‌ها و درددل کشاورزان گوش دادیم تا مشکلات خود را بگویند. آنچه را که از مشکلات کشاورزان فهمیده بودیم، یاداشت کردیم.

کشاورزان از کمبود آب برای کشاورزی در چند سال اخیر گله‌مند بودند و به دلیل اینکه کسی چاره‌ای نمی‌اندیشد، اعتمادشان سلب شده بود. یکی از کشاورزان (شجاعانه) گفت: «این همه روستا را رد کرده‌اید و آمده‌اید اینجا چه کار؟» و ادامه داد که: «اینجا از کمبود آب رنج می‌بریم و روستاهای قبلی از آب بیشتری استفاده می‌کنند.»

روستای فیروزآباد حدود ۱۲ کیلومتر از دریاچهٔ ارومیه فاصله دارد. کشاورزان بیشتر آب زمین را از زهکش تأمین می‌کنند که شور است. این‌ها گفت‌وشنودهایی بود که با مصاحبهٔ نیمه‌ساختاریافته از کشاورزان حاصل شد. با توجه به اینکه تأمین آب برای کشاورزان مشکل بود، تعدادی از آن‌ها بعد از گفت‌وگو داوطلب شدند تا روش‌های جدید کشت‌وکار را یادبگیرند و بتوانند از آب بهینه استفاده کنند. آقای یوسف ابراهیمی یکی از داوطلبان گوجه‌فرنگی‌کارِ روستا بود. او اعلام آمادگی کرد که روش کشت خود را عوض کند تا با آب کم به کشاورزی خود ادامه دهد.

یکی از کشاورزان (شجاعانه) گفت: «این همه روستا را رد کرده‌اید و آمده‌اید اینجا چه کار؟»

آموزش کشت نشایی دوردیفه
جهت صرفه‌جویی در مصرف آب

عکاس: مهدی اسکندرزاده

در بهار سال ۹۵ با کشت دوردیفهٔ گوجه‌فرنگی، توانست با آب کم محصول خیلی خوبی برداشت کند و این انگیزه‌ای شد که آقای ابراهیمی بیشتر به روش‌های جدید فکر کند. او علاوه‌بر استفاده از نشا به‌جای کشت مستقیم بذر، روش دوردیفه را جایگزین روش تک‌ردیفه کرد که مصرف آب زیادی داشت؛ درحالی‌که برادرش در همسایگی زمین او حاضر به تغییر روش نشده بود و این مقیاسی برای اندازه‌گیری محصول آقای ابراهیمی شده بود.

یک سال بعد، اواسط اردیبهشت ۹۶، با اعضای تیم شرکت برای بازدید نشاکاری گوجه‌فرنگی آقای یوسف ابراهیمی به روستای فیروزآباد رفتیم. در طی مسیر، دربارهٔ کشاورزانی صحبت کردیم که قبول کرده بودند به‌جای کشت مستقیم بذر از نشا استفاده کنند و امیدوار بودیم که این اتفاق برای سایر کشاورزان گوجه‌فرنگی‌کار هم بیفتد. به روستا رسیدیم و بعد از دیدار با جمعی از کشاورزان، از وضعیت نشاهای گوجه‌فرنگی مطلع شدیم. فهمیدیم که در اثر بارندگی و تگرگ مقداری از نشاها آسیب دیده‌اند. به‌سمت منزل آقای ابراهیمی رفتیم. در حیاط بزرگ خانهٔ روستایی‌اش نشاها همه سالم مانده بودند. علت را از خودش پرسیدیم. گفت: «با توجه به اینکه در یکی از کلاس‌های تخصصی دربارهٔ بررسی وضعیت آب‌وهوایی و بارش‌های احتمالی قبل و حین کاشت محصول صحبت شده بود، من نیز از اینترنت پیگیر آب‌وهوای منطقه بودم و چون در سال‌های قبل نشاهایم آسیب دیده بودند، امسال موقع بارندگی روی نشاها پلاستیک کشیدم تا آسیب نبینند.»

آقای ابراهیمی مردی جوان، نیرومند و مشتاق کارهای کشاورزی بود. با علاقه در جلسات مربوط به طرح کشاورزی پایدار حضور پیدا می‌کرد و مشتاقانه مشارکت می‌کرد. همیشه سر وقت در جلسات حضور داشت و با دقت همه‌چیز را بررسی می‌کرد. خوب گوش می‌داد و پرسش می‌کرد؛ گویی می‌خواست برنامه‌ای برای کارهایش تنظیم کند. به‌گفتهٔ خودش قبل از این طرح تمامی کارهایش را به روش‌های کاملاً سنتی انجام می‌داد. آقای ابراهیمی داوطلبانه برای اجرای کارهایی جهت آزمایش و یادگیری عمومی تلاش می‌کرد و اکثر هماهنگی‌های برگزاری کارگاه‌ها را بر عهده می‌گرفت و در بین جوانان اعتماد جلب کرده بود.

سال ۹۷ برای سرکشی و بررسی نشاهای گوجه‌فرنگی و همچنین برپایی نمایشگاه کارهای انجام‌شده در روستای فیروزآباد وارد روستا شدیم. آقای ابراهیمی با هیجان زیادی گفت: «روش جدیدی برای کشت گوجه‌فرنگی ابداع کرده‌ام.» مشتاقانه به‌طرف خانه‌اش رفتیم و واقعاً تعجب کردیم. او روش بسیار ساده‌ای برای کشت گوجه‌فرنگی ابداع کرده بود. او چاله‌های کوچکی ایجاد کرده بود و بذرها را روی ردیف و داخل چاله‌ها کاشته بود و با تانکر آبِ ۲۰۰۰لیتری تمام زمین خود را آب داده بود؛ درحالی‌که در شرایط کاشت مستقیم بذر، این مقدار به ۱۰۰۰مترمکعب می‌رسید. آقای ابراهیمی با هیجان برای‌مان توضیح داد که در مرحلهٔ آزمایش است و اگر این تکنیک موفق باشد، می‌تواند در کل کشت، حدود ۳۰۰۰مترمکعب آب صرفه‌جویی کند. بعد پرسید: «آیا شما این را می‌دانستید؟»

با حیرت‌زدگی دوباره روش او را بررسی کردم. همه‌چیز منطقی و درست بود. به مرکز جهاد کشاورزی خبر دادم تا آن‌ها نیز از این تکنیک اطلاع پیدا کنند. فهمیدم که در پروژه‌های کشاورزیِ پایدار با رویکرد مشارکتی، خلاقیت و اعتمادبه‌نفس کشاورزان افزایش می‌یابد. کشاورزان دست به آزمایش می‌زنند تا راهکارهای جدیدی برای حل مشکلات خود پیدا کنند. از اینکه بعد از خروج بیرونی‌ها خود کشاورزان راه‌های متفاوتی برای حل مشکلات‌شان یافته بودند، احساس هیجان و شادی می‌کردیم.

آقای ابراهیمی با هیجان برای‌مان توضیح داد که در مرحلهٔ آزمایش است و اگر این تکنیک موفق باشد، می‌تواند در کل کشت، حدود ۳۰۰۰مترمکعب آب صرفه‌جویی کند

اندکی صبور باشیم

روستای خنجرقشلاق

لطیف حقی

روستای خنجرقشلاق از روستاهای حومهٔ شهر ارومیه است. بیشتر اهالیِ این روستا به‌علت نزدیک بودن به صنایع تبدیلی رُب در ارومیه، به کار کاشت گوجه‌فرنگی مشغول هستند. وقتی در سال ۱۳۹۵ در این روستا مشغول به پروژهٔ کشاورزی پایدار شدیم، در ارزیابی‌های اولیه متوجه شدیم که در این روستا شیوهٔ خاصی برای کاشت بذر گوجه‌فرنگی به اسم «گوم کرتی» رونق دارد. در این روش، بذر زیادی را به‌صورت مستقیم در داخل زمین اصلی می‌کارند و تا زمان استقرار بوته در زمین اصلی حداقل دوسه بار آبیاری می‌کنند. در این روش کشاورزان می‌توانند نشاهای مازاد خود را بفروشند و بخشی از درآمد آن سال‌شان را از این راه تأمین کنند. این روش، مصرف آب زیادی دارد و باعث می‌شود علف هرزِ گل جالیز رشد کند که خسارت بسیار زیادی را به‌همراه دارد. در این روش از شیوع بسیاری از بیماری‌های قارچی خاک‌زی هم نمی‌توان پیشگیری کرد.

از این جهت در نشست‌های‌مان با کشاورزان روستا، پیشنهاد کردیم که برای تولید نشا از سینی‌های نشا با بستر کاشت پیت‌ماس استفاده کنند. ۲۷ام اسفند ۱۳۹۵ بود که یکی از کشاورزان روستا به نامِ آقای حافظ نورالله‌زاده به‌همراه برادرش فردوس، در تماسی تلفنی، به‌صورت داوطلبانه تقاضا کردند که برای کاشت در سینی نشا و تولید نشای گوجه‌فرنگی آن‌ها را همراهی کنیم. ۲۹ام اسفند ۱۳۹۵ بذرهای گوجه‌فرنگی را با هم در سینی‌های نشا کاشتیم. تعدادی دیگر از اهالی روستا این کار ما را از نزدیک تماشا می‌کردند. برای بستر کاشت، پیت‌ماس را پیشنهاد کرده بودیم. آن‌ها نیز کیسه‌ای از آن را خریده بودند. این دو کشاورز زمانی که دیدند هزینهٔ پیت‌ماسی که خریده بودند، گران تمام شده است، ابتکار جالبی به خرج دادند. آن‌ها با دیدن و لمس کردن پیت‌ماس، مواد تشکیل‌دهنده و جنس آن‌ها را حدس زدند و این مواد را شبیه به موادی یافتند که داخل هر روستایی به‌راحتی یافت می‌شود. بنابراین آن‌ها موادی را به‌عنوان بستر آماده کردند تا با بستر پیت‌ماس مقایسه کنند. این مواد از چوب پوسیده، پهن یا کود دامی پوسیده و خاکِ رس تشکیل شده بودند که به‌راحتی در روستا در دسترس هستند. همچنین برای کشت، تعدادی سینی نشا با حفره‌های متفاوت در نظر گرفتند (۵۰ حفره،

۷۲ حفره و ۱۰۵ حفره) تا طبق گفتهٔ خودشان بتوانند بعدها مقایسه کنند که کدام سینی بهتر جواب‌گو است. در کنار این آزمایش‌ها، آن‌ها کود را با شیوه‌های متفاوتی به سینی‌های نشا اضافه کردند تا روش‌های مختلفی را امتحان کنند. آن‌ها در کنار این خزانهٔ نشا کرت‌های کوچکی هم درست کردند و بذرها را در آن‌ها نیز کشت کردند. همهٔ این آزمایش‌ها در محل کوچکی شکل گرفته بود و شبیه مزرعهٔ تحقیقاتی کوچکی شده بود. در این مجموعه کشاورزان نقش آزمایش‌گر را داشتند.

روزهای ۴ و ۷ فروردین ۱۳۹۶، به‌همراه کشاورزان به سینی‌های نشا سر زدیم و متأسفانه جوانه نزده بودند. کشاورزان با ما مشورت می‌کردند که آیا دوباره کشت کنیم یا همچنان منتظر بمانیم؟ ما هم پاسخ می‌دادیم که «به نظر ما بهتر است دوسه روز بیشتر صبر کنیم ولی در نهایت، این شما هستید که باید تصمیم نهایی را بگیرید و ما نیز مطیع این تصمیم هستیم.»

۱۰ فروردین ۱۳۹۶، آقاحافظ تماس گرفت و مژدهٔ سبزشدن گوجه‌فرنگی‌ها را داد. چند روز بعد به دیدن‌شان رفتیم. آقاحافظ با خوشحالی به ما گفت: «از آن روزی که به شما خبر داده‌ام، تعداد بیشتری سبز شده‌اند.» آن‌ها را به ما نشان داد. این در حالی بود که تعدادی از اهالیِ دیگرِ روستا، از جمله آقای نبی‌زاده جلوی در خزانه در حال تماشای ما بودند.

آن‌ها بستر کاشت ابداعی خود را در آزمایش‌ها بهتر از پیت‌ماس ارزیابی کردند. سینی نشا با تعداد حفره‌های کمتر و اندازهٔ درشت‌تر را هم بهتر از سینی‌های نشا با تعداد حفره‌های بیشتر و کوچک‌تر می‌دانستند. در کل این روش استفاده از سینی‌های نشا را به کشت مستقیم داخل مزرعه و کرت‌های کوچک ترجیح می‌دادند. نظرشان این بود که بازده‌شان نیز بهتر شده است؛ البته تعداد کمی از نشاها در اثر مصرف مستقیم کود اوره در زمان نشا از بین رفته بود.

سال زراعی ۱۳۹۷، که ما آن روستا را به‌دلیل اتمام پروژه ترک کرده بودیم، این دو برادر به‌همراه چند نفر دیگر از اهالی از جمله آقای نبی‌زاده به شرکت ما آمدند. آقای نبی‌زاده در سال اول، این فرآیند را تماشا می‌کرد و نقشِ فعالی نداشت. برای تهیهٔ سینی نشا آمده بودند. برادران نورالله‌زاده این بار به افراد کاربلدی تبدیل شده بودند و بقیه را همراهی و راهنمایی می‌کردند.

آقاحافظ نشاها را به ما نشان می‌داد و تعدادی از اهالی دیگر روستا از جمله آقای نبی‌زاده جلوی در خزانه در حال تماشای ما بودند

عکاس: لیلا وجدان قره‌باغ
سال ۱۳۹۶

این بار آقای نبی‌زاده بدون نیاز به ما و با کمک آقاحافظ و برادرش نشاها را در سینی‌های نشا کاشته بود

عکاس: لیلا وجدان قره‌باغ
سال ۱۳۹۶

دعوت آن‌ها، فرصتی فراهم کرد که دوباره سری به روستای خنجرقشلاق بزنیم. دیدیم که در آن سال حدوداً چهار نفر دیگر به این فرآیند پیوسته‌اند. این اتفاق در حالی رخ داد که ما هرگز تصور نمی‌کردیم این شیوهٔ کاشت نشا به‌زودی و در سال‌های بعد گسترش یابد و برای تعداد نفرات بیشتری در آن روستا هم کارا باشد. شاید توانمند شدن تعدادی از کشاورزان در آن فن‌آوری و انتقال آن از کشاورزی به کشاورز دیگر علت این گسترش در روستا بود.

از ماجرای نخود تا گندم تیپی

سحر اکبرزاده
شیرین عبدالهی

روستاهای
بایقوت
لکر

یکی از روزهای آخر بهمن‌ماه بود. در یکی از مغازه‌هایی قرار گذاشته بودیم که تقریباً همهٔ اهالی روستای بایقوت به آن رفت‌وآمد داشتند. قرار این بود که با روستاییان دربارهٔ کشت غالب روستا (گوجه‌فرنگی) صحبت کنیم. کشاورزان می‌گفتند: «از روی عادت گوجه‌فرنگی می‌کاریم که نتیجه‌ای جز کمردرد و پادرد برای‌مان ندارد. اصلاً امسال کسی وجود ندارد که از گوجه‌فرنگی سود کرده باشد. در مصرف آب هم صرفه‌جویی زیادی نکرده‌ایم؛ حتی آبیاری قطره‌ای هم جواب نداده است.»

در حین همین بحث‌ها بود که مرد میان‌سالی وارد مغازه شد و تقاضای خرید نخود کرد. زمینهٔ بحث جدیدی ایجاد شد. یکی از کشاورزان، آقای نوروزی، گفت: «قیمت نخودی که این آقا می‌خرد، چندین برابرِ گوجه‌فرنگی است. زحمتش هم نصف زحمت کار ماست. مصرف آب نخود کمتر است و ماندگاری بیشتری هم نسبت به گوجه‌فرنگی دارد.» پرسیدیم: «پس چرا نخود نمی‌کارید؟» گفتند: «دلیل قانع‌کننده‌ای نداریم. شاید دلیلش فقط عادت‌مان به کشت محصولی قدیمی باشد.» کشت گوجه‌فرنگی سنتی مرسوم در بین اهالی روستای بایقوت به‌حساب می‌آید.

دو هفته بعد، آقای زینال‌زاده، که در مغازهٔ روستا با هم آشنا شده بودیم، با ما تماس گرفت و خواست که هروقت به روستای بایقوت سر زدیم، با او هم دیداری داشته باشیم. فردای آن روز، به روستا رفتیم و طبق قرار قبلی با آقای زینال‌زاده و نوروزی نیز دیدار کردیم. آقای زینال‌زاده گفت: «کشت محصول دیگری مثل نخود ذهنم را مشغول کرده است.» بعد هم گفت که با خانواده، برادر و خانمش نیز مشورت کرده است. می‌خواهند امسال در کنار کشت گوجه‌فرنگی، زمین مناسبی اجاره کنند و به‌صورت آزمایشی نخود بکارند. از ما خواست در این کار همراهی‌شان کنیم. ما هم با کمال میل پذیرفتیم. قرار شد تا دیدار بعد، ما و کشاورز، اطلاعات بیشتری دربارهٔ نخود جمع‌آوری کنیم. اینکه کشاورزی برای کشت آزمایشی جدیدش از ما درخواست همکاری کرده بود، باعث شد پشتکار بیشتری برای این کار داشته باشیم.

بازدید ادواری کشاورزان از مزارع

عکاس: بهزاد سالمی

دفعهٔ بعد که همدیگر را دیدیم، فهمیدیم اطلاعات‌مان دربارهٔ کشت نخود کامل نیست. تصمیم گرفتیم این موضوع را با رئیس ترویج و کارشناس زراعت شهرستان مطرح کنیم. از این رو، همراه با آقای زینال‌زاده به ادارهٔ جهاد کشاورزی شهرستان ملکان رفتیم. از آن‌ها ارقام مناسب را برای منطقه پرسیدیم و بنابر صلاح‌دید کارشناس زراعت، رقم کاشان خریداری شد. همچنین، دربارهٔ نکاتِ دیگری هم با آن‌ها مشورت کردیم: زمان آبیاری، ضدعفونی‌کردن بذر برای جلوگیری از بیماری‌های احتمالی، عمق کشت، نحوهٔ استفاده از سم و کود.

با آقای زینال‌زاده دربارهٔ آبیاری محصول صحبت کردیم. او گفت: «برای زمینی که قرار است در آن نخود کشت کنم، باید آب را از مزرعهٔ همسایه بیاورم. با این حساب، آبیاری مزرعه برایم سخت است و در طول مسیر آب اسراف خواهد شد.» آقای نوروزی گفت: «آیا می‌شود مثل گوجه‌فرنگی آبیاری تیپی انجام دهیم؟» گفتیم: «نمی‌دانیم، تا حالا نشنیده‌ایم.» گفت: «می‌خواهیم آزمایشی نخود را تیپی کشت کنیم تا ببینیم چه نتیجه‌ای خواهد داشت.» برای آبیاری تیپی، باید بذرها را در یک ردیف قرار می‌دادند. به‌خاطر هزینهٔ زیادِ ادوات و کوچک‌بودن زمین‌شان، نمی‌توانستند از ادوات و ردیف‌کار استفاده کنند و با دستگاه نشاکارِ دستی‌ای که خودشان طراحی کرده بودند[1]، این کار را انجام دادند.

بعد از کشت نخود، کشاورزان از مزرعهٔ آقای زینال‌زاده و نوروزی به‌صورت ادواری بازدید کردند. تلاش آقای زینال‌زاده، نوروزی و اعضای خانواده‌های‌شان در کشت نخود آزمایشی نشان‌دهندهٔ مشارکتی خانوادگی بود. پس از برداشت محصول، که حدود سه‌ونیم تن در هکتار بود، تسهیلگران جلساتی برای تحلیل موضوع و محصول برداشت‌شده برای کشاورزان علاقه‌مند شکل دادند. آقای زینال‌زاده و نوروزی گفتند: «سال دیگر هم در مساحت بزرگ‌تر نخود خواهیم کاشت.»

کشت آزمایشی نخود نتیجه‌بخش بود؛ اما به‌دلیل گران‌بودن اجاره‌بها و همچنین اختلاف با ادارهٔ آب، نتوانستند سال بعد به کشت آن ادامه دهند. با این وجود، بازدیدهای ادواری برای ما تجربه‌ای جدید به همراه داشت. آقای فرهنگی، یکی از کشاورزانی که در بازدیدهای ادواری همراه ما بود، گندم را به‌روش سنتی کشت می‌کرد. کشت نخود به‌صورت تیپی برایش جالب بود. گفت: «در روستای لکلر، کشاورزی

وجود دارد که گندم را به‌صورت تیپی کشت کرده است. به‌نظر شما جواب خواهد گرفت؟» انگار نحوهٔ کشت گندم تیپی برایش سؤال بود. اینکه چطور کشت می‌شود؟ مگر ممکن است؟ همین سؤال، شروعِ انتقال تجربه از روستای لکلر به روستای بایقوت بود.

ماجرای آقای نجف‌نیا

یکی از روزهایی که در روستای لکلر برای فاز سوم پروژه حضور داشتیم، آقای نجف‌نیا که از کشاورزان پروژه بود، به ما گفت که قصد دارد به‌صورت آزمایشی گندم را به روش تیپی کشت کند. تردید داشتیم؛ چون قبلاً ندیده بودیم کسی این کار را انجام دهد. دلیل این تصمیم را پرسیدیم. گفت: «سال قبل گندم و یونجه را آبیاری بارانی کرده بودم و جواب داد، به نظرم تیپی هم جواب می دهد. اگر همراهی کنید، این کار را انجام خواهم داد.» با درمیان‌گذاشتن این موضوع با کارشناسان جهاد کشاورزی، شروع به کشت آزمایشی گندم تیپی کردیم. پابه‌پای آقای نجف‌نیا در تمامِ مراحل کاشت، داشت و برداشت گندم همراهش بودیم.

پیشنهاد دادیم از مزرعهٔ گندم آقای نجف‌نیا در روستای لکلر که به‌روش آبیاری تیپی کشت کرده بود، دسته‌جمعی بازدید کنیم. همراه آقای فرهنگی و سایر کشاورزان علاقه‌مند به مزرعهٔ آقای نجف‌نیا رفتیم. آقای نجف‌نیا سر مزرعه‌اش به‌صورت شفاهی نوع کار، نحوهٔ کشت و آبیاری را به کشاورزان بازدیدکننده توضیح داد. قرار شد موقع برداشت محصول هم کشاورزان با هم در ارتباط باشند تا بتوانند آبیاری غرقابی و تیپی را مقایسه کنند. از مزرعهٔ گندمِ تیپی، نُه تن در هکتار محصول برداشت شد؛ در حالی که در مزرعهٔ شاهد که به‌صورت سنتی کشت و آبیاری شده بود، چهار تن محصول برداشت شد.

آقای فرهنگی که محصول برداشت‌شده را دیده بود، گفت حاضر است در روستای بایقوت گندم را به‌صورت تیپی کشت کند. او با آقای نجف‌نیا رابطه‌ای گرم و صمیمی برقرار کرد و دربارهٔ همه‌چیز با آقای نجف‌نیا مشورت می‌کرد؛ از نحوهٔ سم‌پاشی تا فاصلهٔ تیپ‌ها، نوع آبیاری و رقم گندم کشت‌شده. در طول این فرایند نیز کشاورزان به مزرعهٔ هم سر می‌زدند و مزایا و معایب روش‌ها را از هم می‌پرسیدند. این اتفاق، در واقع باعث انتقال تجربه از روستایی به روستای دیگر شد و جملهٔ «از کشاورز به کشاورز» را برای ما معنی کرد.

۱. در این میان، اتفاقی جالب رخ داد: آقای زینال‌زاده بذرکاری دستی برای نخود ساخت که ایدهٔ آن را از نشاکار گوجه‌فرنگی گرفته بود.

همراه شدیم و با هم آموختیم

روستای داش‌تپه
فرشاد جودیان

روز متفاوتی بود. دومین سالی بود که به روستای داش‌تپه می‌رفتیم و قرار بود بعد از وقفه‌ای چندماهه دوباره به آنجا برویم. از شهرستان میاندوآب تا روستا ۲۵ کیلومتر بود. داخل خودرو نشستیم و حرکت کردیم. سکوت داخل خودرو را فرا گرفته بود. اعضای تیم حرفی نمی‌زدند شاید آن‌ها هم مانند من در ذهن خود ماجرای ورود و کارهای‌مان را در روستای داش‌تپه مرور می‌کردند. سال قبل در روستا به‌نظر خودمان خوب کار کرده بودیم و با مشارکت روستاییان توانسته بودیم تکنیک‌های فنی خوبی را در مزارع آن‌ها اجرا کنیم؛ کاشت فاروئی گندم، کشت دوردیفهٔ چغندرقند، کاهش ابعاد کرت‌ها و کشت زیرپلاستیک گوجه‌فرنگی؛ اما اینکه سال‌های قبلش چه شرایطی در این روستا داشتیم و چطور شد که به وضعیت مثبت فعلی رسیدیم، داستان مفصلی است.

از ابزار ماتریس زوجی برای انتخاب و اولویت‌بندی بین چند گزینه استفاده می‌شود، به نحوی که گزینه‌هایی که قرار است با یک‌دیگر مقایسه شوند، در ردیف بالای جدول ماتریس و دوباره به همان ترتیب در ستون کنار قرار می‌گیرند. سپس ردیف به ردیف همهٔ موارد با بقیهٔ موارد مقایسه می‌شوند. در پایان که همه موارد با هم مقایسه زوجی شدند می‌توان تعداد دفعات تکرار شدن هر مورد را شمرد و اولویت نسبی‌شان را به دست آورد. طی این مقایسه دلیل برتری یا ترجیح داشتن یک گزینه به گزینه دیگر نیز گفتگو و ثبت می‌شود تا دلایل (به عبارتی، ملاک‌های) ارجحیت داشتن گزینه‌ها بر یکدیگر نیز مشخص شود.

مغازهٔ آقابهلول را به‌یاد آوردم که محل برگزاری نشست‌های ما با روستاییان شده بود. نشست‌هایی که با سه‌چهار نفر شروع شده بود و در آخر به سی‌چهل نفر رسیده بود. حرف‌های روستاییان در ذهنم بود که هربار توصیهٔ فنی می‌کردیم، آن‌ها می‌گفتند: «بله، شما درست می‌گویید» و بعد از رفتن ما هرکدام کاری را که همیشه انجام می‌دادند، تکرار می‌کردند. نحوهٔ کشت را به آن‌ها توضیح می‌دادیم. می‌گفتند: «خیلی خوب است» ولی در مقابل انجام آن مقاومت می‌کردند. می‌دیدیم حرف‌ها و توصیه‌هایی را که ما می‌گوییم، اکثر کشاورزان بهتر از ما بلدند ولی عمل نمی‌کنند. وارد بن‌بست شده بودیم. انگار شیوهٔ فعلی کار نکرده بود و باید راه جدیدی می‌یافتیم. اما چه راهی؟

شروع کردیم به بررسی موقعیت. از ابزارهای متعددی استفاده کردیم و در نهایت متوجه شدیم که روستاییان در مقابل تغییر مقاومت می‌کنند. نتیجهٔ خوبی بود زیرا اگر ما فرایند ایجاد تغییر را تسهیل کنیم، شاید نتایج بهتری به‌دست بیاید. یادم افتاد با بعضی افراد که راه‌حل‌ها را با هم به‌صورت مشارکتی ساخته بودیم یا خودشان راه‌حلی پیدا کرده بودند، کار بهتر پیش می‌رفت. آری، راه‌حل مشکلات ما مشارکت روستاییان بود. به یاد آوردم در نشست‌هایی که با روستاییان داشتیم، اکثر آن‌ها از مسئولان گلایه‌مند بودند زیرا به‌قول خودشان آن‌ها فقط می‌آیند و سخنرانی می‌کنند و می‌روند. گلایه داشتند از کانال‌های بتنی که بدون پرسیدن نظرات روستاییان با هزینه‌های گزاف مالی و زیست‌محیطی

ابزار تحلیل میدان نیرو (force field analysis) کمک می‌کند تا عوامل سوق دهنده و بازدارندهٔ به وقوع پیوستن یک تغییر تحلیل شود. با این ابزار می‌توان تأثیر نسبی این عوامل را نیز از نگاه تحلیل‌گران مورد بررسی قرار داد. در آغاز تحلیل، تغییر یا موضوع مورد بررسی را سرلوحه‌ی نمودار قرار می‌دهیم و زیر آن، صفحه یا سفره را به دو نیم تقسیم می‌کنیم. خطِ تقسیم‌کنندهٔ صفحهٔ ما در واقع نمایانگر وضعیت موجود موضوع مورد بررسی است. عوامل سوق دهنده در یک طرف و بازدارنده در طرف دیگر خط ثبت می‌شوند. پس از ثبت عوامل، از هر عامل سوق دهنده و بازدارنده فلشی به سمت خط وسط سفره می‌کشیم. قطر این فلش‌ها بیانگر میزان نسبی تأثیرگذاری آن عامل بر روند به وقوع پیوستن تغییر است. هر چه قطر فلش بیشتر، تأثیر آن عامل هم بیشتر.

تحلیل مشارکتی
در جمع کشاورزان

عکاس وحید حشمتی

آن‌ها را طراحی و اجرا کرده بودند و بعد از هشت سال هنوز قطرهٔ آبی در آن کانال‌ها رهاسازی نشده بود. در واقع روستاییان در گلایه‌های‌شان به‌صورت واضح گفته بودند می‌خواهند در مسائل مربوط به روستا صدای‌شان شنیده شود و نظرات‌شان در نظر گرفته شود ولی ما متوجه نمی‌شدیم. بر همین اساس تصمیم گرفتیم ما به‌تنهایی حرف نزنیم بلکه ساکت باشیم و گوش دهیم.

با مرور این افکار، به‌صورت تلفنی زمانی را برای برگزاری نشست با روستاییان هماهنگ کردیم. در زمان معین در مغازهٔ آقابهلول حاضر شدیم. اهالی نیز آمدند. مثل همیشه شروع کردیم به گفت‌وگو؛ با این تفاوت که ما سؤالی می‌پرسیدیم، آن‌ها حرف می‌زدند و ما نیز با استفاده از برخی ابزارهای تسهیلگری مانند ماتریس زوجی و تحلیل میدان نیرو، تحلیل‌های روستاییان را یادداشت می‌کردیم. این تحلیل‌ها کمک می‌کرد که کشاورزان برداشت متفاوتی از مسئله پیدا کنند. به‌عنوان مثال کشاورزان قبلاً فکر می‌کردند شرایط آب و خاک یکی از عوامل مهم بازدارندهٔ کاشت است ولی بعد از تحلیل میدان نیرو متوجه شدند اهمیت نبود ادوات مناسب کاشت بیشتر است. این روش برای خود کشاورزان نیز جالب بود زیرا می‌دیدند که همین حرف‌ها مبنای تصمیم‌ها و راه‌حل‌ها است. دیگر نشست‌های‌مان هم به‌صورت مشارکتی برگزار می‌شد. خود کشاورزان تکنیک‌های فنیِ مزرعه را بررسی می‌کردند و بعضی از آن‌ها که امکان انجام‌شان با ادوات خودشان فراهم بود، توجه‌شان را جلب می‌کرد. دربارهٔ دیگر تکنیک‌ها نیز نظر می‌دادند و دلایل انجام‌دادن یا ندادنِ آن‌ها را بیان می‌کردند. در نهایت در آن فصل زراعی در پانزده مزرعهٔ آن روستا تکنیک‌های فنی‌ای را انجام دادیم که با مشارکت خود کشاورزان انتخاب شده بود.

همان‌طور که به روستا نزدیک‌تر می‌شدیم، به یاد می‌آوردم که آن تکنیک‌های فنی هم باعث کاهش هدررفت آب شده بود و هم افزایش عملکرد محصول را به‌همراه داشت. البته چیزی که بیشتر از همه

در واقع روستاییان در گلایه‌های‌شان به‌صورت واضح گفته بودند می‌خواهند در مسائل مربوط به روستا صدای‌شان شنیده شود و نظرات‌شان در نظر گرفته شود ولی ما متوجه نمی‌شدیم

برایم مهم بود، حضور فعال کشاورزان در مراحل مختلف کشت بود. مهم حرف آن پیرمردی بود که وقتی برای اولین‌بار او را دیدیم، متوجه شدیم که در جریان فعالیت‌های ما قرار دارد. پیرمرد به من گفت: «زمین‌هایی که شما کشت کردی، واقعاً وضعیت رشدِ خوبی دارند. سال بعد من هم از این روش‌ها استفاده خواهم کرد.» مهم این بود که خود کشاورزان آموخته‌هایی را که از طریق مشارکت با هم کسب کرده بودند، در سطح روستا با دیگر کشاورزان به اشتراک گذاشته بودند. به‌عنوان مثال ما تنها با ۱۵ کشاورز کار می‌کردیم ولی متوجه شده بودیم تعداد بیشتری از کشاورزان از این روش‌ها استفاده می‌کنند. به قول یکی از کشاورزان، آقای آقامحمدی، «مهندس، ما خودمان نتایج روش‌ها و تکنیک‌هایی را که از نشست‌های‌مان در آمده بود، با بقیهٔ کشاورزان به اشتراک گذاشتیم.» مهم آن تغییری بود که می‌دیدیم.

هر لحظه که به روستا نزدیک‌تر می‌شدیم، هم هیجان‌مان افزایش پیدا می‌کرد و هم استرس‌مان بیشتر می‌شد. ما یک تیم بودیم ولی این تیم فقط متشکل از ما چند نفر نبود. این تیم متشکل از آن چهار آموزش‌گر جوانی بود که با تمام وجود به ما شیوه‌های تسهیلگری یاد می‌دادند. این تیم متشکل از کارمندان ادارهٔ جهاد کشاورزی بود که در تمامی مواقع همیشه پشتیبان‌مان بودند. تیم متشکل از کارکنان دفتر تالاب‌ها بود که با فروتنی همیشه حامی ما بودند و چندین نفر دیگر که دلسوزانه به ما کمک می‌کردند و آن هم برای یک هدف: تسهیل در ایجاد تغییر در جامعهٔ محلی، همکاری در احیای دریاچهٔ ارومیه از طریق مشارکت جوامع محلی در استقرار کشاورزی پایدار.

به روستا رسیدیم. از خودرو پیاده شدیم و باز هم به مغازهٔ آقابهلول رفتیم. روستاییان نیز آمدند. بعضی چهره‌ها آشنا بودند و بعضی ناآشنا ولی همه از موضوع باخبر بودند. به‌دلیل کثرت نفرات به مسجد روستا رفتیم. کمی حرف زدیم. صحبت‌های روستاییان ما را به فکر انداخت. گویا اکثریت اهالی روستا در نشست‌های سال قبل شرکت داشتند. بعد متوجه شدیم بعضی تکنیک‌های فنی را که ما سال پیش با مشارکت خود کشاورزان در مزارع گندم اجرا کردیم، حالا افراد زیادی در مزارع خود عملی می‌کنند.

در کشت‌های بهارهٔ سال قبل چغندرقند را به‌صورت دوردیفه روی پشته کاشته بودیم و با تحلیل میدان نیرو متوجه شده بودیم بزرگ‌ترین عامل بازدارندهٔ استفاده از این روش در مزارع کشاورزان روستاهای

ورود به
جمع کشاورزان

عکاس: فرشاد جودیان

گوگ‌تپه و داش‌تپه، نبودنِ ادوات مرتبط با این تکنیک در منطقه بود. پیگیری‌های خود کشاورزان و تدبیر مدیریت ادارهٔ کشاورزی شهرستان میاندوآب باعث شده بود دو عدد از این ادوات برای منطقه خریداری شود تا در فصل زراعی جاری، کشاورزان بیشتری با استفاده از این روش چغندرقند کشت کنند. خود کشاورزان مشکل را پیدا کرده بودند و خودشان نیز راه‌حل را یافته بودند. ما وقتی با استفاده از ابزار تسهیلگری ماتریس زوجی «پایداری اثر مشارکت» را بررسی می‌کردیم، متوجه شدیم که تعدادی از تکنیک‌ها تا حدی به پایداری رسیده‌اند؛ تکنیک‌هایی مانند کاهش ابعاد کرت‌ها، بذرمالی بذور، خیساندن ریشهٔ نشا و مدیریت سم‌پاشی. بیش از ۳۰ درصد کشاورزان از این تکنیک‌ها استفاده می‌کنند و با توجه به حل مشکل ادوات، تعدادی از کشاورزان تکنیک کشت دوردیفهٔ چغندرقند را به‌کار خواهند گرفت. این یعنی می‌توانیم امیدوار باشیم که در سال‌های آتی تعداد کشاورزانی که از این روش استفاده می‌کنند، افزایش خواهند یافت.

آموختیم که برای رسیدن به پایداری باید تغییر ایجاد شود؛ تغییراتی که خود کشاورز در تحلیل مسئله و شناسایی راه‌حل نقش دارد و بر اساس آن دست به انتخاب و آزمایش می‌زند.

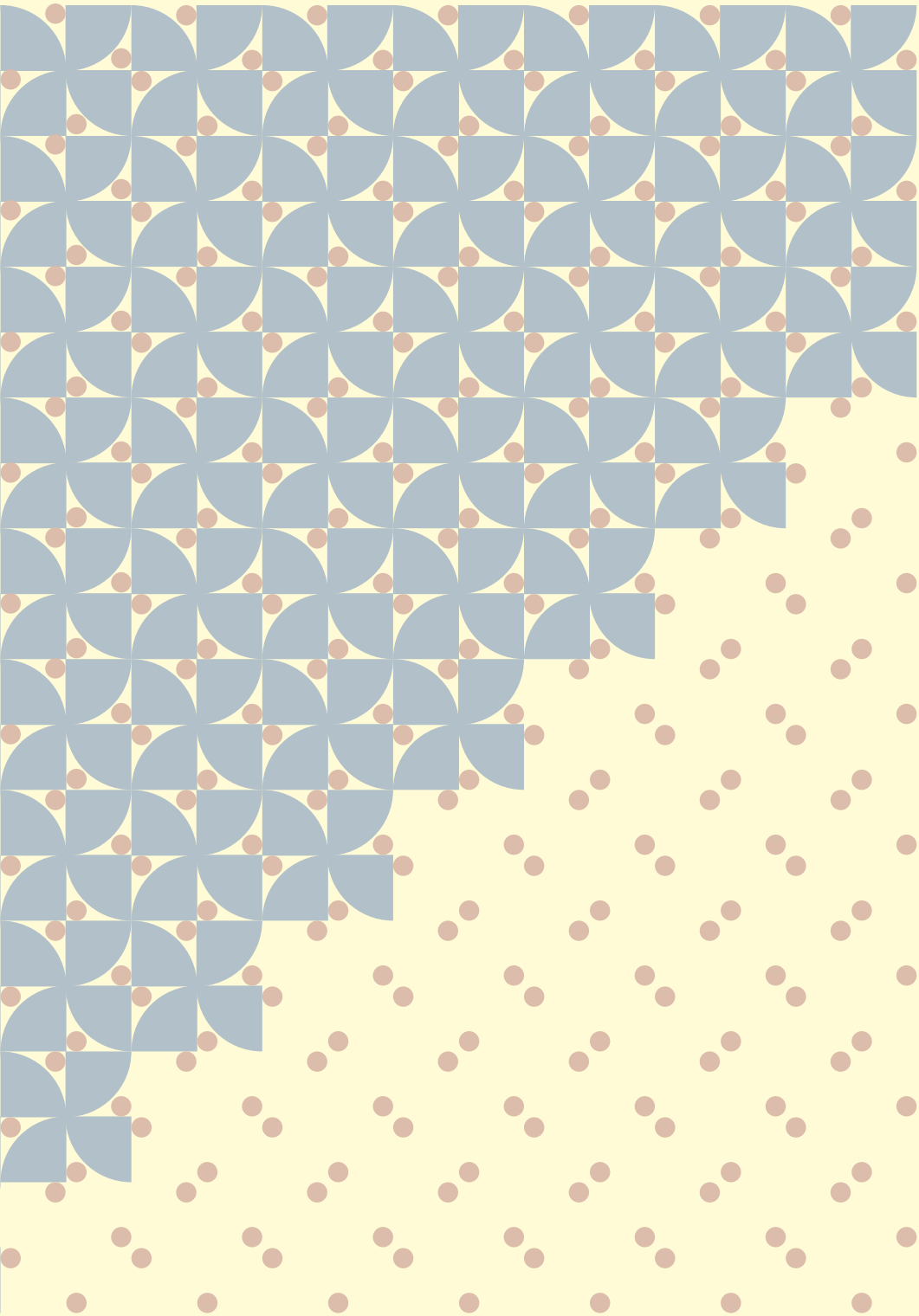

ضمیمه

تعریف و اهداف پروژهٔ حفاظت از تالاب‌های ایران

پروژهٔ بین‌المللی تالاب تحت‌عنوان «طرح حفاظت از تالاب‌های ایران» با همکاری دولت ایران (سازمان حفاظت محیط‌زیست)، صندوق تسهیلات محیط‌زیست جهانی(GEF) و برنامهٔ توسعهٔ ملل متحد(UNDP) از سال ۲۰۰۵ آغاز شد. هدف از این طرح کاهش یا حذف دائمی تهدیدها و به‌طور کلی پایداری و بقای اکوسیستم‌های تالابی ایران است. همچنین در این طرح تلاش بر این است تا تجربیات به‌دست‌آمده را در قالب معرفی رویکرد زیست‌بومی و استقرار سیستم مدیریتی جدید گسترش دهد و سازوکارهایی قانونی برای اجرایی‌شدن آن در سایر تالاب‌های کشور فراهم کند.

میزان خشکی دریاچه در شهریور ۱۳۹۳ (۲۰۱۴) به حدی رسید که قسمت جنوبی آن با خشکی کامل مواجه شد. یکی از عوامل مهمِ ایجاد این مشکل، کاهش مقدار آب ورودی دریاچه بود که به‌تبع آن وضعیت تعادل در تبخیر و تغذیهٔ دریاچه به هم می‌خورد. اگرچه شرایط اقلیمی تأثیر انکارناپذیری در شرایط کنونی دریاچهٔ ارومیه داشته است، عامل بسیار مهم دیگری هم در خشکی دریاچه وجود دارد که مربوط است به توسعهٔ نامتوازن و ناپایدار در حوضهٔ آبریز و برداشت بی‌رویه از منابع آب حوضه به‌ویژه در دو دههٔ اخیر. سهم کشاورزی را در تاریخچهٔ خشک‌شدن این حوضه نمی‌توان نادیده گرفت. کشاورزی در این حوضه طی دهه‌های اخیر بسیار توسعه یافته است. با توجه به محدودیت منابع آبی به‌خصوص در بخش آب‌های زیرزمینی، ادامهٔ این روند، پایداری کشاورزی منطقه و در نتیجه معیشت مردم منطقه را در آینده تهدید می‌کند.

با آغاز همکاری در سطوح عالی میان دولت‌های ایران و ژاپن برای بررسی مشکلات دریاچهٔ ارومیه، در سال ۱۳۹۳ پروژه‌ای تحت‌عنوان «همکاری در احیای دریاچهٔ ارومیه از طریق مشارکت جوامع محلی در استقرار کشاورزی پایدار و حفاظت از تنوع زیستی» در دفتر طرح حفاظت از تالاب‌های ایران تعریف شد. در این پروژه، سازمان محیط‌زیست کشور با همکاری وزارت جهاد کشاورزی کوشش کرد تا با آموزش به کشاورزان منطقه و مشارکت آن‌ها، تغییراتی در شیوهٔ کشاورزی سنتی ایجاد کند تا بهره‌وری آب در مزارع افزایش پیدا کند و ضمن حفظ منافع و درآمد کشاورزان منطقه، با صرفه‌جویی در آبِ مصرفی در سطح مزرعه به تأمین بخشی از حق‌آبهٔ دریاچهٔ ارومیه کمک کند.

در این پروژه سعی بر این بود تا از طریق اجرای مدیریت زیست‌بومی در سطوح ملی و محلی، فضای مناسبی برای مشارکت ذی‌نفعان و تدوین و اجرای برنامه‌های مدیریت جامع ایجاد شود. این برنامه‌های مدیریت، در قالب

فرآیندی مشارکتی و با هدف هم‌افزایی بین پروژه‌های توسعه‌ای و اقدامات حفاظتی در سطح حوضهٔ آبریز تالاب‌ها تدوین شدند. وظایف هریک از نهادهای دولتی و غیردولتی هم در حفاظت از تالاب، هم‌راستا با شکل‌گیری توسعهٔ پایدار در حوضه مشخص شد. در این میان، علاوه‌بر حفاظت از تنوع زیستی تالاب، به نکاتی همچون معیشت جوامع محلی، آگاه‌سازی عمومی و مدیریت منابع آب و خاک با هدف تأمین حق‌آبهٔ تالاب نیز توجه می‌شد.

به‌دلیل ماهیت زمان‌بربودن پروژه‌های توسعه‌ای و البته دستاوردهای موفق آن در سال ۱۳۹۳، پروژه برای شش سال متوالی تمدید شد. علاوه‌بر این، زیرساخت‌ها و منابع دولتی و غیردولتی ایران هم به‌کار گرفته شدند و این موضوع باعث شد در جوامع محلی جریانی اجتماعی برای مشارکت در فرایند احیای دریاچه ارومیه شکل بگیرد و نقش هر یک از متولیان مشخص شود. نقش هر یک از متولیان این پروژه به‌طور خلاصه در زیر آمده است:

دفتر طرح حفاظت از تالاب‌های ایران از سوی «سازمان حفاظت از محیط‌زیست» مجری ملی پروژه است و مسئولیت اجرای این پروژه را بر عهده دارد. این دفتر که مرکز اصلی انجام پروژه است، به‌صورت رسمی فعالیت‌هایی در دستور کار خود دارد. برای مثال:

- «پرداخت منابع نقدی لازم برای اجرای پروژهٔ کشاورزی پایدار در هر سایت»، از طریق عقد قرارداد با تشکل‌های غیردولتی یا شرکت‌های فنی‌مهندسی‌کشاورزی
- «انجامِ هماهنگی‌های لازم برای پشتیبانی از اجرای پروژه»، در سطح نهادهای ملی و بین‌بخشی (سازمان حفاظت محیط‌زیست، وزارت جهاد کشاورزی، وزارت کشور، وزارت نیرو و دیگر ذی‌نفعان) و مؤسسات مرتبط با موضوع پروژه در سطوح ملی و استانی

در حقیقت وظیفهٔ اصلی دفتر طرح حفاظت از تالاب‌ها، مدیریت، هماهنگی و تسهیلگری پروژه در سطوح مختلف است.

سازمان‌های جهاد کشاورزی آذربایجان غربی و شرقی، اصلی‌ترین شریک اجرایی پروژه در سطح استانی هستند. این سازمان‌ها علاوه‌بر نقش نظارتی، تسهیل امور اجرایی پروژه را نیز بر عهده دارند. در اسناد بالادستی، وظایف متنوعی برای این دو سازمان ذکر شده است. از جمله اینکه این سازمان‌ها وظیفه دارند بر تکنیک‌های اجرایی شرکت‌ها برای کاهش آب و سایر منابع نظارت فنی کنند. مراکز تحقیقات جهاد کشاورزی هم نقش مهمی در آموزش کاهش مصرف آب و نهاده‌های شیمیایی و اثرات اجرای پروژه بر اقتصاد کشاورز به عهده دارند.

شناسنامهٔ نویسندگان

نام شیرین عبدالهی

شرکت ۴۱۵۳ آریا کشت ملکان

روستاهایی که تجربه‌اش در این کتاب آمده است

بایقوت، تپه اسماعیل آباد و لکلر

سال آغاز به کار در پروژه کشاورزی پایدار

فاز دوم پروژه کشاورزی پایدار ۱۳۹۴

همراه ۰۹۱۴۷۲۷۷۷۶۷

ایمیل abdollaheishirin@yahoo.com

نام سحر اکبرزاده‌قلعه

شرکت ۴۱۵۳ آریا کشت ملکان

روستاهایی که تجربه‌اش در این کتاب آمده است

بایقوت، تپه اسماعیل آباد و لکلر

سال آغاز به کار در پروژه کشاورزی پایدار

فاز سوم پروژه کشاورزی پایدار ۱۳۹۵

همراه ۰۹۱۴۵۰۴۸۷۴۹

ایمیل sahar20silver@gmail.com

نام عبدالله امینی(چیکو)

شرکت آوان کشت پایدار مکریان مهاباد

روستاهایی که تجربه‌اش در این کتاب آمده است

قم قلعه

سال آغاز به کار در پروژه کشاورزی پایدار

فاز سوم پروژه کشاورزی پایدار ۱۳۹۵

همراه ۰۹۱۴۵۲۵۰۸۲۰

ایمیل chiko.amini8@gmail.com

نام سونیا روشن‌رو

شرکت آوان کشت پایدار مکریان مهاباد

روستاهایی که تجربه‌اش در این کتاب آمده است

گاپیس

سال آغاز به کار در پروژه کشاورزی پایدار

فاز اول پروژه کشاورزی پایدار ۱۳۹۳

همراه ۰۹۱۴۶۰۴۸۰۱۵

ایمیل soniaroshan1370@gmail.com

نام لطیف حقی

شرکت دانش پژوهان سبزگستر ارومیه

روستاهایی که تجربه‌اش در این کتاب آمده است

خنجرقشلاق، تازه کند، قرابقلو

آباجالوی سفلی و سعیدلو

سال آغاز به کار در پروژه کشاورزی پایدار

فاز اول پروژه کشاورزی پایدار ۱۳۹۳

ایمیل latifhaggy@yahoo.com

نام لیلا وجدان قره‌باغ

شرکت دانش پژوهان سبز گستر ارومیه

روستاهایی که تجربه‌اش در این کتاب آمده است

قرابقلو، آباجالوی سفلی و تازه‌کند

سال آغاز به کار در پروژه کشاورزی پایدار

فاز دوم پروژه کشاورزی پایدار ۱۳۹۴

ایمیل vejdanleila@gmail.com

نام سونیا حبیب پیران

شرکت رویان پروران

روستاهایی که تجربه‌اش در این کتاب آمده است

خداوردی خان

سال آغاز به کار در پروژه کشاورزی پایدار

فاز دوم پروژه کشاورزی پایدار ۱۳۹۴

ایمیل toba.worm@gmail.com

نام نوروز شهامت آذر

شرکت مجتمع کشاورزی پدیده سبز آنیل

روستاهایی که تجربه‌اش در این کتاب آمده است

للکلو، فیروز آباد و قپچاق

سال آغاز به کار در پروژه کشاورزی پایدار

فاز اول پروژه کشاورزی پایدار ۱۳۹۳

همراه ۰۹۱۴۳۸۱۴۷۷۰

ایمیل shahamatazar@yahoo.com

نام هاله طارم

شرکت یشیل اورمان چی چست

روستاهایی که تجربه‌اش در این کتاب آمده است

صفرقلی کندی

سال آغاز به کار در پروژه کشاورزی پایدار

فاز اول پروژه کشاورزی پایدار ۱۳۹۳

ایمیل haleh.taram@yahoo.com

نام فرشاد جودیان

شرکت نازچین سپید آذران

روستاهایی که تجربه‌اش در این کتاب آمده است

داش‌تپه و گوگ‌تپه

سال آغاز به کار در پروژه کشاورزی پایدار

فاز دوم پروژه کشاورزی پایدار ۱۳۹۴

همراه ۰۹۱۴۲۸۴۴۵۸۱

ایمیل farshad.joudian@gmail.com

نقشهٔ روستاهای محل تجارب

فرآیند
ثبت مشارکتی تجارب

ثبت تجارب به‌دست‌آمده از پروژهٔ استقرار کشاورزی پایدار، بعد از گذشت حدود شش سال از شروع پروژه و در فاز پنجم برنامهٔ ارتقای ظرفیت توسط مؤسسه اندیشه انسانشهر تعریف شد. دغدغه‌ای که باعث شد سراغ این کار برویم، روایت‌هایی بودند که در هر فرصتی و به هر بهانه‌ای که با شرکت‌های مجری مواجه می‌شدیم، از تجارب کار میدانی‌شان می‌شنیدیم؛ تجاربی که به‌واسطهٔ تغییر رویکردشان از ترویجی به مشارکتی به‌دست آمده بود. این تجارب نه در قالب گزارش‌های رسمی می‌گنجید و نه فرصت دیگری برای ثبت‌شدن و به‌اشتراک‌گذاشتن پیدا می‌کرد اما می‌توانست به لایه‌هایی از اتفاقات و روندهای انجام‌شده در این پروژه اشاره کند که به فهم بهتر بستر و شرایط کاری چنین پروژه‌ای کمک کند. بنابراین، در این فاز از پروژه تصمیم گرفتیم که فرایندی مشارکتی برای مستندکردن این دست تجارب دنبال کنیم.

در قدم اول، از افرادی دعوت کردیم که در قالب شرکت‌های مجریِ خدمات کشاورزی با پروژه همکاری داشتند و در فازهای قبلی در برنامهٔ ارتقای ظرفیت با رویکرد مشارکتی شرکت کرده بودند. از کسانی که به این دعوت پاسخ دادند، نهایتاً ده نفر در مسیر ثبت مشارکتی تجارب میدانی تا انتها همراه ماندند. این نوشته تلاشی است برای ثبت این فرایند.

روند تولید کتاب از نشستی دوروزه برای هماهنگی‌های اولیه با داوطلبان شروع شد و در ادامه، به نوشتن مطالب و ویرایش چندبارهٔ آن‌ها با توجه به بازخوردها رسید. پس از این مرحله، کارگاه نوشتن برگزار شد که در چهار روزِ فشرده، متن‌ها و جای آن‌ها در کتاب مشخص شد و کلیتی از اجزا و ساختار کتاب به دست آمد. برای نهایی‌شدن این تصمیم‌ها، ارتباطات ایمیلی بعد از کارگاه ادامه داشت که به نشستی یک‌روزه انجامید. پس از آن، محتوای کتاب ویراستاری و صفحه‌آرایی شد و در پایان، نشستی یک‌روزه دیگری برای بازبینی محصول نهایی برگزار شد.

این متن صرفاً منعکس‌کنندهٔ روندی است که داوطلبان، که از این پس آن‌ها را نویسندگان کتاب می‌نامیم، برای تولید این کتاب طی کرده‌اند. بدیهی است این فرایند بی‌نقص نیست و الگوی تولید مشارکتی کتاب تجارب محسوب نمی‌شود. بلکه تنها به‌عنوان تجربه‌ای از ثبت تجارب و آموخته‌های کار میدانی به شیوه‌ای مشارکتی به اشتراک گذاشته می‌شود. جزئیات بیشتری در ارتباط با هر یک از مراحل، آنگونه که برنامه‌ریزی شده بود و آنگونه که در عمل اتفاق افتاد، در ادامه آمده است. اولین گام این فرایند، نشستی دوروزه در ارومیه بود. در این نشست، برای اینکه

موضوع نوشته‌های کتاب مشخص شود، از شرکت‌کنندگان خواستیم بگویند روندی که در این چند سال با کشاورزان طی کرده‌اند، چه تفاوتی با تجارب قبلی‌شان در کار با کشاورز داشته است. هرکس جواب اولیه‌اش را با گروهی سه‌چهارنفره در میان گذاشت. دسته‌بندی این جواب‌ها در جمع، سرفصل‌هایی را مشخص کرد که نشان می‌داد قرار است تجارب به چه موضوعاتی ربط پیدا کنند. سپس هر شرکت‌کننده اعلام کرد برای کدام موضوعات تجربه‌ای خواهد نوشت. بنابراین نویسندگان هر موضوع مشخص شدند.

پیش از شروع نوشتن، لازم بود بین گروه توافقی روی نوع متن‌هایی که در کتاب می‌آید و سبک نوشتن‌شان صورت گیرد تا متن‌های نهایی به‌جز تنوع، هماهنگی لازم را هم با یکدیگر داشته باشند. برای این کار، ابتدا شرکت‌کنندگان در گروه‌های چهارنفره نمونه‌هایی از تجربه‌نگاری کار مشارکتی را که از منابع مختلف تألیفی و ترجمه‌ای انتخاب شده بود، بررسی کردند. در بررسی هر نمونه گفتند که این متن چه ویژگی‌هایی دارد که می‌تواند آن را یکی از متن‌های کتاب کند یا برای اینکه مناسب کتاب باشد، چه چیزهایی کم دارد. مجموع نکاتی که در این فرایند نوشته شد، ویژگی‌ها و انتظارات جمع از متن‌های کتاب را مشخص کرد.

برای تصمیم‌گیری دربارهٔ سبک نوشتن، در نمونه‌هایی از چند سبک نوشتاری، ویژگی فعل‌ها، انتخاب کلمات، طول جمله‌ها و جای اجزای جمله را با هم مقایسه کردند. سپس برای تمرین بیشتر، متن‌هایی که قبلاً توسط همین شرکت‌کنندگان نوشته شده بود، با اجازهٔ خودشان و بدون نام در اختیار گروه‌های کوچک قرار گرفت. هر گروه سعی کرد زبان متن را شسته‌رفته‌تر و به زبان رایج نزدیک‌تر کند. در پایان این قسمت، لزوماً همه در استفاده از زبانی که جمع روی آن توافق داشت، یعنی زبان رسمی، مسلط نبودند؛ اما می‌دانستند که نهایتاً متن قرار است به چه شکلی تبدیل شود.

«دوست دارید اولین نسخهٔ کتاب که به دست‌تان رسید، آن را به چه کسی بدهید بخواند؟» با این سؤال هرکس دو مورد را نوشت و با هم در گروه‌های سه‌نفره، دربارهٔ چرایی آن همفکری کردند. پاسخ‌ها در جمع مرور و تکمیل شد. بدین ترتیب مجموعه‌ای از مخاطبان احتمالی کتاب به‌دست آمد.

در نشست دوروزه قرار شد نسخهٔ اولیهٔ مطالب تا پایان آذرماه نوشته شود و تیم ما، که تسهیلگری فرایند ثبت تجارب را به‌عهده داشت، در طول دی‌ماه به آن بازخورد بدهد. بهمن‌ماه صرف بازبینی و اصلاح مطالب براساس بازخوردها شود و کارگاه نهایی‌کردن مطالب و ساختار کتاب، یا به‌عبارتی کارگاهِ نوشتن، در اواخر بهمن ماه برگزار شود. اما این زمان‌بندی در عمل دستخوش تغییرات زیادی شد.

برای نوشتن نسخهٔ اولیه مطالب، بعضی نویسندگان بازبینی‌های درون‌تیمی انجام دادند یا برای اطمینان از صحت مطلب خود، به کشاورزان مراجعه کردند. بعضی دیگر نیز با کمک مستندات قبلی یا حافظهٔ خودشان متن را نوشتند. آماده‌کردن نسخهٔ اول بیش از آنچه انتظار می‌رفت، طول کشید و مطالب به‌تدریج از پایان آذر تا پایان دی‌ماه به‌دست ما رسید. هر نسخه که دریافت می‌شد، بر اساس جدولی که با کمک معیارهای توافق‌شده در کارگاه تهیه شده بود، بازخورد می‌گرفت. ارتباطِ متن به موضوع انتخاب‌شده توسط نویسنده، واضح و مکفی‌بودن آموخته‌های متن، داشتن شواهد کافی، میزان جزئیات، منعکس‌شدن تجربهٔ شخصی نویسنده، تطابق نوع متن با انواع نوشته‌های توافق‌شده در کارگاه و نهایتاً کیفیت زبان و میزان خواندنی‌بودن متن، برخی از این معیارها بودند.

این فرایند برای بعضی مطالب یک بار و برای بعضی دیگر دو بار تکرار شد. متوجه شدیم محک‌زدن با معیارهای جدول، برای برخی از نویسندگان کمک‌کننده نیست. به همین دلیل در مرحلهٔ بعد، بازخوردها به‌شکل مشخص‌تر و از طریق کامنت گذاشتن روی مطلب نشان داده شد. ماجرای رفت‌وبرگشت مطالب، تا اواخر فروردین ۱۳۹۸ ادامه یافت. در این فاصله تیم ما با توجه به ماهیت و هدف تولید این کتاب، مقدمه‌ای نوشت.

کارگاه نوشتن

وقتی همهٔ مطالب به میزانی از آمادگی نسبی رسیدند، کارگاه نوشتنِ چهارروزه‌ای در اردیبهشت ۹۸ برگزار شد. در این کارگاه، همه مطالب کتاب، در چند مرحله از طرف دیگر نویسندگان بازخوردهایی دریافت کرد و بر این اساس، هرکس مطالب خودش را ویرایش کرد، عنوان هر نوشته نهایی شد و نویسندگان دربارهٔ ترتیب مطالب و فصل‌ها تصمیم گرفتند. در ضمن پیشنهادهایی برای عنوان کتاب مطرح شد و دربارهٔ ترجیحاتی که برای طرح جلد و صفحه‌آرایی کتاب وجود داشت، توافق شد. هم‌چنین در این کارگاه، نویسندگان مقدمهٔ نوشته‌شده برای کتاب را هم خواندند و به آن بازخورد دادند.

بازخوردگرفتن دربارهٔ مطالب

در شروع کارگاه، هر یک از شرکت‌کنندگان نسخه‌ای از مقدمه که توسط تیم ما نوشته شده بود در دست داشت و با خواندن آن روی طیفی از منفیِ یک تا ده، که در ابعاد بزرگ روی زمین کشیده شده بود، جابه‌جا می‌شد. سپس دربارهٔ بخش‌هایی از متن که آن‌ها را به جلو یا عقب حرکت داده بود و چرایی حرکت‌شان نکاتی گفتند. این نکات یادداشت شد و تیم ما در طول کارگاه، متن مقدمه را با توجه به نکات نوشته شده بازنویسی کرد. در مقطعی دیگر از کارگاه، متنِ بازنویسی‌شده به گروه برگردانده شد تا بازخوردهای نهایی را دریافت کند.

لازم بود که فرایند بازخوردادنِ جمعی روی متن‌هایی هم که نویسندگان کتاب نوشته بودند، طی شود. برای این کار، ابتدا به کمک جدول بازخورد توضیح داده شد که چطور تیم تسهیلگری متن‌ها را بررسی کرده است. بعد از هم‌فهمی دربارهٔ معیارهای بازخوردادن، سراغ متن‌ها رفتیم. متن‌ها از پیش چاپ شده بودند و روی میزهای کارگاه قرار گرفته بودند. هرکس سراغ متنی می‌رفت و آن را مطالعه می‌کرد. در حین مطالعه، بازخوردهایش را به‌شکل کامنت روی متن می‌نوشت، برای عنوان متن پیشنهادی می‌داد و سپس به سراغ متن بعدی می‌رفت. نهایتاً هر نویسنده با کمک پیشنهادهای دیگران، عنوانی برای هریک از متن‌هایش انتخاب کرد. تمام این عنوان‌ها در جمع با ارائهٔ خلاصه‌ای از محتوای متن مطرح شد و شرکت‌کنندگان نظرشان را به آن عنوان ابراز کردند.

زمان شخصی نوشتن

بعد از اینکه هر متن حداقل توسط دو نفر خوانده شد، نوبتِ زمانی شخصی برای نوشتن بود. هر نویسنده با بررسی یک‌به‌یکِ بازخوردها، شروع به ویرایش متن‌هایش کرد. بعضی‌ها که متن‌شان ویرایش کمتری احتیاج داشت، توانستند در این قسمت به دیگران کمک کنند. ویرایش متن‌ها و به‌کارگرفتن بازخوردها نه تنها در کارگاه که تا پاسی از شب در سالن عمومی محل اقامت نیز ادامه یافت.

تنظیم فهرست مطالب

لازم بود کلیت هر موضوع، یا به عبارتی سرفصل کتاب، با تمام مطالبش دیده شود. برای این کار، ایستگاه‌های موضوعی مشخص شد و نویسندگان در گروه‌های دو تا چهار نفره شروع به کار روی موضوعات کردند. در هر ایستگاه، باید ربط هر مطلب را به موضوع و به دیگر مطالب زیر آن موضوع بررسی کرده و تقدم و تأخر مطالب را مشخص می‌کردند. ضمناً باید تصمیم می‌گرفتند که این سرفصل با توجه به مطالب فعلی برای قرارگرفتن در کتاب چه خلأهایی دارد.

بعد از این مرحله، هر سرفصل به نویسنده‌ای سپرده شد که در تنظیم ایستگاهی آن حضور نداشت. این شخص قرار بود به‌عنوان بازبین نهایی، کل فصل را بررسی کند و دربارهٔ کیفیت آن قضاوت کند. هر بازبین نتیجهٔ کارش را روی طیفی که به دیوار نصب شده بود، با ذکر دلایل منعکس کرد. به این ترتیب همه می‌توانستند ببینند که کدام سرفصل‌ها تقریباً برای واردشدن به کتاب آماده هستند و کدام‌ها هنوز جای کار دارند.

نهایتاً وقتی ترتیب عنوان‌های زیر هر سرفصل مشخص شد، جمع شروع به مرتب‌کردن سرفصل‌ها یا همان فهرست مطالب کرد. کاغذهای بزرگی را که در ایستگاه‌ها برای هر سرفصل تهیه شده بودند، روی زمین پهن کردیم. هرکس سعی می‌کرد چینشی پیشنهاد کند که نشان‌گر ارتباطی مفهومی و منطقی بین سرفصل‌ها باشد. نهایتاً از خلال صحبت‌ها توافقی بین گروه شکل گرفت و فهرست نهایی، در قالب سرفصل‌ها و عنوان‌های مطالب زیر آن سرفصل، روی زمین آورده شد.

انتخاب عنوان کتاب

در نشست دوروزه، وقتی سرفصل‌ها مشخص شدند، چند گزینهٔ محدود هم برای عنوان کتاب مطرح شده بود. در این مرحله، علاوه‌بر آن گزینه‌ها، نویسندگان پیشنهادهای جدیدی هم داشتند. تلاشی برای رأی‌گیری روی گزینه‌ها کردیم اما این روش کمک چندانی نکرد. بنابراین انتخاب عنوان اصلی کتاب را به بعد از کارگاه و مراودات ایمیلی موکول کردیم.

بازبینی مخاطبان کتاب

در پایان نشست دوروزه، گسترهٔ متنوع و ناهمگونی از افراد را به‌عنوان مخاطب کتاب به‌دست آمد. در این کارگاه، شرکت‌کنندگان این گستره را بازبینی کردند و افرادی را که قبلاً نام برده بودند به سه گروه تقسیم کردند. یک گروه، مخاطبان کتاب بودند که قرار بود کتاب را بخوانند و از آن استفاده کنند. گروه دیگر، کسانی بودند که می‌خواستند نام‌شان را در کتاب بیاورند و از آن‌ها تشکر کنند. گروه آخر هم افرادی بودند که می‌خواستند این کتاب را به آن‌ها تقدیم کنند. بعد از مشخص‌شدن افراد هر دسته، نویسندگان متن مربوط به هر قسمت را تنظیم کردند.

طرح جلد، صفحه‌آرایی و مقدمهٔ هر سرفصل

در پایان کارگاه، چند جلد کتاب با صفحه‌آرایی متفاوت در اختیار شرکت‌کنندگان قرار گرفت. این نمونه‌ها به‌کمک ماتریس زوجی دوبه‌دو مقایسه شدند و بدین ترتیب ویژگی‌های مطلوب برای صفحه‌آرایی و طراحی جلد حاصل شد.

همزمان با گفت‌وگو دربارهٔ ویژگی‌های ظاهری کتاب، چند نفر از نویسندگان به نمایندگی از جمع روی مقدمهٔ هر فصل کار می‌کردند. این گروه تلاش می‌کردند که هر مقدمه بتواند از تمام مطالبی که زیر آن سرفصل آمده، نمایندگی کند. این چند نفر الگوی مشترکی برای این کار مشخص کردند. این الگو را همراه با نمونه‌ای از مقدمه‌ها به دیگران نشان دادند و تأیید کل گروه را گرفتند. قرار شد مقدمه‌ها بعد از کارگاه نوشته و تکمیل شوند.

یک هفته بعد از کارگاه، نسخهٔ اصلاح‌شدهٔ متن‌ها به‌همراه عکس‌های مربوط به آن دریافت شدند. در طول هفتهٔ بعدی، این متن‌ها یک بار به‌لحاظ محتوایی ویرایش شدند. در این دور از ویرایش به چند نکته توجه می‌شد: ارتباط منطقی جملات با همدیگر، روان‌بودنِ متن، روشن‌بودن منطق ماجرا، تقدم و تأخر اتفاقات و نمایندگی‌کردن متن از جنبه‌ای از رویکرد مشارکتی. بازخوردها برای نویسندگان ارسال شد و نسخهٔ نهایی متن‌ها تا یک هفته بعد دریافت شد. به برخی از خلأهایی که در ویرایش محتوایی برخورده بودیم، در نسخهٔ نهاییِ مطالب همچنان پاسخی داده نشده بود.

کارهای تکمیلی پس از کارگاه

در این میان مقدمه‌های نوشته‌شده برای سرفصل‌ها نیز براساس بازخورد ما اصلاح شدند و برای بقیهٔ گروه هم فرستاده شدند. بعد از دریافت بازخورد گروه، تیمی که مسئولیت مقدمه‌ها را بر عهده گرفته بودند، آن‌ها را برای بار آخر ویرایش کردند. ما نیز مقدمه کتاب را با توجه به بازخوردهای داخل کارگاه، اصلاح و نهایی کردیم. بر همین مبنا، متنی پیشنهادی نیز برای پشت جلد کتاب تهیه کردیم.

گزینه‌های عنوان کتاب به‌اضافهٔ چند گزینهٔ جدیدی که برخی از نویسندگان ارسال کرده بودند، به‌شکل ایمیلی برای تک‌تک افراد فرستاده شد تا آن‌ها را اولویت‌بندی کنند اما ایمیل، امکان گفت‌وگوی متمرکز جمعی و تصمیم‌گیری نهایی را فراهم نمی‌کرد. تیم ما نیز پیشنهاداتی برای محتوای کتابچهٔ ضمیمه داشت که به نظر می‌رسید می‌تواند به فهم بیشتر بستری که کتاب در آن تولید شده، کمک کند. همچنین به‌نظر می‌رسید می‌تواند تغییرات کوچکی در فهرست صورت بگیرد. دربارهٔ همهٔ این نکات لازم بود به‌طور حضوری هم‌فکری کنیم.

نشست یک‌روزه

تصمیم گرفتیم برای هم‌فکری دربارهٔ نکاتی که گفته شد، نشست یک‌روزه‌ای در نیمهٔ تیرماه برگزار کنیم که در آن همهٔ این موضوعات با جمع به اشتراک گذاشته شده و نهایی شود. بدین ترتیب در این نشست خلأهای محتوایی مطالب برطرف شد، عنوان کتاب نهایی شد و تصاویر و اطلاعات تکمیلی مربوط به هر مطلب جمع‌آوری شد.

ویراستاری و صفحه‌آرایی کتاب

پس از نشست یک‌روزه، محتوای کتاب در اختیار ویراستار قرار گرفت تا تطابق بیشتری با ساختار زبان فارسی رسمی و نوشتاری پیدا کرده و به روان‌تر شدن متن‌ها کمک کند. سپس با در نظر گرفتن ویژگی‌های ظاهری کتاب که از کارگاه نوشتن به‌دست آمده بود، محتوای ویرایش شده صفحه‌آرایی شد. دو جلد متفاوت نیز برای کتاب طراحی شد تا به انتخاب طرح جلد مناسب کمک کند. خروجی صفحه‌آرایی در پنج نسخه چاپ شد تا نویسندگان بتوانند نسبت به اجزای مختلف آن بازخورد بدهند.

نشست جمع‌بندی

۲۰ شهریور ۹۸ با نویسندگان کتاب در ارومیه گرد هم آمدیم تا محصول نهایی را بررسی کنیم. نسخه‌های چاپ شده را در اختیار گروه‌های دو نفره قرار دادیم تا بتوانند مطالب‌شان را بازخوانی کنند. بدین ترتیب، تغییراتی که نیاز بود در محتوای کتاب ایجاد شود به شکل کامنت روی نسخه چاپی مشخص شد. سپس دو طرح جلد پیشنهادی با هم مقایسه شدند و ایده جدیدی برای طرح جلد شکل گرفت. در پایان از نویسندگان خواستیم تا کتاب را به چشم مشتری ببینند و بگویند که چه نکات سوق‌دهنده و بازدارنده‌ای برای خرید آن دارند. برای پاسخ به این سؤال، برخی از نویسندگان تحقیق میدانی انجام دادند، یعنی دو نسخه از کتاب را به افرادی خارج از محل نشست نشان دادند و نظرشان را پرسیدند.

بازخوردهای نشست جمع‌بندی مبنای اصلاح محتوا و بازبینی صفحه‌آرایی قرار گرفت. سپس طرح جلد جدید از طریق ایمیل برای همه نویسندگان ارسال و نهایی شد. بدین‌ترتیب، محصول کتاب به دفتر طرح حفاظت‌های از تالاب‌های ایران سپرده شد تا روال اداری خود را برای چاپ طی کند.

تسهیلگران فرایند ثبت مشارکتی تجارب

سیما ببرگیر، شقایق بهرامی، سید بابک موسوی‌نژاد

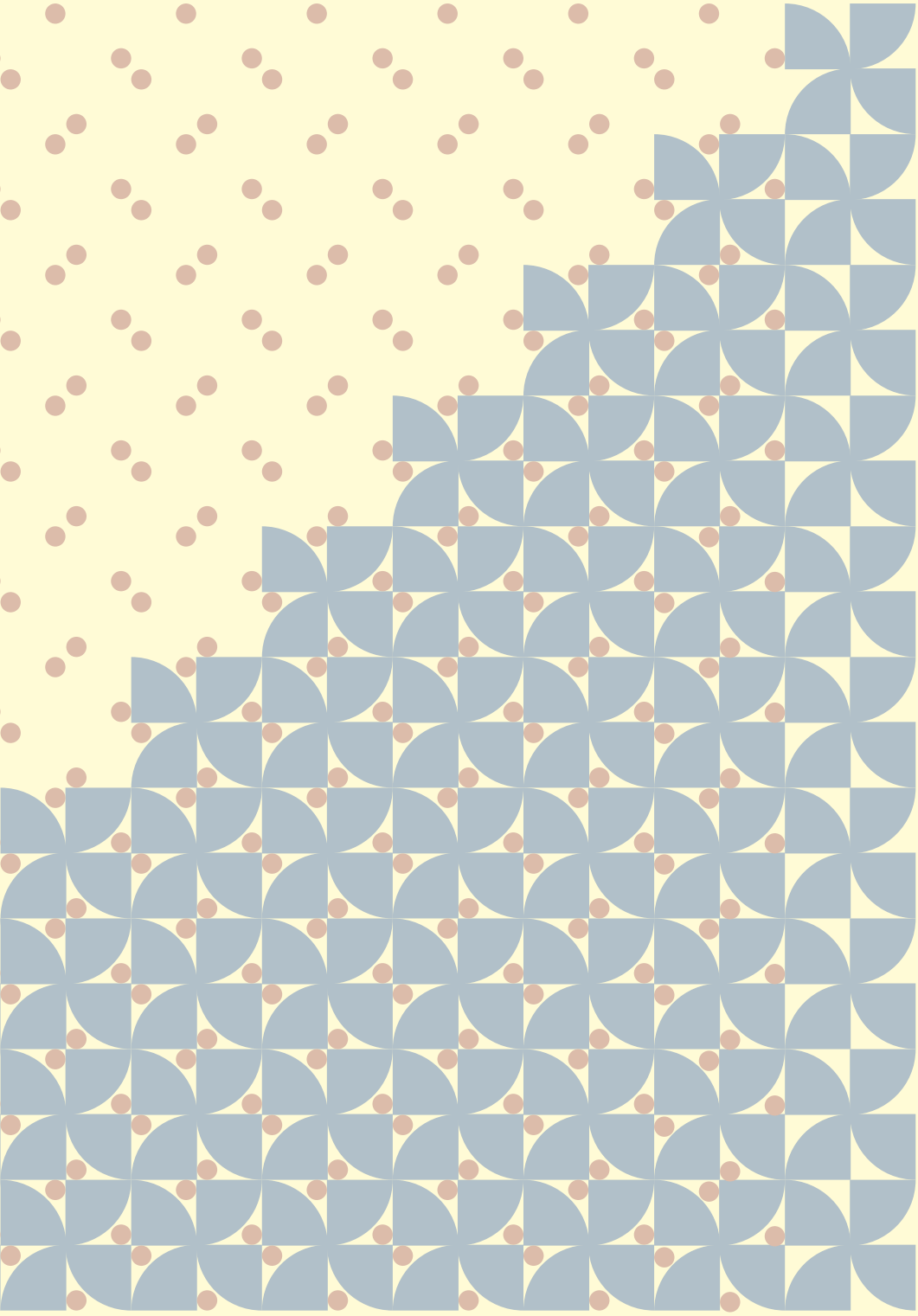

過去20年間にわたり、社会・農学の革新者が縺れ、多様性が高く、冒険な体制の農民と協力を増加することにより、従来型プロフェッショナリズムとの非互換性を解決する方法を探ってきた。その結果、農業研究・普及の新しい方法論は現れた。新方法論の各方針に様々な名前は付けてあるけど、その全ての方針では農民を優先させ、協力を求めるのはキーワードである。これら方針を『農民第一主義[2]』の方法論に定義できる。

本著作は農民第一主義方法論の実習の成果としてみることができるし、各文書はこの方法論の特徴の一つを紹介できる。本作著を作成した係員は過去5年間にわたり『持続可能な農業及び生物多様性保全における地域社会参加型によるウルミア湖復興』プロジェクトで、農民社会に向けて、参加型方針をどうやって活用すべきことについて、定期的に教育を受けた。本作著は貴重なものであると考えらる理由が、ワークショップで協議し、本で読むことを実際に実習したことである。従って、本作著は我々の経験等を世界に紹介することで、その評価を可能にする。

本作著の作成を促進した『Andisheh Ensanshahr』機構に感謝をしたいと思う。最後に、本作著を作成する為にいくつかの会社に協力を依頼し、10人は最後まで協力した。こちらで自らのエネルギー及び時間を本作著の作成の為に貢献したFarshad JUDIAN、Nouruz SHAHAMATAZAR、 Latif HAGHI、 Chiko AMINI、Haleh TAREM、Sahar AKBARZADEH、Shirin ABDOLLAHI、Leila VOJDAN、Sonia PIRANとSonia ROSHANROOに感謝したい。勿論、上記はジャハド農業省職員や会社の他社員や他の行為者は参加型の経験がないわけではない。どんな人でも身分に関わらず、自らの原理や態度を少し変えることにより、普及のみではなく、促進（ファシリテーション）を経験できたことがあるかもしれない。そうであれば、本作著の目標に適切な議論ができるはずである（本作著に文書が記載された方々の場合も彼らの経験が完璧に記載されたわけではない）。相対的に早い時間に最終目標に達成し、作業も管理できる為に、本作著の作成にて、個人的に余裕があり、互いの連携が容易であったグループと続けてきた。実際にフィールドで達成できた成果を反映できること及び経験を文書に収集することを習得できたことを祈念する。

アクバル・ファトヒ
ジャハド農業組織長
東アゼルバイジャン州

アリ・アルワヒ
イラン湿地保全
プロジェクト国家理事

ラスル・ジャリリ
ジャハド農業組織長
西アゼルバイジャン州

[2] 農民第一主義とはチェンバースが農業における参加型方針としてつくった定義である。

はじめに

アジア、アフリカ及びラテンアメリカ（南半球）の熱帯や半乾燥や半湿潤及び湿潤地域において、農業の開発計画は主に第三次農業[1]をより持続可能・効率的な体制に変更することを目指している。上記の地域では人口の成長率が高いだけではなく、環境も虚弱である為、この体制では将来のより多くなる人口の為に持続可能な生計を成立させることを目標にしている。しかし、一般の研究・普及方法は第三次農業に適切ではない。

農業研究・普及の専門家の中で、主なる方法論は『技術移転』である。本方法論で、研究の優先順位は科学者や金融調達組織によって決められてから、研究者はラボや研究センター等で新しい技術を創る為に試験を行う。最終的に創られた技術はファシリテーター（普及指導員）によって、農業経営者に移転される。この研究・普及方法の起源はアジア、アフリカ、ラテンアメリカの水が豊富で、肥沃な平野である。このような地域は農業研究センターと状況が似ているからである。又、このような地域は単純な体制で、コントロールや予測が可能である為、成果の一般化が可能である。

技術移転の方法論は従来型プロフェッショナリズムの慣行に戸台をおいてある。即ち、その原則は教育やフィールドでの個人態度や開発である。しかし、本方法論は第三次農業にて、望ましい結果をもたらしていない。一番目の原因として考えられるのは農業研究センターと実際の農場の自然・経済的違いである。もう一つの理由は第三次農業の本質が根本的に従来型プロフェッショナリズムと合わない為であるかもしれない。

農業開発歴史上、農民は普及推奨事項を活用しない理由を農民の知識不足や農場の能力制限のせいにする。より多くで、効率的な普及を通じて、農民に知識を与えることができるし、農場の制限を低減することにより、農場の条件を農業研究センターに近づけることができると思われる。しかし、このようなことが第三次農業では効果がないと明らかになっている。尚、農民は農業専門家が思っているより知識を身につけている。但し、第三次農業の条件は農業研究センターと異なるし、あくまでもこの相違を無くすことが不可である。勿論、この条件相違を問題として、解釈してはいけない。従来型プロフェッショナリズムは第三次農業の縺れ、多様性が高く、冒険な状況と合わない為、第三次農業のポテンシャルは目に見えなくなっている。なぜなら、農民は前もって準備されている『技術移転』の単純なパッケージを受け入れないと、第三次農業の地域はポテンシャルが不足していると専門家は結論を出す為である。

---

[1] 第三次農業とは、ロバート・チェンバースは工業型農業（第一次）及び緑の革命農業（第二次）に対し、定義する農業である。本農業は主に乾燥農業の方法及び不均一な地面や辺縁地、狭小地、山地、丘地、沼地、熱帯地、半乾燥地、半湿潤地、湿潤地等で見られる。チェンバースは本農業を無視せず、むしろ、第3次農業は豊富で、独創性を持つので、述べられた地域の農業の中心になるべきだと信じる。

We have to thank Andisheh Ensanshahr Institute for their facilitation of the process of producing this book. For the compilation of this book, we reached out to the implementing companies of the above-mentioned project, and ten individuals stayed on board till the end of the process. So, we would like to extend our gratitude to Farshad Joodian, Nowrooz Shahamatazar, Latif Haqqi, Chico Amini, Haleh Taram, Sahar Akbarzadeh, Shirin Abdollahi, Leila Vejdan Qarebaq, Sonia Piran and Sonia Roshanroo for the energy and time they invested, from their personal resources, in the process of producing the book. This does not imply that Jihad for Agriculture personnel, other people working in the agricultural service companies or other stakeholders working in the project do not have their own unique participatory experiences. Each may have, in some way and in their own capacity, understood and experienced change in their attitude and practice, and a shift from extension to facilitation, in which case they would have a lot to say that would relate to the purpose of this book. (Even for those whose writings have been included, this book cannot claim to be a comprehensive recollection of all their experience). We carried out the compilation of this book with a group who could afford the time and whom we could easily access, so that we could manage the scope of the work and arrive at the final product in a relatively short time, in the hope of reflecting, more urgently, good field occurrences and the learnings on how to document field experiences.

Rasool Jalili
Head of Jihad for Agriculture Organisation
West Azerbaijan Province

Ali Arvahi
National Manager of Iran's Wetlands Conservation Programme

Akbar Fathi
Head of Jihad for Agriculture Organisation
East Azerbaijan Province

1. The third agriculture is a term coined by Robert Chambers – in contrast to industrial (first) and green revolution (second) agriculture - to describe the mainly rainfed agriculture found on "undulating land … in hinterlands, mountains, hills, wetlands and the semi-arid, sub-humid and humid tropics" (Chambers, 1993). Complexity, diversity and risk-proneness are the characteristics of the "third" agriculture. Chambers does not, in any way, belittle this third type of agriculture. Rather, he emphasizes that this type of agriculture has deep roots in the areas where it is practiced and possesses a richness that would justify placing it at the core of agriculture in these areas.

2. Chambers introduced 'farmer-first' as the umbrella term for participatory approaches in agriculture.

families and fields, farmers who are mostly small and resource-poor. Another reason could be the lack of coherence between the nature of third agriculture and normal professionalism.

Throughout the history of agricultural development, farmers' non-adoption of extension prescriptions has been attributed primarily to their ignorance, and secondarily to farm-level constraints. The thinking has been that with more and better extension, farmers will become more aware and by reducing farm constraints, their conditions can become similar to those of research stations. However, with the third agriculture, these explanations have proven inaccurate. Farmers are far more knowledgeable than agriculture professionals assume, and third agriculture conditions are not and never will be similar to research stations, and this should not be seen as a flaw or weakness. The lack of coherence between normal conventional professionalism and the complexity, diversity and risk-proneness of the third agriculture has led to the neglect of the potential of this type of agriculture. In other words, when farmers have rejected the pre-determined packages of "transfer of technology", experts have come to the conclusion that third agriculture areas have no potential. Over the past two decades, innovators in agricultural and social sciences have increasingly collaborated with farmers of complex, diverse and risk-prone systems to seek solutions to this incoherence. This has led to the emergence of a new paradigm for agricultural research and extension. Many names and labels have been given to the approaches of this paradigm, but the key characteristic of them all is the priority and participation of famers. These approaches are members of the "farmer-first"[2] paradigm family.

This book can be seen as the practical depiction of the farmer-first paradigm, with each of its narratives demonstrating one or more of paradigm's aspects. The writers of this book are individuals who have worked, over the past five years, as part of the agricultural service companies implementing the project, "Cooperation in the rehabilitation of Urmia Lake through the participation of local communities in the establishment of sustainable agriculture and preservation of biodiversity". They have repeatedly and systematically been trained on how to adopt participatory approaches to their work with agriculture communities. In fact, the true value of this book could be in that whatever we read about and discuss in meetings and workshops are portrayed in practice. In view of this, there is hope that the narratives of this book can provide a platform for connecting and comparing local experiences to global developments.

Foreword

"With population growth and environmental fragility in CDR (complex, diverse and risk-prone) areas", the main agenda, from a development perspective, would be to transform the third CDR agriculture[1] [in semi-arid, sub-humid and humid tropical areas in Asia, Africa and Latin America] into "more sustainable and productive systems … that can generate more sustainable livelihood for the much larger populations of the future" (Chambers, 1993). However, conventional research and extension are incompatible with this type of agriculture. The prevailing paradigm amongst agricultural research and extension professionals is the "transfer of technology". In this paradigm, research priorities are determined by scientists and donor agencies. Experts and researchers then experiment on the priorities in laboratories and research stations in order to produce technological solutions, which are then handed over to extension workers to transfer to farmers. This model of research and extension originated with the "green revolution" agriculture model pursued in fertile and water-rich plainlands in some Asian, African and Latin American countries, in areas where conditions could be adapted and modified to resemble those of research stations. The structure of these areas can be simplified, their conditions are more controllable and predictable, and ultimately the results achieved on them can be generalized and extended to areas with similar conditions.

The transfer of technology paradigm is deeply embedded in normal professional thinking and prescriptions; be it in training, behaviour in the field or in development discourse. However, this paradigm has proven less effective for third agriculture. The primary reason for this has been the dissimilarity between the natural and economic conditions of research stations and that of third agriculture farmer

Lasting Footprints

Facilitation stories

Government of Japan

Conservation of Iranian Wetlands Project
"Saving Wetlands: for People, for Nature"

Department of Environment

Ministry of Agriculture Jahad

UNDP

Notion of **HumanCity**